

ششمین فرایند «بازسازی سیاسی» رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم همراه با «سلاخی اقتصاد ملی» در بازار بورس تهران

سر مقاله

آنچنانکه در شماره‌های قبلی نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم «انتخابات مهندسی شده مجلس یازدهم» رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم یک «سرفصل جدید دیگر در بازسازی سیاسی این رژیم» (در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم) می‌باشد، چراکه در انتخابات مجلس یازدهم:

اولاً حزب پادگانی خامنه‌ای (همان هسته سخت این رژیم) برای اولین بار (در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) توسط فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان (در چارچوب مدیریت مستقیم خامنه‌ای) اقدام به حذف کامل سه جناح به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدالی و راست بوروکراسی (اصول‌گرایان معتدل) درون حاکمیت کرد.

ثانیاً حزب پادگانی خامنه‌ای در چارچوب «یک دست و یکپارچه کردن کل سه قوه رژیم مطلقه فقه‌ای در فرایند بازسازی سیاسی جدید» (در خدمت مقام عظمای ولایت) است که قبل از تسخیر قوه مقننه، با انتصاب ابراهیم رئیسی در رأس قوه قضائیه (با تسخیر قوه قضائیه) پروژه یکدست کردن سه قوه را از قوه قضائیه شروع کرده بود و قطعاً در انتخابات دولت سیزدهم، خامنه‌ای تلاش خواهد کرد تا با مهندسی کردن آن انتخابات قوه مجریه را هم تحت تیول کامل خود درآورد.

۲

☀ شکست انقلاب ضد استبدادی پنجاه و هفت

☀ اقبال «پیام‌آور» ۲۶

☀ ما چه می‌گوئیم ۱۹

☀ فلسفه دعا و عبادت ۳

☀ عاشورا نماد جنبش حق طلبانه ۹

☀ رویکرد سپهر عمومی و اجتماعی امام علی ۲

☀ تفسیر سوره قلم ۷

☀ سخن روز - درس‌هایی از «قیام تیرماه ۸۷»

☀ تیتراژ اول - جنبش فراگیر «ضد راسیستی» و

☀ اصول مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان

☀ رسالت مشترک حداقلی و حداکثری ۲

☀ شریعتی در آینه اقبال ۵۷

☀ دموکراسی و آزادی ۵۸

☀ پرسش و پاسخ ۱۹ - کدامین استراتژی؟ ۳

کردن فضای رعب و وحشت بر جامعه ایران و حذف کردن تمام آزادی‌های مولود انقلاب ضد استبدادی ۵۷ شرایط برای مادیت بخشیدن قدرت مطلقه ولایت خود بر جامعه نگون بخت ایران و تمرکز قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در زیر چتر ولایت مطلقه خود فراهم نماید.

۳- فرایند سوم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در جریان قبول قطعنامه و پایان جنگ ۸ ساله با عراق و خوردن جام زهر (اواخر سال ۶۷ تا خرداد ماه ۶۸) توسط خمینی به انجام رسید که مطابق آن خمینی منهای حذف حسینعلی منتظری از رأس قدرت، توانست با بسترسازی جهت تغییر قانون اساسی (توسط متمم قانون اساسی) و نهادینه کردن حقوقی و تقنینی «قدرت مطلقه مقام عظمای ولایت» توسط متمم قانون اساسی، شرایط برای گارانتی شدن جانشینی خودش در میان حواریون خودش (که در رأس آنها علی خامنه‌ای و اکبر هاشمی رفسنجانی قرار داشتند) فراهم نماید.

۴- فرایند چهارم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در جریان فوت خمینی اتفاق افتاد که مطابق آن در چارچوب بسترسازی قبلی خود خمینی، با ظهور خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در رأس قدرت، منهای حذف میر حسین موسوی و جریان‌های تابع او و منهای جایگزین کردن «نئولیبرالیسم اقتصادی» به جای «سرمایه داری دولتی قبلی میر حسین موسوی» خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در فرایند چهارم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، توانستند (از آنجائیکه فرایند چهارم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در دوران پساجنگ هشت ساله رژیم مطلقه فقاهتی حاکم با حزب بعث عراق صورت گرفت، در نتیجه همین امر باعث گردید تا خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی) در این فرایند در کادر رویکرد نئولیبرالیسم اقتصادی، توسط خصوصی‌سازی‌ها، یا به عبارت بهتر خصوصیتی‌سازی‌های رانتی، سرمایه‌های دولتی و ملی کشور «لیگارش‌ی نظامی تحت هژمونی سپاه و نیروی‌های اطلاعاتی و آقازاده‌ها از بالا سازماندهی کنند» که البته همین الیگارش‌ی نظامی (دست‌ساز هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای توسط خصوصیتی کردن سرمایه دولتی و ملی

ثالثاً خامنه‌ای در فرایند جدید بازسازی سیاسی قدرت حکومت، در شرایطی که حاکمیت مطلقه فقاهتی از «درون گرفتار سه ابربحران مشروعیت و موجودیت و اقتدار می‌باشد» تلاش می‌کند تا با «مطلق کردن جایگاه آسمانی و امام زمانی مقام عظمای ولایت خویش» نقش «مشروعیت و مقبولیت زمینی را کم رنگ و یا بی‌رنگ نماید». البته قبل از خامنه‌ای، خمینی در دهه اول عمر این رژیم با اعلام اینکه مقام عظمای ولایت، قدرت خدا و قدرت مطلقه و قدرت حتی تعطیل کردن نماز و روزه و حج مردم مسلمان را دارد و حفظ این رژیم از اوجب الواجبات می‌باشد و این قدرتی که در ماده ۱۱۰ قانون اساسی برای مقام عظمای ولایت تعریف شده است، حداقل قدرت برای مقام عظمای ولایت می‌باشد، بسترها برای فرایند بازسازی قدرت امروز خامنه‌ای آماده کرده است.

رابعاً رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۴۱ سال عمر گذشته خود (از آغاز الی الان) شش مرحله بازسازی سیاسی درونی قدرت داشته است که عبارتند از:

۱- فرایند اول بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در جریان اشغال سفارت آمریکا (در آبان ماه ۵۸) به انجام رسید که مطابق آن با اشغال سفارت آمریکا (در چارچوب سناریوی موسوی خوئینی‌ها) منهای آنچه که خود خمینی گفت (که «تا تنور داغ است، من می‌خواهم دو تا انتخابات مجلس اول و رئیس جمهوری توسط این تنور داغ به انجام برسانم») از همه مهمتر اینکه توسط فضای ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی زمان اشغال سفارت آمریکا (توسط دانشجویان وابسته به موسوی خوئینی‌ها) «خمینی توانست نخستین بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم را به انجام برساند» و توسط این بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم بود که «خمینی توانست با تصفیه مهندس مهدی بازرگان و دولت موقت او و جریان‌های سیاسی همسو با دولت موقت و بازرگان، اولین فرایند بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم را به انجام برساند.»

۲- فرایند دوم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در جریان ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط خمینی به انجام رسید که مطابق آن، خمینی با تصفیه بنی صدر و همراهان او و کشاندن مجاهدین خلق به ورطه آنتاگونیسم و حاکم



مردم نگون بخت ایران) بستر ساز تکوین بورژوازی بزرگ امروز جامعه ایران تحت رهبری سپاه گردید که اوج اقتدار مالی و سیاسی و نظامی بورژوازی بزرگ نظامی - امنیتی سپاه، دوران هشت ساله دولت نهم و دهم احمدی نژاد بوده است که بورژوازی بزرگ سپاه توانست مراکز بزرگ اقتصادی مثل راه آهن و مخابرات، هواپیمایی، پالایشگاه‌ها، کارخانه‌های بزرگ، بانک‌ها و کشتی‌ها و اسکله‌ها و غیره با ثمن بخش جزء تیول خود درآورد، بطوریکه امروز این بورژوازی بزرگ سپاه، صاحب بیش از نیمی از کل سرمایه‌های تجاری و صنعتی و نفتی و مالی - بانکی و غیره کشور می‌باشند که تنها حجم قاچاق وارداتی سالانه آنها بیش از ۲۰ میلیارد دلار است که برای فهم عظمت موضوع در این رابطه تنها کافی است که به نقل قولی از خانم جلودارزاده، (نماینده اسبق مجلس رژیم مطلقه فقهاتی) در خصوص خصولتی کردن مجتمع نیشکر هفت تپه (که یکی از بزرگترین مجتمع‌های اقتصادی خاورمیانه می‌باشد) اشاره کنیم که می‌گوید: «آقای اسدیگی، کل مجتمع نیشکر هفت تپه، با قیمت یک آپارتمان خرید و در آخر حتی همان مبلغ آپارتمان هم پرداخت نکرد.»

۵ - فرایند پنجم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در جریان انتخابات خرداد ۷۶ (دولت هفتم سید محمد خاتمی) اتفاق افتاد، چرا که انتخابات دوم خرداد ۷۶ آژیر خطری برای هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی یا حزب پادگانی خامنه‌ای بود؛ که البته حضور بخش خاکستری جامعه بزرگ ایران در انتخابات دولت هفتم در دوم خرداد ماه ۷۶ «معلول واکنش اعتراضی این بخش عظیم خاکستری، نسبت به دو دهه اختناق و سرکوب و خفقان رژیم مطلقه فقهاتی بود، نه انتخاب کنشی بر پایه آگاهی به طبل تو خالی جوهر شعارهای سید محمد خاتمی و جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی» که به دنبال آن بودند تا با فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا، هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی در برابر آنها (نسبت به مشارکت در قدرت با آنها) بکنند. یادمان باشد که سال ۷۶ یک دهه پسارهبیری مشترک خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی بود که بزرگ‌ترین سنتز حاکمیت

مشترک این دو بر جامعه نگون بخت ایران «حاکمیت بورژوازی بزرگ سپاه (راست پادگانی تحت هژمونی سپاه) بر نظام اقتصادی و سیاسی و اداری و نظامی و انتظامی و امنیتی کشور بود» که (با خصولتی‌سازی‌های رانتی وسیع ثروت‌های ملی، در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی - خامنه‌ای، بین نهادهای قدرت اعم از سپاه و نیروهای اطلاعاتی و آف‌زاده‌ها تکوین پیدا کرده بودند) همراه با رویکرد انقباضی سیاسی خامنه‌ای - هاشمی رفسنجانی (در ادامه رویکرد انقباض سیاسی دهه ۶۰ خمینی) در فرایند پساقوات خمینی تا سال ۷۶ و حاکمیت فضای اختناق و سرکوب و تورم سه رقمی و سقوط قدرت خرید و سقوط آزاد ارزش پول کشور (در طول یک دهه بین ۶۸ تا ۷۶) همه و همه باعث شده بود تا طبقه متوسط شهری به یک مرتبه (در خرداد ۷۶) در چارچوب شعار «توسعه سیاسی» سید محمد خاتمی (به صورت واکنشی (نه کنشی) در برابر هسته سخت رژیم (حزب پادگانی خامنه‌ای) قیام سیاسی و اعتراضی و مدنی بکنند، به عبارت دیگر رأی مردم ایران در دوم خرداد ۷۶ «رأی نه به رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای بود، نه رأی آری به طبل تو خالی شعارهای توسعه سیاسی و جامعه مدنی و آزادی سید محمد خاتمی». (که در سخنرانی سید محمد خاتمی در کنفرانس سران کشورهای اسلامی دیدیم، او با گفتن اینکه مقصود من از شعار جامعه مدنی، همان مدینه النبی پیامبر اسلام می‌باشد، فهمیدیم که خود سید محمد خاتمی نگون بخت هم معنی شعار جامعه مدنی‌اش نمی‌دانست چی است).

باری، در نتیجه همین سیاست اعتراضی طبقه متوسط شهری ایران به صورت فراگیر در انتخابات دوم خرداد ۷۶ بود که هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (حزب پادگانی خامنه‌ای) تحت رهبری مشترک خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی از خرداد ۷۶ (تن به مشارکت قدرت) با جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی (که طبق گفته کیسنجر وزیر خارجه اسبق آمریکا همان آدمکشان دهه ۶۰ بودند که دیگر در فرایند پساقوات خمینی گلوله‌های آنها تمام شده بود) دادند، لذا بدین ترتیب بود که از «دوم خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶» به مدت



دو دهه «گفتمان به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی به عنوان گفتمان مسلط طبقه متوسط شهری، جلودار جنبش‌های دموکراسی خواهانه طبقه متوسط شهری ایران شد»؛ که البته در واپسین روزهای خیزش (بدون برنامه و بدون سر و بدون گفتمان و بدون سازماندهی و تمیز و ففرستیزانه حاشیه تولید) دی‌ماه ۹۶ با ورود جنبش دانشجویی به این خیزش و شعار جنبش دانشجویی دانشگاه تهران که «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» طشت اصلاح طلبان درون حکومتی از بام افتاد. آنچه در خصوص فرایند پسا دوم خرداد ۷۶ قابل توجه بود اینکه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، تحت رهبری مشترک خامنه‌ای - هاشمی رفسنجانی دریافتند که «بدون مشارکت قدرت با جریان سوم تحت رهبری روحانیون» (از موسوی خوئینی‌ها تا سید محمد خاتمی و شیخ مهدی کروبی که بعداً حزب مشارکت هم در همین راستا شکل گرفت) امکان ادامه حکومت برای آنها (هسته سخت رژیم) وجود ندارد؛ و لذا بدین ترتیب بود که «بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در فرایند پنجم» پس از دولت هفتم به مجلس ششم هم رسید و جریان به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی توانستند دو قوه از سه قوه قدرت را تصاحب کنند (هر چند که سید محمد خاتمی نگون بخت مدعی بود که هاشمی شاهرودی و قوه قضائیه هم وابسته به آنها می‌باشد و هاشمی شاهرودی را خلف خود معرفی می‌کرد) بدون آنکه بتوانند حداقل خواسته سیاسی و اقتصادی برای طبقه متوسط شهری و زحمتکشان کار و زحمت و شهر و روستا به انجام برسانند که البته نمایش فرصت طلبی و نون به نرخ روز خوردن و ناتوانی جریان به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی، از «همان قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی آشکار گردید.»

فراموش نکنیم که قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی (تحت هژمونی جنبش دانشجویی کلان شهر تهران) بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی (و در رأس آنها مستقیم بر علیه خود خامنه‌ای) بازتولید شده بود، ولی آنچه در جریان سرکوب «قیام ۱۸ تیرماه ۷۸» حائز اهمیت بود «پیوند و همبستگی دو جناح به اصطلاح راست نظامی

و اصلاح طلبان درون حکومتی (تحت رهبری دولت هفتم سید محمد خاتمی) بود». قابل ذکر است که پیروزی جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون قدرت در خرداد ۷۶ معلول «حمایت همه جانبه جنبش دانشجویی از آن جناح، در برابر هسته سخت قدرت تحت رهبری خامنه‌ای - هاشمی رفسنجانی بود»؛ و از همه مهمتر اینکه عامل اولیه تکوین «قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی» حمایت جنبش دانشجویی از جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی در اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام (ارگان خبری اصلاح طلبان درون حکومتی) بود؛ که البته در پروسس میدانی قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ (با پشتیبانی جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی تحت رهبری دولت هفتم سید محمد خاتمی از هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی و بازوی سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای که شامل راست به اصطلاح اعتدالی با رنگ بنفش تحت رهبری شیخ حسن روحانی در شورای امنیت ملی و محمد باقر قالیباف فرمانده وقت نیروهای انتظامی می‌شدند) به قول محمد باقر قالیباف فرمانده وقت نیروهای انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی به صورت گاز انبری قلع و قمع شدند؛ و از آنجا بود که اولین فونکسیون قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی، این بود که جنبش دانشجویی (تحت هژمونی جنبش دانشجویی کلان شهر تهران) با خودآگاهی نسبت به جوهر و ماهیت جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی، «رفته رفته بین جنبش دانشجویی و جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی فاصله‌گذاری سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی کردند» که البته قله این کوه یخ فاصله‌گذاری بین جنبش دانشجویی و جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی، «در خرداد ۸۸ و در جریان انتخابات دهم هویدا شد» چرا که جنبش دانشجویی، توسط «حمایت ترویجی و تبلیغی و تهییجی» (در جریان انتخابات دولت دهم) از شیخ مهدی کروبی و میر حسین موسوی تلاش کردند تا جنبش به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی تحت رهبری سید محمد خاتمی و موسوی خوئینی‌ها را رادیکالیزه نمایند که البته به علت عدم پتانسیل برنامه‌ای و عدم توان سازماندهی و عدم توان بسیج همگانی و عدم توان مدیریتی میر حسین موسوی و شیخ مهدی کروبی، «این تیر جنبش دانشجویی



هم به سنگ خورد» (یادمان باشد که در تحلیل نهائی در جریان جنبش سبز سال ۸۸ جوهر برنامه میر حسین موسوی و شیخ مهدی کروبی بازگشت به دهه ۶۰ و دوران طلائی خمینی بود).

بدین ترتیب همین شکست جنبش دانشجویی در دو جنبش به اصطلاح اصلاح طلبی درون حکومتی انتخابات دولت هفتم و دولت دهم بود (که دو دهه بعد یعنی در جریان خیزش بی‌گفتمان و بی‌برنامه و بی‌سر و تمیزه دی‌ماه ۹۶ حاشیه تولید) جنبش دانشجویی دانشگاه تهران در واپسین روزهای خیزش دی‌ماه ۹۶ به نمایندگی از جنبش دانشجویی کشور به میدان آمدند و با شعار استراتژیک «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» کل پرونده دو دهه جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی را درهم پیچیدند، لذا همین امر باعث گردید تا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی یا سپاه، در فرایند پسا خیزش فقرستیزانه حاشیه تولید دی‌ماه ۹۶ به دنبال فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، توسط کاهش قدرت مشارکت جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی بروند؛ که البته حرکت حلزونی خیزش فقرستیزانه حاشیه تولید از «دی‌ماه ۹۶ تا آبان‌ماه ۹۸» باعث تشدید و سرعت‌گیری در این تصمیم هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه) شد؛ و لذا به همین دلیل بود که خامنه‌ای قبل از انتخابات مجلس یازدهم توسط ایجاد شورای هماهنگی سران سه قوه (و واگذاری وظایف مجلس به این نهاد غیر قانونی و دست‌ساز خودش، از مصوبه افزایش ۳۰۰ درصدی بنزین تا تصویب بودجه سال ۹۹) و واگذاری قوه قضائیه به ابراهیم رئیسی، بسترسازی پروژه یکپارچگی قدرت در دست خودش به اجرا گذاشت که همراه با ترور قاسم سلیمانی و تشییع جنازه میلیونی دو کشور ایران و عراق (آنچنانکه در نماز جمعه ۲۷ دی‌ماه ۹۸ خامنه‌ای شاهد بودیم) این توهم غلط برای خامنه‌ای پیدا شده بود که نکند با ترور قاسم سلیمانی و تشییع جنازه میلیونی مردم، شرایط برای بازتولید حداقل پایگاه اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی

(که در جریان کشتار و سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ مردم ایران توسط هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای آن حداقل پایگاه اجتماعی هم به چالش کشیده شده بود) آماده شده باشد، بنابراین، به همین دلیل بود که خامنه‌ای در چارچوب فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، آماده جراحی بزرگ یا بازسازی سیاسی قدرت حاکم شد که گرچه استارت آن با انتخاب ابراهیم رئیسی به سرفرماندهی قوه قضائیه رژیم قبلاً زده شده بود، ولی در تکوین مجلس یازدهم، این بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم به شدت آفتابی شد، بنابراین از اینجا بود که فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم رسمیت پیدا کرد.

باری، مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم که در فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، خامنه‌ای:

اولاً دیگر از نسخه کلینکسی از مصرف افتاده جناح به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدالی و راست بوروکراتیک در رنگ‌های مختلف خبری نیست.

ثانیاً دیگر از برگ انجیر ۴۱ سال گذشته «جمهوری برای پوشانیدن مشروعیت از قبل تعیین شده آسمانی قدرت مطلقه ولایت خیری نیست».

ثالثاً دیگر سخن دهان پر کن «مجلس در رأس امور است» خبری نیست.

رابعاً دیگر سخن از شکستن حصر سران جنبش سبز خبری نیست.

خامساً آنچنانکه خامنه‌ای در توثیت ۱۵ رمضان خود نوشت (که «امام حسن شجاع‌ترین چهره تاریخ اسلام است»)، به عبارت دیگر امام حسن حتی شجاع‌تر از پیامبر اسلام و امام علی و امام حسین هم می‌باشد) در این فرایند رفته رفته «شرایط برای نرمش قهرمانانه دیگری در فرایند پسا انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا فراهم می‌شود».

سادساً در فرایند ششم بازسازی سیاسی قدرت درونی حاکم، سخن از سرکوب نارضایتی گسترده توده‌های اعماق جامعه ایران (آنچنانکه معاون نیروی‌های انتظامی حزب پادگانی خامنه‌ای گفت) و سخن از آمادگی حزب



پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب همه جانبه خیزش‌های حلزونی است.

سابعاً در فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم (آنچنانکه خامنه‌ای در نشست با دانشجویان مطرح کرد) سخن از «دولت حزب اللهی و جوان است.»

ثامناً در فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت، سخن از نهادینه کردن جاننشینی خامنه‌ای در عرصه راست پادگانی سپاه و راست داعشی مصباح یزدی و راست روحانیت سنتی تابع حاکمیت می‌باشد.

تاسعاً در فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، سخن از بازسازی سیاست نظامی - سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای در منطقه در راستای تثبیت رژیم این رژیم بر هلال شیعه و بازسازی عمق استراتژیک رژیم در منطقه، در فرایند پسا ترور قاسم سلیمانی می‌باشد.

عاشرأ در فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، سخن از «واگذاری بنگاه‌های اقتصادی بزرگ دولتی به بخش خصوصی رانتی، در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی سه دهه گذشته رژیم مطلقه فقاهتی حاکم» و یا به عبارت دیگر سلاخی نهائی اقتصاد ملی در بازار بورس تهران است تا با انجام آن بتوانند:

الف - مقابله با خالی شدن خزانه حکومتی، همراه با سقوط آزاد درآمد نفتی و تأمین هزینه‌های کوتاه‌مدت حکومت و دولت و مقابله با کسری بودجه نجومی دولت بکنند.

ب - همچنین مقابله با خطر از هم پاشیدگی شیرازه اقتصاد کشور و مقابله کوتاه‌مدت با فروپاشی اقتصادی به خصوص در فرایند کرونای اقتصادی (به علت قطع درآمد نفتی و فشار استخوان‌سوز اقتصادی تحریم‌های امپریالیسم جهانی و بالا رفتن هزینه‌های نظامی و امنیتی رژیم در داخل و منطقه) بکنند.

ج - و مقابله مقطعی و کوتاه‌مدت با وضعیت فلاکت بار اقتصاد کشور و سیر نزولی دائمی وضع معیشت اکثر مردم و مقابله با سونامی تورم و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و کاهش قدرت خرید و افزایش بیکاری بکنند.

د - همچنین شاید بتوانند با آن به دفع کوتاه‌مدت خطر

خیزش‌های حلزونی و فقرستیزانه اعماق جامعه ایران (توسط حراج ثروت و هستی مادی جامعه ایران در میدان بازار بورس تهران) دست پیدا کنند و شاید بتوانند با آن فروپاشی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور را به تعویق بیاورند. لذا در این رابطه است که دولت شیخ حسن روحانی با حمایت و پشتیبانی خامنه‌ای، جهت انجام این مقصود در این شرایط اقدام به انجام این امور کرده است:

۱ - دولت روحانی در آغاز جهت جمع‌آوری سونامی نقدینگی کشور در بازار بورس تهران با حراج گذاشتن ابرهلدینگ شستا (که ۱۸۷ شرکت زیرمجموعه از کشتی‌سازی تا مخابرات و سیمان و داروسازی و پتروشیمی و کاشی‌سازی و غیره دارد و وابسته به صندوق تأمین اجتماعی می‌باشد و مالکان ۴۶ میلیون نفر حق بیمه‌ده و ۳ میلیون نفر بازنشسته و مستمری‌بگیر سازمان تأمین اجتماعی، یعنی کارگران و بازنشستگان کشور می‌باشند) «شرایط برای داغ شدن بازار بورس تهران و جهش شاخص کلان فراهم کرد». عنایت داشته باشیم که «واقعیت امر آن است که بورس تهران عمادانه به وسیله دولت و حکومت به سوی رشد حبابی سوق پیدا کرده است» بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «یکی از ارکان رویکردهای دولت شیخ حسن روحانی و حزب پادگانی خامنه‌ای در مسیر مدیریت کوتاه‌مدت اقتصاد فرو پاشیده دوران کرونای اقتصادی»، خصوصی‌سازی و واگذاری سهام نهادهای متعلق به مردم به منظور جذب سرمایه‌ها و پس اندازها و انتقال آنها از بانک‌ها به بازار بورس تهران می‌باشد.

۲ - خامنه‌ای در این شرایط فراهانی رژیم مطلقه فقاهتی «توسط آزادسازی سهام عدالت» جهت دفع کوتاه‌مدت خطر خیزش‌های فقرستیزانه اعماق جامعه بزرگ ایران، «مستقیماً وارد بازی در گود بورس تهران شد.»

۳ - پس از «آزادسازی سهام عدالت توسط خامنه‌ای» طبق گزارش ایرنا در ۱۷ اردیبهشت ۹۹ سهام عدالت جهشی ۱۶۰۰ درصدی پیدا کرد.

۴ - حزب پادگانی خامنه‌ای جهت بسترسازی «ششمین برنامه توسعه پنج ساله رژیم مطلقه فقاهتی» در چارچوب



رویکرد اقتصادی نئولیبرالیستی در ادامه پنج برنامه پنج ساله گذشته تلاش می‌کند تا توسط واگذاری خصوصی اموال ملی کشور به صورت رانتی که اجرای اول و بخشی از برنامه دوم پنج ساله در چارچوب همین رویکرد نئولیبرالیستی توسط دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی انجام گرفته است و از سال ۱۳۸۴ خامنه‌ای با ابلاغ طرح خصوصی‌سازی زیر لوای اصل ۴۴ قانون اساسی مستقیماً پس از هاشمی رفسنجانی وارد گود بازسازی اقتصادی نئولیبرالیستی شده است و در این رابطه در دوره محمود احمدی نژاد در دولت نهم و دهم (که نخستین دولت مورد حمایت راست پادگانی تحت هژمونی سپاه بود) واگذاری اموال دولتی به صورت خصوصی به آقازاده‌ها و سپاه و نهادهای وابسته به رهبری به اوج خود رسید، یعنی در دوره احمدی نژاد بود که با حمایت خامنه‌ای مراکز بزرگ اقتصاد کشور مثل راه آهن و هواپیمائی و پتروشیمی و کارخانه‌های بزرگ و مخابرات و بانک‌ها به سپاه و بنیادهای وابسته به رهبری و نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی و روحانیت و آقازاده‌ها واگذار گردید. البته هر چند برنامه چهارم پنج ساله رسماً اعلام شده بود که واگذاری همه بنگاه‌ها دولتی به خصوصی‌ها باید تا سال ۱۳۹۳ پایان یابد، ولی شرایط بحرانی کشور مانع از انجام آن شد، لذا بخش اعظمی از این واگذاری‌ها نصیب دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی شد که در این شرایط فرابحرانی اقتصادی و سیاسی کشور حسن روحانی تلاش می‌کند تا توسط حراج و سلاخی آنها در بازار بورس تهران این پروژه را به پایان برساند.

۵ - اموال نهادهای حکومتی و در رأس آنها سپاه نه بر مبنای رقابت در تولید و کسب سود حاصل شده است بلکه بر اساس تصرف اموال دولتی با استفاده از قدرت و نفوذ سیاسی و بهره‌گیری از رانت و دزدی‌های کلان و واگذاری‌های بزرگ خصوصی از دولت پنجم هاشمی رفسنجانی تا دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی و به خصوص در دو دولت نهم و دهم محمود احمدی نژاد حاصل شده است، همان دولتی که با اینکه تنها ۷۰۰ میلیارد دلار بابت فروش نفت (که برابر می‌باشد با کل فروش نفت در طول بیش از یک قرن گذشته) به دست

آورد، طبق گفته دولت یازدهم در طول ۸ سال دولت احمدی نژاد میانگین رشد تولید ناخالص ملی ایران صفر بوده است «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»

۶ - با عنایت به اینکه حجم نقدینگی امروز کشور به ۳ تریلیون تومان رسیده است، طبیعی است که برای دولت در این شرایط رکود تورمی، تکیه کردن بر استقراض از بانک‌ها و چاپ اسکناس جهت پر کردن کسری بودجه تیر خلاص زدن به نظام اقتصادی و در ادامه آن به نظام سیاسی و نظام اجتماعی کشور می‌باشد. پر واضح است که تجربه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در یک شب (آنچنانکه در آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) همراه با هزینه پرداخت شده توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان کشتار آبان‌ماه ۹۸ هم نمی‌تواند برای حکومت و دولت راهی دیگر برای کسب درآمد قفل شده باشد. توجه داشته باشیم که سلاخی اقتصاد ملی در بازار بورس تهران کوتاه‌مدت می‌باشد. بدین ترتیب است که در تحلیل نهائی برای حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم راهی جز نرمش قهرمانانه دیگر (مانند دوره اوباما) در برابر امپریالیسم آمریکا، در ششمین فرایند بازسازی سیاسی درونی قدرت باقی نمی‌ماند. حاصل آنچه که گفته شد.

الف - از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بالطبع هسته سخت رژیم و یا حزب پادگانی خامنه در این شرایط در عرصه درونی قدرت همزمان گرفتار سه ابر بحران (ابر بحران مشروعیت رژیم، ابر بحران موجودیت رژیم و ابر بحران اقتدار حاکمیت) می‌باشد، همین تداخل سه ابر بحران فوق باعث گردیده است تا خامنه‌ای در این شرایط تصمیم به حذف جریان‌های درونی قدرت و یکپارچه کردن قوا در چارچوب رویکرد هسته سخت رژیم بگیرد.

ب - آرایش جدید جناح‌های قدرت درون حاکمیت در فرایند ششم بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم «بسترسازی برای نرمش قهرمانانه در برابر امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا می‌باشد» و همچنین بسترسازی برای حل بحران جانشینی خامنه‌ای می‌باشد و از همه مهمتر اینکه نشان دهنده



پائینی‌های جامعه ایران قرار داده است که مطابق آن تنها رمز موفقیت این جنبش‌ها در راستای «عبور از این مرحله سازماندهی درونی و تشکل فراگیر و پیوند عمودی و افقی بین این جنبش‌ها می‌باشد» (چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است - ابوالقاسم لاهوتی) و قطعاً و جزماً بدون وحدت و تشکیلات در این فرایند سخت، جنبش‌های فوق نخواهند توانست عبور کنند و شکست در این مرحله برای آنها امری محتوم می‌باشد، به عبارت دیگر تنها منبع قدرت برای رهائی جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی تکوین یافته از پائین در این شرایط «تکیه بر قدرت و پتانسیل دینامیک درونی خود در چارچوب سازماندهی و وحدت افقی و عمودی این جنبش‌ها می‌باشد» فقط و فقط و فقط همین.

ه - بدون تردید ششمین فرایند بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در این شرایط توسط خامنه‌ای «باعث سونامی ریزش نیروهای درونی حاکمیت می‌گردد که البته در ادامه آن باعث سونامی ریزش در حداقل پایگاه اجتماعی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هم می‌گردد». لذا همین کوچک شدن قاعده و بدنه رژیم مطلقه فقاهتی در این مرحله بدون تردید باعث می‌گردد که دیگر رژیم مطلقه فقاهتی و حزب پادگانی خامنه‌ای مانند گذشته نتوانند در راستای سرکوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (آنچنانکه در سرکوب جنبش سبز سال ۸۸ شاهد بودیم) «یکپارچگی عمودی و افقی جنبش‌های جامعه مدنی جنبشی سه مؤلفه‌ای مطالباتی و صنفی و سیاسی ایران را به چالش بکشند.»

و - ورود ۴۹ میلیون نفر سهام عدالت به بازار بورس تهران که همراه با جهش ۱۶۰۰ درصدی قیمت آنها شده است، برای کوتاه‌مدت می‌تواند یک «حرکت ضد انگیزه‌ای، مبارزاتی برای بخش عظیمی از جامعه ایران بشود» که خود این امر بسترساز «بازتولید ظهور هیولای پوپولیسم در این فرایند نیز می‌باشد» که بدون تردید حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط بیشترین تکیه خود را بر پایه این بازتولید پروژه‌های پوپولیستی استوار ساخته است. ◆

پایان

بسترسازی جهت سرکوب خونین داخلی در شرایط اعتلای خیزش‌های معیشتی و جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشد. در این رابطه است که بر خلاف باور جریان‌های سیاسی که در راستای کسب قدرت سیاسی برای خود، به دنبال منابع قدرت خارجی و یا به دنبال مشارکت از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده با حاکمیت هستند، باید اذعان کرد که عبور جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه مدنی جنبشی ایران هم در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه عدالت‌طلبانه کار و زحمت شهر و روستا «از مرحله فعلی بسیار سخت‌تر از مرحله‌های قبلی می‌باشد» چرا که تجربه چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نشان داده است که «این رژیم هر چند در برابر قدرت‌های امپریالیستی در تندپیچ بحران حکومتی خود حاضر به عقب‌نشینی و خوردن زهر و نرمش قهرمانانه می‌باشد، هرگز حاضر به عقب‌نشینی در برابر مطالبات مردمی جامعه بزرگ ایران تا دقیقه ۹۰ نمی‌باشد». تنها باید به مرگ گرفته شود تا به تب رضایت بدهد.

ج - حذف جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال‌گرا و راست بوروکراتیک یا بخشی از اصول‌گرایان منتقد درون حکومتی در ششمین فرایند بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم در این شرایط، توسط خامنه‌ای (که از پروسه انتخابات مهندسی شده مجلس یازدهم آغاز شده است) و باعث به حاشیه رفتن و آلت شدن مجلس شده است این پروژه یکدست‌سازی تنها محدود به مجلس نخواهد شد، بلکه در آینده تمامی قوای حاکمیت در برخورد گرفت.

د - خامنه‌ای توسط ششمین فرایند بازسازی سیاسی درونی قدرت حاکم، نشان می‌دهد که در برابر تکان‌های بزرگ جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی در آینده تنها با مشت آهنین بدون پوشش مخملی و بدون برگ انجیر صوری و بدون جمهوریت می‌خواهد برخورد کند. در نتیجه همین استراتژی خامنه‌ای شرایط جدیدی در برابر جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه کار و زحمت



درس‌هایی که از

«قیام تیر ماه ۸۷» جنبش دانشجویی باید آموخت

رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردید تا رفته رفته از «نیمه دوم دهه هفتاد» جنبش دانشجویی از رکود ساختاری و خمود نظری و ذهنی خارج بشود که البته این خروج خمودی و رکودی جنبش دانشجویی در آغاز نیمه دوم دهه هفتاد همراه بود، با ورود جنبش دانشجویی ایران به «جنگ درونی جناح دوگانه روحانیون و روحانیت» (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین آنها) که البته جنبش دانشجویی مدافع جناح روحانیون بود، هر چند که «انجمن‌های اسلامی دانشجویی دست‌ساز حکومت» در دهه پسا کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی (با مدیریت در سایه دستگاه‌های اطلاعاتی و مکانیزم‌های سرکوب‌گرانه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری وابسته به آن نهادها و رویکرد دانشگاه پادگانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در راستای حمایت از هسته سخت رژیم و حمایت از حزب پادگانی خامنه‌ای حرکت می‌کردند، اما به موازات اعتلای جنبش دانشجویی از نیمه دوم دهه هفتاد، رفته رفته جریان‌های دیگر سیاسی درونی جامعه دانشگاهی ایران، توانستند با انشعاب و خروج از نهادهای ساختاری حکومتی در دانشگاه‌ها، جنبش دانشجویی ایران را در سیاه‌ترین مرحله حاکمیت توتالیتری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بازتولید کنند.

اگر مبداء تکوین جنبش دانشجویی ایران فرایند پسا شهریور ۱۳۲۰ (که همراه با تنفس سیاسی حاصل تبعید رضاخان و پایان دوران ۲۰ ساله حاکمیت توتالیتری رضاخانی بود) بدانیم، اکنون نزدیک به ۸۰ سال از عمر جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد. در خصوص این جنبش ۸۰ ساله دانشجویی ایران، مهم‌ترین موضوع محوری که قابل طرح است اینکه، جوهر و ماهیت جنبش دانشجویی ایران در ۸۰ سال گذشته کدام است؟

بدون تردید در پاسخ به این سؤال باید توجه داشته باشیم که در ۸۰ سال گذشته «جنبش دانشجویی ایران از جوهر واحدی برخوردار نبوده است» و در کلیت آن می‌توان داوری کرد که «جوهر و ماهیت جنبش دانشجویی ایران دارای دو مؤلفه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بوده است» هر چند که در شرایط مختلف تاریخی، «آرایش این دو مؤلفه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» (جوهر جنبش دانشجویی ایران) صورت متفاوتی داشته است؛ یعنی در برهه‌ای از تاریخ ایران مثل دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ (که رویکرد چریک‌گرایی با اندیشه رادیکال سوسیالیستی به عنوان یک گفتمان غالب بر جنبش دانشجویی ایران حاکم بوده است) مؤلفه «عدالت‌خواهانه یا برابری‌طلبانه مؤلفه غالب بوده است» و در برهه‌ای دیگر از تاریخ ایران، مثل سال‌های ۵۶ تا ۵۹ (به علت اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران) «مؤلفه آزادی‌خواهانه و ضد استبدادی مؤلفه غالب بوده است»؛ که البته با انجام «کودتای فرهنگی» (که از بهار ۵۹ توسط رژیم مطلقه فقهاتی انجام گرفت) هر چند که به علت سلاخی عینی و ذهنی دانشگاه‌های ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانست برای مدت بیش از یک دهه جنبش دانشجویی ایران را به رکود و خمود نظری و عملی بکشانند، اما به موازات پایان جنگ هشت ساله (بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با حزب بعث عراق و صدام حسین) و فوت خمینی و ریزش تضادهای درونی حاکمیت در شکل «جنگ قدرت بین دو جناح روحانیون و روحانیت» (که این جناح‌بندی در نیمه دوم دهه ۶۰ توسط خود خمینی و با حمایت او از شیخ مهدی کروب‌ی تکوین پیدا کرد) از رأس به قاعده و مقابله هسته سخت رژیم (تحت رهبری مشترک خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، به خصوص در دهه اول پسا وفات خمینی) با جناح رقیب یعنی روحانیون (تحت رهبری شیخ مهدی کروب‌ی و سید محمد خاتمی و موسوی خوئینی‌ها) همین ریزش تضادهای درونی قدرت به پائین و از جمله به وجدان رکودزده جنبش دانشجویی در دهه پسا کودتای فرهنگی

لذا به این ترتیب بود که رفته رفته از نیمه دوم دهه ۷۰ پس از یک دهه رکود و خمود جنبش دانشجویی توانست دوباره مانند ققنوسی از خاکستر کودتای شکست خورده فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی سر بیرون بکشد؛ و از آنجائیکه این اعتلای دوباره جنبش دانشجویی در نیمه دوم دهه ۷۰ همزمان و موازی بود با جریان انتخابات دوم خرداد ۷۶ دولت هفتم و پیروزی سید محمد خاتمی (که همراه با حمایت همه جانبه جنبش دانشجویی از جریان به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی تحت رهبری سید محمد خاتمی بود) یعنی پیروزی جناح روحانیون (به قول کیسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا «همان آدمکشان دهه ۶۰ که دیگر در دهه ۷۰ گلوله آنها تمام شده بود») که با لباس شعار اصلاح طلبی به صورت مستقیم در بالا با هسته سخت رژیم تحت رهبری خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی وارد مشارکت قدرت شده بودند و هسته سخت رژیم را در این رابطه وادار به عقب‌نشینی ساخته بودند، این همه باعث گردید تا «بازتولید جنبش دانشجویی» (پس از یک دهه رکود پسا کودتای فرهنگی) با اعتلای جنگ جناح‌های درونی قدرت (روحانیون و روحانیت) «پیوند و همبستگی و پیوستگی پیدا کند»؛ که خروجی نهائی این امر آن گردید تا «جنبش دانشجویی در این مرحله به عنوان سربازان پیاده جناح روحانیون در مبارزه درونی قدرت با جناح روحانیت بشوند» و البته در ادامه همین رویکرد جنبش دانشجویی بود که «در تیرماه ۷۸ پس از آنکه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای، روزنامه سلام ارگان خبری جناح روحانیون را تعطیل کرد، جنبش دانشجویی (به عنوان نهاد پیاده نظام جناح روحانیون) در تیرماه ۷۸ در اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام (در مقابل هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای) در سطح دانشگاه‌ها و در نوک پیکان آن دانشگاه تهران، حرکت اعتراضی خود را از سر گرفتند»؛ که با سرکوب مغول‌وار جنبش دانشجویی توسط دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای (تحت فرماندهی محمد باقر قالیباف، فرمانده وقت نیروی انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و شیخ حسن روحانی، رئیس وقت شورای امنیت ملی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به خصوص در حمله به خوابگاه امیرآباد دانشگاه تهران، از آنجائیکه در عرصه این سرکوب

جنبش دانشجویی، دولت هفتم سید محمد خاتمی (که بر دوش همین جنبش دانشجویی توانسته بود به قدرت دست پیدا کند) یا اعلام بی‌طرفی کرد و یا مستقیم توسط وزارت کشور خود در سرکوب این جنبش مشارکت نمود (آنچنانکه خود سید محمد خاتمی پس از سرکوب قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ در سخنرانی که در همدان کرد گفت: «من افتخار می‌کنم که توانستیم با حمایت رهبری این فتنه را سرکوب کنیم») همین سرکوب خونین حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت دولت هفتم از حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب اعتراض جنبش دانشجویی باعث گردید تا به یکباره جنبش دانشجویی (مولود کودتای فرهنگی بهار ۵۹ به بعد) برای اولین بار «سرکوب مغول‌وار حاکمیت مطلقه فقهاتی را با گوشت و پوست خود تجربه نماید» و همین نخستین تجربه سرکوب خونین حزب پادگانی خامنه‌ای، به خصوص در حمله گاز انبری به خوابگاه امیرآباد «شرایط برای قیام تیرماه ۷۸ بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی و در رأس آن شخص خامنه‌ای فراهم کرد.»

بنابراین در این رابطه بود که «قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نخستین مبارزه مستقل جنبش دانشجویی ایران (در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹) با حزب پادگانی خامنه‌ای بود». همچنین «قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نخستین حرکت اعتراضی جنبش دانشجویی ایران (در فرایند پسا کودتای فرهنگی) بود که تمامی جناح‌ها و جریان‌های درونی قدرت را به چالش کشید» و باز در این رابطه بود که «قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی توانست غلبه جوهر ضد استبدادی یا گفتمان آزادی‌خواهانه و مبارزه دموکراتیک جنبش دانشجویی بر علیه رژیم توتالیتری فقهاتی حاکم به نمایش بگذارد» بنابراین بدین ترتیب است که درس‌های که از قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران می‌توان آموخت بدین ترتیب خلاصه نمائیم که:

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که در نظام‌های توتالیتر که هر گونه فعالیت علنی گروه‌های اجتماعی به صورت دموکراتیک غیر ممکن می‌باشد، جنبش دانشجویی می‌تواند به عنوان نماینده آن گروه‌های سرکوب شده پائینی‌های جامعه خود صدای بی‌صداها و خود پرچم حرکت آینده آن جنبش‌های بشود.



قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که در فضای اختناق و سرکوب مطلق رژیم‌های توتالیتر، جنبش دانشجویی می‌تواند موتور کوچکی بشود که موتور بزرگ جامعه ایران را با شکست دو مطلق (قدرت سرکوب بالائی‌ها و یاس و ناامیدی پائینی‌های جامعه) به حرکت درآورد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران نشان داد که جنبش دانشجویی ایران هم جنبش حرکت در مرحله تأسیس است و هم عامل سازندگی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در مرحله استقرار می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داد که مسیر رهائی جامعه ایران تنها در گرو تکیه بر رویکرد جنبشی معطوف به اجتماع می‌باشد، نه تکیه بر رویکرد حزبی معطوف به قدرت از بالا، توسط وابستگی و همبستگی با جناح‌های درونی قدرت از روحانیون تا روحانیت و از به اصطلاح اصلاح‌طلبان تا به اصطلاح اصول‌گرایان درون قدرت؛ و اعتقاد به اصلاحات از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای توسط فیلترینگ شورای نگهبان دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که با کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برعکس خیال باطل سردمداران این رژیم توتالیتر) جنبش دانشجویی ایران به آخر نرسیده است و همچنان این جنبش قدرت بازتولید با جوهر آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دارد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جامعه دانشجویی ایران همچنان قدرت بن‌بست‌شکنی سیاسی و اجتماعی جامعه در فرایند رکود و خمود را دارا می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که چرخه خشونت حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها توسط تغییر توازن قوا در عرصه میدانی در چارچوب رویکرد جنبشی معطوف به اجتماع ممکن می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تاریخ ۸۰ ساله جنبش دانشجویی ایران با مبارزه با دیکتاتوری

عجین شده است.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که قدرت و پتانسیل این جنبش تنها در گرو استقلال جنبش دانشجویی از جناح‌های بالائی قدرت می‌باشد، آنچنانکه شیشه مرگ جنبش دانشجویی در گرو پیوند این جنبش با جناح‌های بالائی قدرت است.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که استراتژی پادگانی کردن دانشگاه‌های ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز الی الان، شیپور را از دهان گشادش نواختن می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جنبش دانشجویی ایران در چارچوب رویکرد عمومی و اجتماعی و تحول‌خواهانه گذشته خود از آغاز الی الان هرگز نمی‌تواند بدون تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های جامعه ایران (با رویکرد فرصت‌طلبانه فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای را در برابر مطالبات گروه‌های مختلف جامعه ایران وادار به عقب‌نشینی نماید.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که سیستم‌های توتالیتر تنها توسط جنبش‌های خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین، حاضر به عقب‌نشینی در برابر مطالبات مردمی می‌باشند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ثابت کرد که برای درهم شکستن توتالیتراریسم سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای، باید ابتدا توتالیتراریسم اجتماعی و توتالیتراریسم فرهنگی این رژیم توسط جنبش‌های مدنی خودبنیاد و مستقل و دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین درهم شکسته شود و تا زمانی توتالیتراریسم فرهنگی و اجتماعی رژیم‌های توتالیتر درهم شکسته نشود، هر گونه درهم شکستن صرف توتالیتراریسم سیاسی، تنها فونکسیون‌ی که دارد، تعویض نوع استبداد از شکلی به شکل دیگر می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که خفقان سیاسی، با سرکوب سیاسی متفاوت می‌باشد، چراکه در فضای خفقان سیاسی مردم منفعل و مرعوب هستند، اما در فضای سرکوب سیاسی، مردم فعال هستند و آماده به



مطلقه فقه‌ای حاکم از آغاز تکوین خود الی الان، نه تنها وسایل تولید اقتصادی و سیاسی جامعه بزرگ ایران را در دست گرفته است بلکه مهمتر از همه آنکه تولید کالاهای معنوی و فرهنگی و معرفتی جامعه ایران را هم در دست دارد، بنابراین تا زمانیکه توسط اجتماعی کردن معرفت در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، نتوانیم انحصار تولید کالاهای معنوی و معرفتی و فرهنگی از چنگ رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم خارج نمائیم، هرگز و هرگز نخواهیم توانست در عرصه میدانی مبارزه اجتماعی و سیاسی مردم ایران توازن قوا به سود مردم ایران تغییر بدهیم.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران نشان داد که انواع برابری‌های عدالت‌خواهانه اعم از برابری مدنی و برابری سیاسی و برابری اجتماعی و برابری اقتصادی در جامعه تبعیض‌زده سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران تنها در شرایطی ممکن شدنی می‌باشد که توازن قوا در عرصه میدانی به سود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین و مستقل تغییر کند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تنها شکل سازماندهی برای جنبش‌های اجتماعی تکوین یافته از پائین خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر (اعم از جنبش‌های مدنی و جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های اردوگاهی) سازماندهی شبکه‌ای و افقی و جنبشی می‌باشد، نه سازماندهی عمودی و هرمی و حزبی تزریق یافته از بالا و هدایت‌گری از بیرون این جنبش‌ها در داخل و خارج از کشور.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تنها جنبش دانشجویی در فضای استبدادزده و فقه‌زده امروز جامعه ایران می‌تواند به عنوان موتور کوچک عامل به حرکت درآوردن جنبش‌های دیگر اجتماعی اعم از جنبش طبقه کارگر و معلمان و زنان و غیره بشود (حتی آنچنانکه در واپسین روزهای خیزش دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم این جنبش دانشجویی دانشگاه تهران بود که با شعار استراتژیک: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» علاوه بر گفتمان‌دار کردن خیزش متمیزه و بی‌گفتمان و بی‌سر و بی‌برنامه دی‌ماه ۹۶ حاشیه تولید ایران توانست،

چالش کشیدن حکومت می‌باشند، به عبارت دیگر قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که سیاست قلع و قمع رژیم مطلقه فقه‌ای در دهه ۶۰ و دهه ۷۰ به خصوص در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ با پادگانی کردن دانشگاه‌های کشور فونکسیون سرکوب سیاسی داشته است، نه خفقان سیاسی، لذا به همین دلیل بود که با قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی این سرکوب نه تنها در دانشگاه‌های پادگانی شده کشور شکسته شد، بلکه این قیام در سطح شهر تهران توانست پاشنه دربهای وزارت کشور دولت به اصطلاح اصلاح‌طلب هفتم سید محمد خاتمی را هم از پاشنه درآورد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران ثابت کرد که رویکردهای پوپولیستی به اصطلاح اصلاح‌طلبانه جریان سیدمحمد خاتمی (برای کسب قدرت و بالا بردن فشار از پائین جهت بسترسازی چانه‌زنی با هسته سخت قدرت در بالا بردن سهم مشارکت خود از قدرت) با رویکرد تحول‌خواهانه سیاسی اجتماعی در چارچوب مبانی عدالت‌خواهانه اجتماعی متفاوت می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ثابت کرد که آگاهی و سازماندهی و رهبری جنبش‌های خودبنیاد جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین نباید (مانند دهه ۴۰ و ۵۰) از بیرون جنبش وارد جنبش‌های خودبنیاد و دینامیک و مستقل اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران بشود، بلکه برعکس آنچنانکه در پروسس تکوین قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی شاهد بودیم، این آگاهی و سازماندهی و رهبری باید از درون خود جنبش‌های خودبنیاد اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران به صورت دموکراتیک و دینامیک جوشش نماید.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ثابت کرد که جهت تحول فرهنگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه استبدادزده و فقه‌زده (به صورت دموکراتیک و دینامیک) ایران هیچ جنبش اجتماعی جامعه ایران نمی‌توانند به صورت جزیره‌ای، جدای از همبستگی و پیوستگی عمودی و افقی با دیگر جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران حرکت کند و موفق هم بشود.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که رژیم



طشت جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون قدرت از بام پائین بیاورد).

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که علت و دلیل اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز نمی‌تواند از درون اصلاح‌پذیر بشود آن است که این رژیم توان و پتانسیل آلترنیوپذیری به صورت دموکراتیک و دینامیک ندارد. در نتیجه در این رابطه است که هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز تکوین آن الی الان پیوسته هر گونه رویکرد آلترناتیوی درون و بیرون از خودش به صورت نظری و عینی سرکوب و نابود کرده است که سرکوب قهرآمیز قیام تیرماه ۷۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جامعه ایران یک جامعه دینامیک است و همین دینامیک بودن جامعه ایران باعث گردیده تا اعتلای جنبش‌های اجتماعی آن از جمله اعتلای جنبش سرکوب شده دانشجویی صورت حلزونی و غیر قابل پیش‌بینی داشته باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تا زمانیکه در یک گروه اجتماعی، کار طبیعی و جمعی به لحاظ نظری و عملی نهادینه نشود، روحیه جمعی در آن گروه اجتماعی و از جمله جامعه دانشجویی ایران شکل نمی‌گیرد و قطعاً تا زمانیکه روحیه اجتماعی در یک گروه اجتماعی و من الجملة جامعه دانشجویی شکل نگیرد، امکان مبارزه سیاسی اجتماعی به صورت سازمان یافته و فراگیر و با گفتمان واحد و برنامه‌ریزی شده و رهبری دموکراتیک تکوین پیدا نمی‌کند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تا زمانیکه هر گونه اتوریته نظری و عملی از بالا (به صورت تزریق اراده از بالا) بر جنبش دانشجویی (و دیگر جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین) تزریق بشود، اراده دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین و درون‌زا این جنبش‌ها تکوین پیدا نمی‌کند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که شرط بازتولید دینامیک و دموکراتیک جنبش‌های اجتماعی (و من الجملة جنبش دانشجویی ایران) در گرو تولید اجتماعی آگاهی و تولید اجتماعی اراده و تولید اجتماعی

سازماندهی و برنامه و رهبری می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که دو خطر عمده‌ای که آینده جنبش دانشجویی ایران را تهدید می‌کنند، عبارتند از بازتولید رویکرد به اصطلاح اصلاح طلبانه درون حکومتی و دیگر بازتولید رویکرد ویران‌گر پوپولیستی می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که لازمه دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران با دموکراسی زندگی کردن جنبش‌های خودبنیاد جامعه مدنی جنبشی ایران، من جمله جنبش دانشجویی می‌باشد، لذا تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران از درون نتواند با دموکراسی زندگی کند، نمی‌تواند منادی دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت زر و زور و تزویر به صورت سلبی و ایجابی در جامعه بزرگ ایران باشد. بدون تردید فونکسیون زندگی کردن با دموکراسی برای جنبش دانشجویی و دیگر جنبش‌های جامعه مدنی ایران دارا بودن آنها به سرمایه اجتماعی است و از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه و جنبشی ممکن می‌باشد که آن جامعه و گروه اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی بتوانند صاحب سرمایه‌های اجتماعی مولود فرهنگ و اقتدار و آرمان بشوند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که مردم ایران در فرایند پسا دوم خرداد ۷۶ به موازات روشن شدن ماهیت جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی (در پیوند با هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی) با جدا شدن از اردوگاه جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی، به طرف جنبش‌های اعتراضی و مدنی و مطالباتی سوق پیدا می‌کنند که البته خود جنبش دانشجویی و جامعه دانشجویی کشور مشتی نمونه خروار می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که رابطه جنبش دانشجویی با جنبش‌های دیگر مطالباتی و سیاسی و صنفی به عنوان موتور کوچک جهت به حرکت درآوردن موتور بزرگ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در خلاء جامعه سیاسی و احزاب تکوین یافته از پائین) تنها صورت «راهبری» دارد نه «رهبری». قابل ذکر است که



تفاوت راهبری با رهبری در این است که در رهبری هدایت صورت عمودی و از بالا دارد در صورتی که (آنچنانکه در پروسس قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی شاهد بودیم) در راهبری هدایت شکل افقی و از پائین دارد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که از آنجائیکه شعار اولیه تکوین قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی (در رابطه با اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام) صورت سیاسی در خصوص حمایت از جناح‌های درونی قدرت داشت و از آنجائیکه جنبش دانشجویی در پروسس اعتلای قیام تیرماه ۷۸ نتوانست توسط بازسازی شعار گذشته خود تبعیض‌ها و نابرابری‌های (هفت‌گانه موجود جامعه ایران که عبارتند از: تبعیض‌های طبقاتی، جنسیتی، آموزشی، مذهبی، قومی، فرهنگی و سیاسی) حاصل عملکرد دو دهه حاکمیت مطلقه فقهاتی را به چالش بکشند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا جنبش‌های دیگر اجتماعی جامعه ایران اعم از جنبش کارگری و جنبش معلمان و جنبش زنان و غیره در پروسس اعتلای قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران جهت پیوند با قیام تیرماه ۷۸ بستر مناسب نظری و عملی پیدا نکنند، بدون تردید اگر در پروسس قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی، این جنبش می‌توانست توسط شعارهای ضد تبعیض هفت‌گانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شرایط برای بسیج همگانی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فراهم بکند امکان سرکوب بی‌رحمانه قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای هرگز و هرگز وجود پیدا نمی‌کرد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که مبانی حرکت جنبش دانشجویی عبارتند از:

- الف - جوهر جنبش است نه حزبی.
- ب - موتور حرکت خودآگاهی از درون به صورت دینامیک است، نه آگاهی مکانیکی از بیرون.
- ج - مکانیزم هدایت‌گری راهبری است نه رهبری.
- د - مکانیزم اعتلا حرکت از پائین است، نه از بالا.
- ه - جوهر تحول‌خواهانه آن معطوف به اجتماعی است، نه قدرت بالائی‌های حکومت.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که هرگونه حرکتی در راستای دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد باید:

اولاً از پائین برخیزد.

ثانیاً متکی به پائینی‌های جامعه باشد نه بر بالائی‌های قدرت.

ثالثاً باید تنها پاسخگوی پائینی‌های جامعه باشد نه بالائی‌های قدرت.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که اگر جنبش دانشجویی نمی‌تواند موتور انقلاب بشود، اما در جامعه استبدادزده موجود ایران (که رژیم مطلقه فقهاتی هر گونه حرکت اجتماعی مدنی و سیاسی و حتی صنفی را با حداکثر فشار نظامی و امنیتی سرکوب می‌کند و اصلاً و ابداً به اصل برابری حقوق شهروندی برای گروه‌های مختلف اجتماعی اعتقادی ندارد و نه تنها در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی آزادی بیان و مطبوعات و احزاب وجود نداشته است حتی آزادی فعالیت مستقل سندیکائی هم وجود نداشته است) جنبش دانشجویی می‌تواند به عنوان جایگزین احزاب و تشکیلات مستقل گروه‌های مختلف اجتماعی بسترساز حرکت جنبش‌های مطالباتی و صنفی و سیاسی بشود.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جنبش‌های معطوف به قدرت (مثل جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی که در خرداد ۷۶ مادیت پیدا کرده بودند) شکست خواهند خورد، تنها جنبش‌های معطوف به جامعه هستند که در تحلیل نهائی می‌توانند به پیروزی دست پیدا کنند، هر چند که در کوتاه‌مدت ممکن است، این جنبش‌های معطوف به جامعه (آنچنانکه در قیام تیرماه ۷۸ شاهد بودیم) توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای سرکوب بشوند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که در شرایط امروز جامعه ایران (برعکس بیش از یک قرن گذشته که در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و سنت‌زده ایران این روشنفکران بودند که جلودار نظری و عملی جنبش‌های اجتماعی بودند اما در جامعه ایران امروز) این جنبش‌های اجتماعی و من‌الجمله جنبش دانشجویی هستند که



خودرهبّر ممکن می‌باشد، نه از مسیر رفرم و اصلاحات جناح‌های درونی قدرت، توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که ضعف سازمان‌یابی جنبش دانشجویی در پیوند با مردم و پیوند با جنبش‌های کارگران و زحمتکشان و معلمان و زنان باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی در عرصه گفتمان‌سازی خود، میان خصلت ضد استبدادی و ظرفیت دموکراتیک سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای دچار شکاف در شعار و برنامه و گفتمان و پیوند افقی و عمودی بشود.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جنبش دانشجویی فاقد تشکیلات سراسری و فاقد برنامه کوتاه‌مدت و بلندمدت و فاقد گفتمان بود.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که هر اقدام سیاسی اجتماعی برای ایجاد یک دگرگونی بزرگ در جامعه رنگین‌کمان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و مذهبی ایران بدون دگرگونی فرهنگی و اجتماعی و مذهبی جامعه ایران ممکن شدنی نیست.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جنبش دانشجویی گرفتار دو بحران همزمان می‌باشد:

۱- بحران استراتژی.

۲- بحران ایدئولوژی.

بحران استراتژی جنبش دانشجویی بحران رابطه با شاخه‌های مختلف و رنگارنگ جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش آن که در تحلیل نهائی همه آنها:

اولاً به دنبال مشارکت قدرت با هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند.

ثانیاً همه آنها به دنبال دوران طلایی دهه ۶۰ خمینی هستند.

ثالثاً همه آنها به دنبال تغییر از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای هستند.

رابعاً همه آنها به دنبال تغییر از بالا توسط مشارکت قدرت در حاکمیت هستند.

از روشنفکرها (اعم از دینی و غیر دینی) جلو زده‌اند و بسترساز آن شده‌اند که دیگر دوران طلوع روشنفکران (دینی و غیر دینی) که از میرزا یوسف خان مستشار الدوله و ملکم خان آغاز شده بودند و تا زمان شریعتی ادامه پیدا کرده بودند) به پایان برسد، بنابراین از فرایند پسا‌خاموش شدن چراغ حسینیه ارشاد در آبان‌ماه ۵۱ دیگر در جامعه ایران امکان ظهور روشنفکران دوران‌ساز فرهنگی وجود ندارد و در این فرایند تنها جنبش‌ها هستند که می‌توانند با اعتلای خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبّر به صورت تکوین یافته از پائین برای جامعه ایران راهبر همه جانبه باشند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که بحران جنبش دانشجویی ایران در مرحله بازتولید پسا‌کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی عبارت بودند از:

الف - بحران گفتمان و تئوریک.

ب - بحران سازماندهی و استراتژی.

ج - بحران رهبری و سرمایه اجتماعی.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که در پروسس قیام تحول‌خواهانه سیاسی اجتماعی، زمانی قیام شکست‌ناپذیر و غیر قابل سرکوب می‌گردد که قاعده قیام در عرصه اعماق توده‌های جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران بتواند گسترده و فراگیر بشود و این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد مگر زمانی که:

اولاً اکثریت مردم ایران حاکمیت مطلقه فقهاتی را تحمل‌ناپذیر بدانند.

ثانیاً رویارویی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در راستای منافع خودشان ثمربخش بدانند.

ثالثاً همگام با گسترش رویارویی مدنی و صنفی و سیاسی با حاکمیت ارتباط عمودی و افقی میان بخش‌های مختلف گروه‌های مختلف اجتماعی و هماهنگ با آنها میان مبارزات صنفی و مدنی و سیاسی آنها گسترده‌تر گردد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تغییر تحول‌خواهانه سیاسی اجتماعی از پائین در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران تنها از مسیر اعتلای افقی و عمودی جنبش‌های خودبنیاد مستقل دینامیک خودسازمانده و



خامسا همه آنها به دنبال استراتژی فشار از پائین جهت چانه‌زنی از بالا هستند.

سادساً همه آنها به دنبال اصلاح‌طلبی معطوف به قدرت هستند، نه اصلاح‌طلبی معطوف به اجتماع.

اما بحران ایدئولوژیکی جنبش دانشجویی، بحران لیبرال دموکراسی فردگرایانه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری با دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جامعه‌گرایانه می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که اختلاف و شکاف و تضادهای بالائی‌های قدرت (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) اگر به قاعده و بدنه جامعه ریزش کنند، قیام و خیزش و جنبش‌های اجتماعی روندی رو به اعتلا پیدا می‌کنند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که علت شکست و سرکوب این قیام توسط حزب پادگانی خامنه‌ای آن بود که جنبش دانشجویی نتوانست مانند جنبش معلمان و جنبش کامیونداران سراسری بشود.

اولاً از آنجائیکه ثقل این قیام در تهران و آن هم در دانشگاه تهران و خوابگاه امیرآباد قرار داشت، همین تمرکز قیام و عدم سراسری شدن بستر ساز آن باعث گردید تا دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای بتوانند به قول محمد باقر قالیباف فرمانده وقت نیروی انتظامی به صورت گاز انبری این قیام را قیچی بکنند.

ثانیاً عدم پیوند بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالباتی اعم از جنبش‌های صنفی و جنبش‌های مدنی و جنبش‌های سیاسی چه به صورت افقی و چه به صورت عمودی و در رأس همه آنها عدم همبستگی و پیوستگی با جنبش طبقه کارگر بود که بدون تردید اگر جنبش دانشجویی در جریان قیام تیرماه ۷۸ می‌توانست با جنبش کارگری، مانند فرایند پسا شهریور ۵۷ جنبش ضد استبدادی پیوند پیدا بکند، با پیوند بین خیابان و کارخانه و استحاله جنبش آکسیونی به جنبش اعتصابی سرکوب قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی برای حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن می‌گردید و صد در صد حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبور

به عقب‌نشینی می‌شد. یادمان باشد که گرچه در چند سال اخیر شاهد دو جنبش سراسری معلمان و کامیونداران بوده‌ایم، اما از بعد از فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ الی الان، ما تاکنون در جامعه بزرگ ایران شاهد اعتصاب سراسری نبوده‌ایم. لذا بدون تردید تا زمانیکه جنبش‌های فراگیر آکسیونی و خیابانی توسط پیوند خیابان با کارخانه بدل به جنبش سراسری اعتصابی نشوند، هرگز تحول عظیم سیاسی - اجتماعی - اقتصادی در جامعه ایران صورت نخواهد گرفت. شعارهای: «دانشجو آگاه است، با کارگر همراه است» و «فرزند کارگرانیم کنارشان می‌مانیم» و «کارگر، معلم، دانشجو، اتحاد اتحاد» شعارهایی هستند که جنبش دانشجویی پس از دو دهه مبارزه در فرایند پسا سرکوب قیام جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ توانسته است به آنها دست پیدا کنند. بدون تردید اگر این شعارها می‌توانست در قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی در عرصه نظر و عمل محور حرکت آن قیام قرار بگیرد، امکان سرکوب قیام تیرماه ۷۸ برای دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن می‌شد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که پیام این قیام برای جنبش دانشجویی عبارت بودند از:

الف - دامن زدن به جنبش‌های مطالباتی.

ب - فراگیر کردن حرکت جنبش دانشجویی چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی.

ج - ایجاد پیوند طولی و عرضی بین جنبش دانشجویی با جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های مطالباتی.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که طبقه متوسط شهری در حالی پلاریزاسیون سیاسی - اجتماعی در عرصه جدائی و فاصله‌گیری از کل قطب‌های قدرت در حاکمیت و سمت‌گیری به سمت طبقه کار و زحمت و جنبش رو به اعتلای دانشجویی به عنوان نماینده سیاسی خود می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که تشکل و سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین تنها در عرصه افقی مبارزه توده‌ای ممکن می‌باشد، نه به صورت تزریقی از بالا توسط جریان‌های سیاسی بیرون از جنبش.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سترون و عقیم‌سازی جنبش دانشجویی تلاش می‌کند تا:

اولاً با پادگانی کردن فضای دانشگاهی رعب و وحشت و خودسانسوری بر دانشجویان فعال و آکتیو حاکم نماید. ثانیاً با ایجاد شکاف بین فعالین دانشجویی تفرقه و پراکندگی بر شاخه‌های مختلف دانشجویی حاکم نماید. ثالثاً هزینه امنیتی حرکت‌های دانشجویی را بالا ببرد.

رابعاً با کشاندن مبارزه علنی آنها به مبارزه مخفی بسترهای فراگیری و سراسری شدن جنبش دانشجویی را نابود کند. فراموش نکنیم که در طول نزدیک به ۸۰ سالی که از عمر جنبش دانشجویی ایران می‌گذرد تجربه این ۸۰ سال نشان داده است که جنبش دانشجویی توسط کار مخفی نبود و یا عمده آماتور جریان‌های سیاسی بیرون از جنبش در داخل و خارج از کشور می‌شوند که همه این‌ها برای جنبش دانشجویی سم قاتل می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که موفقیت جنبش دانشجویی در گرو تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ و تا زمانیکه به صورت مبارزه علنی و در پیوند با جنبش‌های مطالباتی و طبقاتی، جنبش دانشجویی نتواند توازن قوا (در مبارزه با نیروهای سرکوب‌گر چند لایه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به سود خود تغییر بدهند، هرگز نخواهند توانست به مطالبات کوتاه‌مدت و درازمدت خود دست پیدا کنند.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که استحاله جنبش پراکنده صنفی دانشجویی به جنبش تحول‌خواهانه سیاسی اجتماعی دانشجویی، در گرو تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش دانشجویی و در هم شکستن فضای پادگانی حاکم بر دانشگاه‌ها و وادار به عقب‌نشینی ساختن دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه دانشگاه و جامعه می‌باشد. یادمان باشد که تغییر توازن قوا در دانشگاه غیر از تغییر توازن قوا در جامعه می‌باشد. برای اینکه تغییر توازن قوا در دانشگاه سنتز پیوند طولی بین شاخه‌های جنبش دانشجویی می‌باشد، در صورتی که تغییر توازن

قوا در جامعه سنتز پیوند عرضی جنبش دانشجویی با دیگر شاخه‌های جنبش‌های اجتماعی است. عنایت داشته باشیم که جنگیدن در زمینی که رژیم دست برتر دارد منجر به شکست خواهد شد. قابل ذکر است که تشکل ژلاتینی جنبش دانشجویی در فرایند پسا کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مولود و سنتز غیبت سازماندهی شبکه‌ای در چارچوب سازماندهی هرمی در فضای علنی می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که جوهر مبارزه جنبش دانشجویی چه در عرصه آزادی‌خواهانه و چه در عرصه عدالت‌طلبانه، مطالبه‌گرایانه می‌باشد و صد البته مبارزه طبقاتی جنبش دانشجویی در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در بستر همان مبارزه مطالباتی دانشجویی انجام می‌گیرد و دلیل این امر همان است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مبارزه با زر و زور و تزویر در عرصه سلبی و ایجابی همان جنبش برای برابری انسان‌ها و جنبش برای حق شهروندی مساوی برای همه افراد جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.

قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی نشان داد که رمز موفقیت جنبش دانشجویی در راهبری (نه رهبری) دیگر جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت، در گرو انجام این راهبری به صورت جمعی و افقی است، نه راهبری به صورت فردی و عمودی، بنابراین جنبش دانشجویی باید بر این باور باشد که دوران رهبری و راهبری فردی و کاریزماتیک تمام شده است، چراکه دیگر رهبری و راهبری عمودی در جامعه بزرگ ایران قدرت بسیج‌گرایانه ندارد. تنها رهبری و راهبری افقی و جمعی و جنبشی در جامعه امروز ایران قدرت بسیج‌گری و قدرت تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دارد. ♦

پایان



جنبش فراگیر «ضد راسیستی» و یا «ضد نژادپرستی» سیاه پوستان آمریکا

مبارزه با ستم مضاعف «سرمایه‌داری جهانی» بر دوزخیان زمین است

ضبط نمی‌شد، ماجرای کشته شدن جورج فلوید مانند میلیون‌ها نفر سیاه پوستی که در طول ۴۰۱ سال گذشته در کشور آمریکا سلاخی شده‌اند، در فراموش خانه تاریخ قرار می‌گرفت.

باری، بدین ترتیب بود که با انتشار ویدئوی ماجرای جورج فلوید توسط آن رهگذر در توئیتر کمتر از ۲۴ ساعت «لرزه‌ای دردناکتر از ویروس کرونا بر وجدان‌های بیدار بشریت قرن بیست و یکم وارد آمد» و توسط این لرزه بود که پس‌لرزه‌های عظیم اعتراض به مرگ جورج فلوید، نه تنها ۷۵ شهر بزرگ آمریکا را به حرکت درآورد، بلکه کشورهای اروپایی از انگلستان تا فرانسه و آلمان و غیره را منفجر کرد؛ و همراه با ۴۲ میلیون نفر سیاه پوست آمریکا، رنگین پوستان لاتینی تبار و آسیائی و حتی سفید پوست‌های ضد نژادپرست آمریکا و کشورهای مغرب زمین را هم به طغیان درآورد. مضافاً اینکه قتل بی‌رحمانه جورج فلوید بسترساز آن گردید تا «زخم‌های عمیق نابرابری نژادی و یا آپارتاید نژادی و یا تبعیض نژادی در کشور آمریکا سرباز کند». یادمان باشد که خشونت‌های نژادی و یا آپارتاید نژادی نسل‌های ۴۰۱ سال گذشته سیاه پوستان آمریکا را گرفتار خود

کمی قبل از ساعت ۸ شب روز دوشنبه، ۲۵ ماه می‌مردی سیاه پوست ۴۶ ساله به نام جورج فلوید در شهر مینیاپولیس که بزرگترین شهر ایالت مینه سوتا در نیمه غربی آمریکا می‌باشد، جهت خرید یک بسته سیگار وارد فروشگاه یک سفیدپوست می‌شود و پس از دادن یک اسکناس ۲۰ دلاری به صاحب جوان سفیدپوستان فروشگاه، بسته سیگار را تحویل می‌گیرد که به علت مشکوک بودن اسکناس ۲۰ دلاری صاحب فروشگاه به اداره پلیس منطقه ۳ شهر مینیاپولیس زنگ می‌زند که پس از چند دقیقه افسر پلیس به نام درک چاوین به اتفاق سه نفر دیگر در محل حاضر می‌شوند و پس از دستبند زدن به دستان جورج فلوید در ضمن انتقال به ماشین پلیس، درک چاوین ضمن ضربه به او در ساعت ۸ و چهارده دقیقه شب به اتفاق سه افسر همراه درک چاوین، جورج فلوید را با دستان بسته در پای ماشین پلیس به زمین می‌اندازند و در همان لحظه‌ای که سه افسر پلیس پاهای جورج فلوید دست بسته را گرفته بودند، درک چاوین زانویش را روی گردن جورج فلوید می‌گذارد و مدت ۱۱ دقیقه یعنی از ساعت ۸ و چهارده دقیقه تا ساعت ۸ و بیست و پنج دقیقه زانویش همچنان روی گردن جورج فلوید باقی می‌ماند و این در شرایطی بود که جورج فلوید با التماس به پلیس تکرار می‌کند و می‌گوید: «نمی‌توانم نفس بکشم» و درک چاوین یا افسر پلیس که زانویش روی گردن او قرار داده بود، خطاب به او تکرار می‌کند که: «گردن کلفتی می‌کنی؟» که البته در ساعت ۸ و بیست و پنج دقیقه که بدن جورج فلوید از حرکت و تلاش می‌ایستد، افسران همراه پس از گرفتن حرکت نبض و قلب جورج فلوید در می‌یابند که او فوت کرده است و در آنجا بود که درک چاوین زانویش را از روی گردن او برمی‌دارد و از اینجا بود که برای او داستان یک عمر رنج و فقر و کشیدن ستم مضاعف در سرزمین موعود جهان سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی قرن بیست و یکم به پایان می‌رسد. اضافه کنیم که در همین زمان تمامی ماجرای فوق در شرایطی انجام می‌گرفت که توسط ویدئو رهگذری به صورت تصادفی ضبط می‌شد؛ و بدون تردید اگر ماجرای فوق به صورت تصادفی توسط رهگذری



کرده است؛ که البته این درگیری‌ها از تنفري باستانی و غير قابل توضیح سرچشمه می‌گیرند و دلیل این امر همان است که آمریکائی‌های سفیدپوست امروز در فرهنگ دست‌ساز خود فکر می‌کنند که تنها یک کشور ۱۵۰ ساله می‌تواند اثری باستانی باشد.

۵۰۰ سال پیش وقتی که انگلیسی‌های بزهکار فراری از وطن توانستند خودشان را به سرزمین آمریکا برسانند، توسط قتل و عام کردن بومیان نگون‌بخت آمریکا، سرزمین حاصلخیز آنها را مصادره کردند و در راستای تأمین نیروی انسانی برای بهره‌وری بیشتر از کشاورزی در آن سرزمین‌های مصادره شده بومیان بود که ۴۰۱ سال پیش، آنها به قاره آفریقا حمله کردند و اجداد همین سیاه‌پوستان را به بردگی گرفتن و کشتی و کشتی میلیون‌ها انسان آفریقائی را دزدیدن و به آمریکا بردند و از اینجا بود که نطفه سرمایه‌داری آمریکا با تجارت این برده‌ها آغاز گردید؛ و این برده‌ها به صورت کالا در بازارهای برده‌فروشی خویش به فروش گذاشتند؛ و آنان را مانند حیوانات بدون هیچگونه حقوق انسانی در زمین‌های خود به کار گرفتند؛ و بدین ترتیب بود که در طول صدها سال این برده‌ها اقتصاد آمریکا را بنا کردند؛ و از اینجا است که می‌توان داوری کرد که آمریکای امروز «۴۰۱ سال پیش توسط این برده‌های سیاه‌پوست آفریقائی که هسته آپارتاید نژادی و جنبش فراگیر ضد راسیسم و ضد نژادپرستی بین نژاد سفید و نژاد سیاه و مبارزه با ستم مضاعف سرمایه‌داری بر دوزخیان زمین، در آمریکا تکوین کاشته شد؛ و صد البته تبعیض نژادی و یا آپارتاید نژادی سرمایه‌داری در حال تکوین آمریکا از ۴۰۱ سال پیش (تا به امروز) در راستای بهره‌کشی بیشتر طبقاتی از دوزخیان زمین در آمریکا تکوین پیدا کرده است» که البته حاصل این جنگ نژادی چهار صد ساله بین طبقه حاکم سفید پوست و طبقه محکوم سیاه‌پوست آمریکا، برای این دوزخیان زمین جز فقر و مرگ و خشونت دستاورد دیگری نداشته است؛ و بدین خاطر جای تعجب ندارد که در این شرایط ترامپ فاشیست، نژادپرست، مهاجرستیز، دموکراسی‌ستیز و زن‌ستیز در مقابله با این ماجرای

قتل بی‌رحمانه جورج فلویید (که مستی نمونه خروار در برابر ۴۰۱ سال جنایت می‌باشد) در اولین واکنش در پست توئیتری خودش علاوه بر اینکه «معترضان به قتل بی‌رحم جورج فلویید را عده‌ای جانی خطاب کرد»، ضمن اعتراض به جاکوب فری شهردار مینیاپولیس تهدید کرد که برای تحت کنترل درآوردن اوضاع، نیروهای ارتش را به این شهر اعزام خواهد کرد؛ و نوشت که زمانی که غارت‌ها شروع بشود تیراندازی هم شروع خواهد شد. غافل از اینکه در کمتر از سه روز پسا ماجرای هولناک مرگ جورج فلویید، تظاهرات ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید حاکم بر آمریکا ۷۵ شهر بزرگ آمریکا را در بر گرفت که از جمله آنها واشنگتن و کاخ سفید بود؛ که آنچنان کاخ سفید را به لرزه درآوردند که برای اولین بار در طول نیم قرن گذشته ترامپ حاضر به فرار به پناهگاه‌های موجود در کاخ سفید شد؛ و از اینجا است که نباید تعجب کنیم که چرا معترضین آمریکائی، پرچم آمریکا، در خود کشور آمریکا را به آتش کشیدند؛ و نباید تعجب کنیم که چرا معترضین سیاه‌پوست آمریکائی به نمادهای سرمایه‌داری در کشور آمریکا از بانک‌ها گرفته تا فروشگاه‌های زنجیره‌ای حمله می‌کنند؛ و نباید تعجب کنیم که چرا معترضین ماشین‌های پلیس را به آتش می‌کشند؛ و نباید تعجب کنیم که چرا طبقه کارگر (آمبورژوازه شده آمریکا که ۶۰٪ آنها در انتخابات ۲۰۱۶ به ترامپ رأی داده‌اند و امروز ترامپ را به عنوان نماینده سیاسی خود می‌دانند و مهر تائید بر تمامی جنایت‌های ترامپ می‌زنند) از جنبش رو به اعتلای ضد راسیسم و نژادپرستی امروز سیاه‌پوستان و دوزخیان زمین آمریکا نه تنها حمایت نمی‌کنند، بلکه برعکس با حمایت همه‌جانبه از ترامپ (حتی در انتخابات ۲۰۲۰ آینده) برای حفظ منافع کوتاه‌مدت خود، پای تمام جنایت‌های امروز ترامپ بر علیه اردوگاه بزرگ سیاه‌پوستان آمریکا هم امضا می‌کنند.

قدرت‌یابی ناسیونالیستی و تاکید بر هویت‌طلبی (طبقه کارگر آمریکا) امروز باعث ظهور هیولای پوپولیسیسم ترامپیستی در آمریکا شده است؛ که توسط نژادپرستی و پوپولیسم، امروز ترامپ تلاش می‌کند تا با دو قطبی کردن فضای سیاسی آمریکا،

با جلب طبقه کارگر آمریکا شرایط برای پیروزی خود در انتخابات ۲۰۲۰ (که نزدیک شش ماه دیگر برگزار می‌شود) به دست آورد. قابل ذکر است که قتل بی‌رحمانه جورج فلویید برای سیاه پوستان آمریکا چیز تازه‌ای نبود، چراکه قبل از قتل جورج فلویید، در شش سال قبل (در سال ۲۰۱۴) اریک گارنر به علت اینکه سیگار را به جای بسته‌ای، از فقر به صورت نخ می‌فروخت، توسط پلیس شهر نیویورک به همین شکل به قتل رسید و اریک گارنر هم در وقت مرگ زیر زانوی پلیس که بر گردن او گذاشته شده بود، مانند جورج فلویید فریاد می‌زد، نمی‌توانم نفس بکشم و مع الوصف در این رابطه است که شاهد هستیم که شعار جنبش فراگیر ضد راسیستی و نژادپرستی که امروز تمام اروپا و آمریکا را در بر گرفته است (آنچنانکه به ضرس قاطع می‌توان دآوری کرد که بزرگترین جنبش اعتراض نژادی آمریکا در طول نیم قرن گذشته می‌باشد) همان شعار جورج فلویید و اریک گارنر یعنی «نمی‌توانم نفس بکشم» می‌باشد.

باری، در این رابطه است که جنبش ضد راسیستی یا ضد نژادپرستی و یا ضد آپارتایدی امروز آمریکا «بدل به یک گفتمان غالب در کشور آمریکا و دیگر کشورهای اروپائی شده است» تا آنجا که می‌توان گفت که این گفتمان در شرایط فعلی گفتمان غالب لیبرال دموکراسی (که از مرحله پسا فروپاشی شوروی و بلوک شرق طبق گفته فوکویاما به عنوان تنها گفتمان غالب بر مغرب زمین درآمده بوده است) به چالش کشیده شده است؛ و در چارچوب همین غالب شدن گفتمان ضد راسیستی و ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید نژادی در شرایط فعلی است که باعث گردیده است که جنبش فراگیر ضد راسیستی و ضد نژادپرستی در فرایند پسا کرونا به عنوان موتور حرکت جنبش‌های مدنی و طبقاتی و سیاسی کشور آمریکا و کشورهای اروپائی بشود. فراموش نکنیم که در آمریکای امروز اگرچه توسط «جنبش مدنی مارتین لوتر کینگ در دهه ۱۹۶۰» به لحاظ حقوقی و قانونی تبعیض‌های آپارتاید نژادی در آمریکا لغو گردید، اما علی‌الدوام همان تبعیض‌ها در «ساختار فرهنگی» و حتی «سیاسی آمریکا» به طور نانوخته وجود دارد؛ یعنی هنوز بخشی

از سفید پوستان آمریکایی، سیاه پوستان آمریکایی را شهروندان درجه ۲ و حتی فرودستان جامعه تلقی می‌کنند و فرهنگ طبقاتی، در لباس فرهنگ نژادی هنوز وجود دارد که فونکسیون آن در این شرایط کرونائی که کشور آمریکا به علت ناتوانی دولت ترامپ در مدیریت آن بیشترین مبتلا و جان باخته در سطح جهانی دارد، بطوریکه تاکنون کشور آمریکا نزدیک به دو میلیون مبتلا و بیش از ۱۲۰ هزار نفر جان باخته رسمی اعلام شده داشته است؛ که البته شکاف طبقاتی جامعه آمریکا باعث گردیده است که سیاه پوستان آمریکائی با جمعیت ۴۳ میلیون نفری (که ۱۴٪ از جمعیت ۳۲۰ میلیون نفری آمریکا می‌باشند) به علت فقدان بیمه درمانی و شرایط لازم بهداشتی، کرونا به شکل فراگیر در میان سیاه پوستان آمریکا رشد کرده است، آنچنانکه بیشترین قربانی را از آنها گرفته است. مضافاً اینکه از جمعیت ۴۰ میلیون بیکار در آمریکا، در فرایند کرونا بیشترین بیکاری نصیب سیاه پوستان آمریکا شده است؛ و از اینجا است که می‌توان دآوری کرد که «سیاه پوستان آمریکایی توسط تبعیض دو مؤلفه‌ای طبقاتی و نژادی در جامعه امروز آمریکا گرفتار تبعیض مضاعف می‌باشند»؛ و همین امر باعث گردیده است که «اعتراض به بی‌عدالتی و به تبعیض‌های نژادی همیشه در جامعه آمریکا صورت ساختاری داشته باشد» یعنی حتی در زمان باراک اوباما که خود یک سیاه پوست بود، اعتراض‌های نژادی در آمریکا ادامه داشت؛ و از اینجا است که سؤال جامعه ۴۳ میلیون نفری سیاه پوستان آمریکا این است که آیا سیاه پوستان حق زندگی در آمریکا دارند یا خیر؟

پاسخ خود سیاه پوستان آمریکائی به این سؤال در طول ۴۰۱ سال گذشته این بوده است که «سیاه پوستان چه در زمانی که به شکل برده در جامعه آمریکا حضور داشته‌اند و چه بعد از آن در ساخت کشور آمریکا نقش محوری داشته‌اند و به همین دلیل سیاه پوستان بهره‌مندی از مزایای زندگی در آمریکا را حق خود می‌دانند». سؤال دیگری که در این رابطه قابل طرح است، اینکه چرا خشونت پلیسی اعمال شده در آمریکا ریشه در نژادپرستی دارد؛ بطوریکه

با اینکه جمعیت امروز سیاه پوستان آمریکا ۱۴٪ کل جمعیت آمریکا می‌باشد، حجم قربانی خشونت‌های پلیسی سیاه پوستان آمریکا سه برابر بیشتر از ۸۶٪ الباقی جمعیت آمریکا می‌باشد.

بدون تردید پاسخ به این سؤال این است که «خشونت به خاطر سیاه پوست بودن می‌باشد» و در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که کشتار و خشونت در آمریکا به خاطر رنگ پوست است و «پلیس آمریکا پیوسته وظیفه اصلی خود را سرکوب سیاه پوستان در برابر سفید پوستان تعریف می‌کنند» و حتی صد سال بعد از آنکه ابراهام لینکلن قانون تساوی سیاه و سفید به تصویب رسانید تا زمان پیروزی جنبش مدنی مارتین لوترکینگ سیاه پوستان آمریکا نه تنها از حق رأی محروم بودند و نه تنها حق ورود به مدارس و دانشگاه‌های سفید پوستان را نداشتند، حتی حق ورود به رستوران‌ها و بوستان‌های شهری سفید پوستان هم نداشتند؛ و در این رابطه است که به لحاظ فرهنگی در آمریکا، پلیس احساس می‌کند که وظیفه او دفاع از سفید پوستان و سرکوب سیاه پوستان می‌باشد، بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نژادپرستی و یا آپارتاید و یا راسیسم در آمریکا یک پدیده تاریخی و پدیده نهادی و پدیده سیستمی می‌باشد و در این رابطه مدت چهار سال است که ترامپ در آمریکا با رویکرد دو مؤلفه‌ای پوپولیستی و راسیستی تلاش می‌کند که جامعه طبقاتی آمریکا را به نفع طبقه حاکم سفید پوستان مدیریت نماید و باز در این رابطه است که ترامپ جهت سرکوب جنبش فراگیر ضد راسیستی (در اقدامی که در ۲۰۰ سال گذشته در آمریکا سابقه نداشته است) ارتش را وارد شهرهای آمریکا کرده است و باز در همین رابطه است که امروز ترامپ تلاش می‌کند تا «جنبش فراگیر ضد راسیستی سیاه پوستان و لاتینی تبارها و آسیائی‌های آمریکا را توسط طبقه کارگر و راسیست‌های آمریکا سترون و عقیم بکند» و از اینجا است که می‌توان گفت که جوهر فراگیر جنبش سیاه پوستان و لاتینی تبارها و مهاجرین آسیائی خیزش و شورش علیه راسیسم و علیه نابرابری و علیه تبعیض‌های نژادی و طبقاتی و سیاسی و اجتماعی در آمریکا می‌باشد.

یادمان باشد که در طول ۴۰۰ سال گذشته ۹۹٪ از سیاه پوستان آمریکا در همان وضعیت فلاکت بار کاستی سیاه پوستی خود مرده‌اند و تنها ۱٪ از جامعه آمریکا به صورت تصادفی امکان خروج از وضع فلاکت بار کاستی داشته‌اند. مع الوصف، در این رابطه است که می‌توان نتیجه گرفت که «رادیکالیزم نهفته در جنبش ضد راسیستی و ضد نژادپرستانه امروز آمریکا مولود خشم نهفته ۴۰۰ سال گذشته است» و بدین ترتیب است که تعریف یک سیاه پوست آمریکائی از سرمایه‌داری عبارت است از اینکه: «سرمایه‌داری همان است که آمدن من را از آفریقا به صورت برده دزدید و آورد اینجا.»

باری، اینچنین است که ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا امروز طبقه کارگر آمریکا به جای اینکه از جنبش ضد راسیستی سیاه پوستان آمریکائی دفاع بکند، به علت آمبورژوازه شدن به دنبال ترامپ فاشیست، نژادپرست، مهاجرستیز، دموکراسی‌ستیز افتاده است؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا ۶۰٪ کارگران آمریکا در انتخابات ۲۰۱۶ به ترامپ رأی دادند؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا طبقه کارگر آمریکا به سمت پوپولیسم راست، گرایش پیدا کرده‌اند؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا در جامعه امروز آمریکا جنبش سیاه پوستان رادیکال‌تر و پیش‌تازتر از جنبش طبقه کارگر آمریکا می‌باشد؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا دادستان مینیاپولیس درک چاوین افسر سفید پوستی که با گذاشتن زانویش روی گردن جورج فلویید باعث قتل بی‌رحمانه او شد به ارتکاب قتل غیر عمد درجه ۳ متهم کرد؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا سیان ان و واشنگتن پست گزارش داد که این اعتراض‌ها ضد راسیستی تنها به خاطر قتل بی‌رحمانه جورج فلویید نیست؟ چرا که مردم در ابعاد گسترده‌تر به مدیریت کرونا و بیکاری گسترده ۴۰ میلیون نفری در کشور آمریکا اعتراض دارند و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا ترامپ روزی آفریقا را کشورهای کثیف تعریف کرد؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا اعتراض‌های خشونت بار به کشته شدن جورج فلویید در اندک مدتی توانست به ۷۵ شهر از شرق تا غرب آمریکا گسترش پیدا کند؟ آنچنانکه مقام‌های دولتی



برای کنترل اوضاع به اعزام نیروهای گارد ملی و اعلام مقررات منع رفت و آمد متوسل شدند، وضعیتی که در آمریکا بعد از ترور مارتین لوترکینگ رهبر جنبش سیاه پوستان در سال ۱۹۶۸ بی سابقه بوده است؛ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا ترامپ به صورت آشکار از ناسیونالیسم سفید پوستان حمایت می کند؟ و معتقد است که آمریکا سرزمین سفید پوستان است؛ و ترامپ همزمان با حضور مهاجران و رنگین پوستان در آمریکا مخالف است؛ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا ترامپ پس از ۶۰ سال در آمریکا نخستین رئیس جمهوری است که با صراحت از گروه های سفید پوست افراطی حمایت می کند؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا برعکس گذشته که در آمریکا توسط نیروهای پلیس اوضاع داخلی را کنترل می کردند، این بار برای کنترل اوضاع داخلی ترامپ ارتش را با هدف کنترل اعتراض های مدنی وارد میدان کرد؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا در آمریکا اعتراض به نژادپرستی ساختاری شده است؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا در آمریکا سیاه پوستان دست پیاده اند؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا باراک اوباما تنها رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا در طول ۸ سال ریاست جمهوری اش، اگر چه با حمایت سیاه پوستان به کاخ سفید دست پیدا کرد ولی هرگز حاضر نشد که مقام رئیس جمهوری خودش را با رنگ پوستش تعریف بکند؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا ترامپ بارها در رد باراک اوباما رئیس جمهور پیشین آمریکا اعلام کرد که ممکن است باراک اوباما در آمریکا به دنیا نیامده باشد؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا شعار واحد تمامی راه پیمائی ها اعتراضی اخیر در کشورهای اروپائی و ۷۵ شهر بزرگ آمریکا عبارت بود از «تا عدالت نباشد، از آرامش و صلح خبری نیست؟» و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا در جنبش اعتراضی اخیر سیاه پوستان آمریکا بر علیه نژادپرستی که از بعد از قتل بی رحمانه فلوید به دست پلیس سفید پوست به راه افتاده است، سفید پوستان مخالف بی عدالتی و مخالف تبعیض نژادی و تبعیض اجتماعی و تبعیض سیاسی در صف جلو تظاهر کنندگان بر علیه ترامپ

فاشیست و نژادپرست و مهاجرستیز و دموکراسی ستیز حاضر شدند؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا در این شرایط انتخاباتی کشور آمریکا، با قطبی کردن فضا توسط ترامپ در چارچوب رویکرد نژادپرستی، هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه تلاش می کنند که از آب گل آلود شرایط به نفع خود بهره بگیرند؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا در این شرایط در برابر اعتراض به رویکرد نژادپرستانه و مهاجرستیزانه و زن ستیزانه و دموکراسی ستیزانه ترامپ فاشیست اعتراض ضد نژادپرستانه پسا قتل بی رحمانه فلوید آنچنان فراگیر و طوفانی و انفجاری شده است که در طول ۵۰ سال گذشته تاریخ آمریکا بی مثال می باشد؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا پیوند بحران نژادپرستی با بحران کرونا در جامعه امروز آمریکا باعث گردیده تا ۴۰ میلیون بیکار امروز جامعه آمریکا (که اکثریت آنها رنگین پوستان و مهاجران هستند) در حمایت از این جنبش به حرکت در آیند؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا خشونت اعمال شده توسط پلیس سفید پوست در قتل بی رحمانه فلوید ریشه نژادپرستانه سیستمی و ساختاری و تاریخی در آمریکا دارد؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که چرا در آمریکا خشونت نژادی ریشه در نظام طبقاتی سرمایه داری حاکم دارد؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که فرهنگ طبقاتی و فرهنگ نژادپرستی آنچنان در آمریکا تاریخی و ساختاری شده است که لیبرال دموکراسی با آن همه ادعاهایش در پایان به زانو درآمده است؟ و امروز در آمریکا لیبرال دموکراسی در خدمت این فرهنگ طبقاتی و نژادپرستانه می باشد؟ و ما می توانیم خوب بفهمیم که توسط سرمایه داری حاکم بر کشور آمریکا پیوسته تبعیض نژادی برای ایجاد رقابت کار و دستیابی به نیروی کار ارزان در خدمت تبعیض طبقاتی و بهره کشی طبقاتی بوده است؟ لذا به همین دلیل تا زمانیکه سرمایه داری بر کشور آمریکا حاکمیت اقتصادی و سیاسی داشته باشد امکان حل مساله تبعیض نژادی وجود ندارد.

پر پیدا است که در این رابطه می باشد که جنبش مدنی مارتین لوترکینگ که بیش از نیم قرن از عمر آن می گذرد هنوز نتوانسته است در کشور آمریکا



برای سیاه پوستان برابری حقوقی و برابری دستمزد در برابر کار مساوی با سفید پوستان به دست بیاورد؛ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که تا زمانیکه بهره‌کشی طبقاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری حاکم در کشور آمریکا ادامه دارد سیاه پوستان آمریکا که همان دوزخیان زمین می‌باشند نخستین قربانی جهنم سرمایه‌داری می‌باشند که توسط ستم مضاعف تبعیض نژادی و تبعیض طبقاتی باید قربانی بشوند؛ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا در آمریکا خشونت فراگیر حاکم ریشه در راسیسم و نژادپرستی دارد؟ و چرا در آمریکا که جمعیت سیاه پوستان ۱۴٪ جمعیت کل آمریکا می‌باشد سیاه پوستان ۳ برابر سفید پوستان آمریکا قربانی خشونت پلیسی می‌شوند؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا در جریان بحران کرونای ویروسی در آمریکا، با اینکه سیاه پوستان آمریکا تنها ۱۴٪ جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، بیش از ۶۰٪ مبتلاشدگان و جان باختگان توسط ویروس کرونا در آمریکا از جامعه سیاه پوستان آمریکا هستند؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا برابری حقوقی که ۱۰۰ سال پیش توسط ابراهام لینگلن وارد قانون اساسی کشور آمریکا گردید این برابری از ظرف کاغذ نوشته شده نتوانست فراتر برود و سیاه پوستان آمریکا تا جنبش مارتین لوتر کینگ در دهه ۱۹۶۰ یعنی بیش از ۵۰ سال بعد از ابراهام لینگلن از حق رأی دادن برای تعیین سرنوشت خودشان هم محروم بودند؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا بحران اقتصادی امروز کشور آمریکا با ۴۰ میلیون بیکاری بیش از هر گروه اجتماعی در کشور آمریکا سیاه پوستان آمریکا را دچار فقر و بیکاری و فلاکت کرده است؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا ترامپ در جریان بزرگترین اعتراض نژادی جامعه آمریکا در نیم قرن گذشته به جای آرام کردن جامعه آمریکا به دنبال دو قطبی کردن فضا جهت بسترسازی انتخابات ۲۰۲۰ کاخ سفید در عرصه شکاف نژادی و شکاف طبقاتی می‌باشد؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا در کشور آمریکا جورج فلویید به خاطر مشکوک بودن یک اسکناس ۲۰ دلاری باید با بی‌رحمانه‌ترین شکل توسط پلیس سفید پوست آمریکا قربانی بشود؟ به عبارت دیگر در آمریکا پلیس بر علیه سیاه پوستان فقط دستگیری

نمی‌کند بلکه آنچنانکه در قتل بی‌رحمانه فلویید شاهد بودیم پلیس همزمان با دستگیری، محاکمه و اجرای حکم هم می‌کند و آن هم در شرایطی که متهم بدون اثبات اتهام در زیر زانوی پلیس که بر گردن او قرار دارد، فریاد می‌زند که «دیگر نمی‌توانم نفس بکشم» و پلیس در پاسخ به او می‌گوید «گردن کلفتی می‌کنی؟» و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا در جامعه امروز آمریکا پوپولیسم راست در قامت ترامپ فاشیست و نژادپرست و مهاجرستیز و دموکراسی ستیز و زن ستیز، تنها در خدمت ناسیونالیسم راست افراطی که همان راسیست‌های کشور آمریکا می‌باشند، قرار دارند؟ و ما می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا در آمریکا تاریخ تکوین سرمایه‌داری با تجارت برده‌های سیاه پوست از آفریقا به آمریکا شروع می‌شود؟ و می‌توانیم خوب بفهمیم که چرا شکل سازماندهی سیاه پوستان آمریکا در بزرگترین جنبش اعتراضی ضد راسیستی نیم قرن گذشته صورت شبکه‌ای دارد، نه صورت هرمی؟ زیرا در جامعه‌ای که هنوز جامعه سیاهان آمریکا از حداقل سرمایه اجتماعی برخوردار نمی‌باشند و هیچ نهاد فراگیر نظام حاکم از اینها حمایت نمی‌کند، امکان تکیه بر سازماندهی هرمی در چنین کشوری و جامعه‌ای برای سیاه پوستان وجود ندارد؛ و لذا جامعه سیاه پوستان آمریکائی برای سازماندهی جنبش اعتراضی ضد راسیستی خود راهی جز سازماندهی به شیوه شبکه‌ای ندارند.

یادمان باشد که تفاوت شیوه هرمی با شیوه شبکه‌ای در عرصه سازماندهی همان تفاوت سازماندهی از بالا با سازماندهی از پایین می‌باشد و به همین دلیل رشد جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین توسط جنبش خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر به صورت «سازماندهی شبکه‌ای یا افقی» (نه سازماندهی عمودی یا هرمی) باعث ضربه‌ناپذیری این جنبش‌ها در برابر فشار سرکوب قدرت‌های حاکم می‌گردد. به همین دلیل است که امروز تمامی جنبش‌های فراگیر اجتماعی از جلیقه زردهای فرانسه تا سیاه پوستان آمریکا و تا جنبش‌های اعتراضی و ضد فقر و فلاکت و نئولیبرالیسم سرمایه‌داری منطقه خاورمیانه از لبنان تا عراق و تا جنبش‌های اجتماعی داخلی کشورمان



همه و همه به صورت شبکه‌ای سازماندهی شده‌اند و همین سازماندهی شبکه‌ای آنها است که می‌تواند بسترساز مبارزه درازمدت آنها و مانع از ضربه‌پذیری استراتژیک توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکم بشود.

پیام «جنبش خودبنیاد تکوین یافته از پائین ضد راسیستی و ضد نژادپرستی سیاه پوستان آمریکا» به «جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه ایران» در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران عبارتند از:

۱ - تنها مسیر رهائی دموکراتیک از آپارتاید و نژادپرستی سیستمی و نهادینه شده و تاریخی و فقر و مرگ و خشونت و فلاکت «تکیه بر جامعه مدنی جنبشی، مستقل، خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط و عدالت طلبانه طبقه کار و زحمت می‌باشد».

۲ - تنها مسیر دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین این است که این «جامعه مدنی جنبشی باید بر سه پایه تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و گفتمان دو مؤلفه‌ای» (عدالت خواهانه و آزادی طلبانه ضد تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و نژادی و طبقاتی) می‌باشد، یعنی موفقیت هر گونه گفتمان در جامعه سرمایه‌داری در گرو انجام مبارزه سلبی و ایجابی دو مؤلفه‌ای عدالت طلبانه و آزادی خواهانه یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای با نظام سرمایه‌داری می‌باشد.

۳ - تنها شکل سازماندهی جهت دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، «تکیه بر سازماندهی شبکه‌ای و افقی و دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشد»، «نه سازماندهی هرمی و عمودی هدایت شده از بیرون از جنبش، چه حاکمیت باشد و چه جامعه سیاسی خارج از جامعه مدنی جنبشی».

۴ - مبارزه جنبش محوری (در چارچوب جنبش‌های اجتماعی صنفی و سیاسی و ضد طبقاتی) تنها با رویکرد «تحول خواهانه معطوف به اجتماع معنی دارد»، «نه تحول خواهانه معطوف به قدرت».

۵ - مبارزه جنبش محوری تنها «محدود به دوران

تأسیس نیست»، بلکه «در دوران استقرار هم به موازات نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین مستقل و دموکراتیک آزادی خواهانه و برابری طلبانه است که دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی اجتماعی کردن سه قدرت زر و زور و تزویر، می‌تواند در جامعه ایران نهادینه بشود» و بدون جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، چه در فرایند تأسیس و چه در فرایند استقرار، امکان نهادینه شده دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد.

۶ - تا زمانیکه در جامعه «فرهنگ ساختار شده طبقاتی و نژادپرستانه به چالش کشیده نشود، تنها با مبارزه مدنی سیاسی و حقوقی صرف نمی‌توان به صورت دینامیک و دموکراتیک و سلبی و ایجابی با تبعیض طبقاتی و تبعیض جنسیتی و تبعیض سیاسی و تبعیض فرهنگی و مذهبی و تبعیض نژادی مبارزه همه جانبه کرد».

۷ - خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم و شورش‌ها و خیزش‌های بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌گفتمان و اتمیزه در عرصه مبارزه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به عنوان سم قاتل جامعه مدنی جنبشی می‌باشد، چراکه هم «هزینه مبارزه را بالا می‌برد» و هم از «امکان فراگیر شدن مبارزه جلوگیری می‌کند» و هم شرایط برای «مبارزه دموکراتیک علنی جامعه مدنی جنبشی از بین می‌برد» و از همه مهمتر اینکه از دل هرج و مرج و شورش و خیزش‌های بی‌سر و بی‌گفتمان و اتمیزه هدایت شده از بالا و از بیرون، هرگز برای جامعه ایران دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر به همراه نمی‌آورد. ♦

پایان

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود بر تقدم تحول اجتماعی در جهت دستیابی به تحول سیاسی و تحول اقتصادی دست پیدا کند» و «نه جامعه ایران می‌تواند جهت سازمان‌یابی فراگیر افقی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ برابری طلبانه و آزادی خواهانه) با به میدان آوردن مردم به صورت افقی، حول خواست‌های ملموس و مستقل‌شان، بسترها برای سازمان‌یابی آنها فراهم نماید» و «نه جامعه مدنی جنبشی دو مؤلفه‌ای خودبنیاد اردوگاهی مستقل ایران می‌تواند به عنوان فاعل اجتماعی در عرصه اجتماعی کردن (نه دولتی کردن یا حکومتی کردن) قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی مادیت پیدا نماید.»

بدین ترتیب است که می‌توانیم داور کنیم که تنها توسط جامعه مدنی (جنبشی اردوگاهی خودبنیاد دو مؤلفه‌ای مستقل تکوین یافته از پائین) است که به قول سالوادر آلنده، مردم ایران دیگر به خودشان اجازه نمی‌دهند تا مانند ۱۱۳ سال گذشته (از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ الی الان) در هم شکسته شوند و همچنین مردم ایران دیگر به خود اجازه نمی‌دهند تا (مانند ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) تحقیر بشوند.

با عنایت به اینکه محوری‌ترین اصل استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی این جنبش (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایند عمودی (و یا سازمانی آرمان مستضعفین) و چه در فرایند افقی (و یا جنبشی نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «موضوع جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی و مستقل دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه تکوین یافته از پائین بوده است» و در همین رابطه بوده است که ما در طول ۴۳ سال گذشته «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» (اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) به عنوان هدف و برنامه و شعار و جوهر همین جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی مستقل دو مؤلفه‌ای برابری طلبانه و آزادی خواهانه تکوین یافته از پائین تعریف کرده‌ایم، بنابراین بدین ترتیب است که ما می‌توانیم داوری کنیم که در تحلیل نهائی، یکی از اصول محوری مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب «پروسه تکوین و اعتلای جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی مستقل و دینامیک و دو مؤلفه‌ای و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین قابل تعریف می‌باشد» چراکه پیوسته در طول ۴۳ سال گذشته بر این باور بوده‌ایم که در «خلاء جامعه مدنی (جنبشی خودبنیاد اردوگاهی دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین) نه هرگز جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران می‌تواند به دموکراسی پایدار و نهادینه شده در جامعه ایران دست پیدا کند» و «نه جامعه ایران می‌تواند از بازتولید استبداد در جامعه ایران (که این بازتولید استبداد تاریخی هزاران ساله دارد) جلوگیری نماید» و «نه جامعه ایران می‌تواند به قدرتمندسازی سرمایه اجتماعی (بر پایه تقویت فرهنگ و ایده آل‌ها و اقتدار و همبستگی و اعتماد) جامعه ایران دست پیدا کند» و «نه جامعه ایران می‌تواند به احزاب و تشکیلات صنفی سیاسی مستقل تکوین یافته از پائین و مطبوعات مستقل و استقلال سه قوه قضائی و اجرائی و مقننه و عدم تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای و کنترل از پائین قدرت بالائی‌ها دست پیدا کند» و «نه جامعه ایران می‌تواند در عرصه حرکت تحول خواهانه سیاسی

باری، در چارچوب این جایگاه جامعه مدنی (جنبشی اردوگاهی دو مؤلفه‌ای خودبنیاد تکوین یافته از پائین در عرصه استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته بوده) است که:

اولاً در مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، جامعه مدنی (جنبشی خودبنیاد اردوگاهی دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین) از «جنبش‌های مرکب اجتماعی» (دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اعم از جنبش‌های مطالبه‌گر و جنبش‌های طبقاتی و صنفی و سیاسی و مدنی که شامل جنبش کارگران و جنبش مزدبگیران و جنبش زحمتکشان شهر و روستا و جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش بازنشستگان و غیره) مادیت پیدا می‌کند، «یعنی تنها با جنبش کارگری صرف نمی‌توان به جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی دست پیدا کرد.»

ثانیاً در مانیفست منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «جوهر جامعه مدنی (جنبشی خودبنیاد اردوگاهی دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین) دموکراسی سوسیالیستی می‌باشد» به عبارت دیگر در چارچوب مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «سوسیالیسم بر پایه دموکراسی اجتماعی است که می‌تواند به عنوان یک جنبش برابری برای انسان‌ها مطرح بشود» و با عنایت به اینکه در رویکرد ما «دموکراسی سوسیالیستی یک انتخاب می‌باشد که توسط جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی دو مؤلفه‌ای خودبنیاد) از پائین ساخته می‌شود و محصول جبر ابزار تولید نیست». مع الوصف رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد ما با «سوسیال دموکراسی سرمایه داری، انترناسیونال دوم یا دولت رفاه، از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد.»

ثالثاً در چارچوب مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «جامعه مدنی (جنبشی اردوگاهی دو مؤلفه‌ای خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین) تنها شکل اعمال اراده پائینی‌ها بر بالائی‌ها قدرت (سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی)

جهت کنترل و محدود ساختن قدرت می‌باشد.»

بدین ترتیب است که در کادر مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «ما باورمند به لیبرالیسم در عرصه دموکراسی و مناسبات سرمایه‌داری نیستیم» و آن را یک پارادوکس می‌دانیم، چراکه «رویکرد لیبرالیسم را مجموعه‌ای از مؤلفه‌های لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم اخلاقی و لیبرالیسم معرفتی در پیوند با هم می‌دانیم که امکان جداسازی مکانیکی بین شاخه‌های مختلف آن وجود ندارد» و لذا در این رابطه است که «جمع بین لیبرالیسم و دموکراسی یک پارادوکس می‌دانیم.»

فراموش نکنیم که در تعریف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «لیبرالیسم حکومت‌نخبگان بر مردم است» در صورتی که «دموکراسی حکومت مردم بر مردم است». همچنین «دموکراسی، آزادی برای جامعه می‌خواهد، در صورتی که لیبرالیسم، آزادی برای فرد می‌خواهد» و اصلاً «برای لیبرالیسم - آنچنانکه تاچر می‌گفت -: جامعه وجود ندارد و آنچه که هست فقط همان فرد و افراد هستند» در صورتی که «برای دموکراسی جامعه در ادامه فرد به عنوان یک واقعیت وجود دارد و دموکراسی بستر ساز حاکمیت همین جامعه یا مردم بر مردم است» چرا که در مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دموکراسی یا مردم سالاری، تنها توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای امکان‌پذیر می‌باشد.

در این رابطه است که در مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای جامعه مدنی (جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) یک ایدئولوژی نیست، بلکه مبارزه خود جامعه مدنی جنبشی برای رهائی است» و البته ممکن است در این رابطه گفته شود که «دموکراسی سوسیالیستی برای جامعه مدنی جنبشی در مراحل اولیه تکوین و اعتلا صورت ایده و آرمان دارد» که در پاسخ به طرفداران این داوری باید بگوئیم که

«چرا جامعه مدنی جنبشی رؤیا نداشته باشد؟» زیرا اگر بر این باور باشیم که «جامعه مدنی (جنبشی اردوگاهی دو مؤلفه‌ای خودبنیاد) خود رهائی‌بخش خود می‌باشد» بدون تردید در این کادر دموکراسی سوسیالیستی برای جامعه مدنی (جنبشی) می‌تواند «مبارزه جامعه مدنی جنبشی برای رهائی خودش باشد» و البته «مسیر رهائی توسط مبارزه سه مؤلفه‌ای (ضد استبدادی و ضد استحماری و ضد استثماری) برای جامعه مدنی جنبشی تعریف می‌شود.»

رابعاً در مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در جامعه امروز ایران، جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی خودبنیاد دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین «تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» لذا در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در فرایند پسا شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) با هر گونه «آلترناتیوسازی و رویکردهای مکانیکی تغییر جریان‌های سیاسی (از راست راست تا چپ چپ چه در داخل و چه در خارج از کشور در اشکال مختلف سرنگونی از طریق جنگ چریکی، یا ارتش خلقی و یا کودتای نظامی و یا حمله و اشغال نظامی بیگانگان و یا اصلاحات در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه رژیم و صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی توسط نیروهای درون قدرت یا بیرون از قدرت و یا رویکرد رژیم چنج جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و صهیونیست و ارتجاع منطقه و یا مسیر مدیریت گذار و غیره) مخالفت کرده است» و تمامی این رویکردها را در «مخالفت و تضعیف آلترناتیوی جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی و مستقل و دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و تکوین یافته از پائین تحلیل کرده است» و وظیفه و نقش و جایگاه پیشگام و پیشگامان در رابطه با جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد فوق را «راهبری» نظری و عملی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد می‌داند، نه «رهبری»، چرا که جنبش پیشگامان مستضعفین

ایران رهبری جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی دو مؤلفه‌ای خودبنیاد، امری خودبنیاد می‌داند که به صورت دینامیک و دموکراتیک در شکل سنتز جدید در بستر پروسه تکوین و اعتلا جامعه مدنی جنبشی این رهبری (آنچنانکه در جنبش ضد استبدادی ستارخان در فرایند دوم مشروطیت شاهد بودیم) ظهور پیدا می‌کند.

قابل ذکر است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آبشخور اولیه تکوین جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی تکوین یافته از پائین خودبنیاد ایران، دو فرایند اول و دوم انقلاب مشروطیت (و همچنین فرایند سوم انقلاب مشروطیت که فرایند سوم مشروطیت همان مرحله پسا جنگ بین‌الملل اول و پسا کودتای انگلیسی رضاخان می‌باشد که توسط جنبش‌های منطقه‌ای کوچک خان و شیخ محمد خیابانی و کلنل پسیان در گیلان و آذربایجان و خراسان ظهور پیدا کردند) می‌داند. اضافه کنیم که جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در پروسس ۱۱۳ ساله پسا انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ - ۱۳۹۹) پیوسته به صورت‌های مختلفی فراز و فرود جنبشی داشته است.

خامساً در مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «هر گونه تغییر و تحول دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین در جامعه ایران، تنها توسط حرکت خودآگاهی نظری و عملی در عرصه افقی جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی و دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین حاصل می‌شود» بنابراین بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هر گونه «قالب‌ریزی جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی توسط احزاب بالائی سیاسی (جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از چپ تا راست راست) امری انحرافی می‌داند» و در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عامل اصلی شکست حزب توده (در فرایند دهه پسا شهریور ۲۰ که حزب توده توانست با پیوند به حزب کمونیست استالین در شوروی به عنوان سومین حزب کمونیست قاره آسیا پس از چین و هند



مطرح شود) مولود همین «قالب‌ریزی جامعه مدنی جنبشی ایران از بالا توسط دستورات حزب کمونیست شوروی زمان استالین بود.»

یادمان باشد که در مانیفست اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «خود جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین، حزب هم می‌باشد» و در عرصه استراتژی (نه تاکتیک‌محوری) «جداسازی حزب از جنبش امری انحرافی می‌داند» به عبارت دیگر، در مانیفست جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی خودبنیاد تکوین یافته از پائین، خود حزب هم می‌باشد». مع الوصف در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) در عرصه «تبیین استراتژی سه مرحله سازمانی و جنبشی و حزبی خودش، پیوسته بر پیوند دو مرحله جنبشی و حزبی تاکید داشته است.»

بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته حرکت درونی و برونی خودش (چه در فاز سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز جنبشی نشر مستضعفین ایران) از هرگونه حزب‌سازی عمودی خودداری کرده است و هرگز بر حزب‌سازی عمودی توسط جریان‌های سیاسی راست و چپ داخل و خارج از کشور که بیرون از جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد اردوگاهی تکوین یافته از پائین، بر این طبل می‌کوبند، اعتقادی نداشته است و در این رابطه نه به صورت نظری و نه به صورت عملی گامی برنداشته است و بر این باور است که «تنها شکل موفق‌تر حزب‌گرایانه در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان و متکثر ایران، شکل افقی (نه عمودی) حزب‌گرایانه است که در تحلیل نهائی شکل افقی حزب‌گرایانه همان تکیه راهبری نظری و عملی بر جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی خودبنیاد دو مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین می‌باشد» چرا که «جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی خودبنیاد دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین در مرحله اعتلای حرکت خودش، در

صورت نیاز، از درون و از پائین حزب خودش به عنوان نماینده سیاسی انتخاب می‌نماید» و دیگر نیازی به «احزاب سیاسی بالائی» برای به یدک کشیدن نمایندگی جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده وجود ندارد.

فراموش نکنیم که «تجربه گذشته نشان داده است که تمامی احزاب سیاسی بالائی (جامعه سیاسی ایران) که به نحوی تلاش کرده‌اند تا نمایندگی سیاسی جامعه مدنی (جنبشی و اردوگاهی خودبنیاد تکوین یافته از پائین) ایران را یدک بکشند، در تحلیل نهائی جامعه مدنی جنبشی و اردوگاهی ایران را وجه المصالحه یا وجه معامله کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود کرده‌اند». تجربه حزب توده در دهه پسا شهریور ۲۰ و تجربه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی در دو دهه گذشته (از ۷۶ الی الان) در این رابطه مشتق نمونه خروار می‌باشند. بر این مطلب بیافزائیم که «استراتژی فشار از پائین و چانه زنی از بالای جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی، مصداق عینی همین رویکرد انحرافی بوده است که البته از انتخابات مجلس یازدهم در دوم اسفند ۹۸ توسط رویکرد توتالیتاریستی حزب پادگانی خامنه‌ای این استراتژی انحرافی جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی برای همیشه شکست خورد.»

ادامه دارد

«آگاهی بخشی ترویجی»، «آگاهی بخشی تبلیغی»

و «آگاهی بخشی تهییجی»

باستان و در رأس آنها توسط افلاطون و ارسطو) کار اندیشه مجرد بوده است و لذا آن دستگاه‌های فلسفی یونان باستان نمی‌توانسته است از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها، آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکایی در باره اوضاع عینی حیات برای ما فراهم نماید. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود، باید گفت که چنان می‌نماید که پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است؛ یعنی تا آنجا که به منبع وحی نبوی وی مربوط می‌شود، به جهان قدیم تعلق دارد و از آنجا که پای روح وحی نبوی وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است. پروسس حیات و وحی در وجود پیامبر اسلام منابع دیگری از معرفت کشف می‌کند که شایسته خط سیر جدیدی است. ظهور و ولادت اسلام که آرزومندم چنان که دخواه شما است برای شما مجسم کنم. همراه با ظهور و ولادت عقل برهانی استفرائی شد. رسالت با ظهور اسلام، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت، به حد کمال می‌رسد؛ و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که پروسس حیات و وحی نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند. الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام و توجه دایمی به عقل و

بطوریکه علامه محمد اقبال لاهوری در فصل پنجم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود که مانیفست منظومه معرفتی اندیشه‌های او می‌باشد، رویکرد خودش به ایدئولوژی در چارچوب «ترم وحی در اشکال مختلف وحی طبیعی، وحی غریزی، وحی الهامی و وحی نبوی» اینچنین مطرح می‌کند:

«استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که قرآن وحی را خاصیتی از حیات در هستی می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل مختلف پروسه تکامل حیات در هستی متفاوت می‌باشد. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه حیات دارای عضو تازه‌ای می‌شود (اصل انطباق با محیط و تکامل آفاقی) و انسانی که از اعماق درونی حیات روشنی تازه‌ای دریافت می‌کند (تکامل انفسی در بستر تجربه دینی) همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف، پذیرای وحی و یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون دارند. در دوران کودکی اجتماع بشریت، پروسس وحی چیزی را آشکار می‌سازد که من آن را خودآگاهی پیامبرانه می‌نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه حیات، از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده، صرفه‌جویی می‌شود. ولی با تولد عقل و ملکه نقادی، حیات به خاطر خود تشکیل و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که پروسس وحی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می‌سازد، چراکه آدمی نخست در فرمان‌گریزه است، عقل استدلال‌کننده که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط می‌شود، خود محصول همان تکامل وحی است و چون عقل انسان تولد یافت، برای تکامل این عقل انسان، با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت، عقل انسان را تقویت می‌کند. شک نیست که جهان قدیم، در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشته است و کمابیش تحت فرمان تلقین بوده است، چند دستگاه بزرگ فلسفی (در یونان باستان) ایجاد کرده بود. ولی نباید فراموش کنیم که دستگاه‌های بزرگ فلسفی (یونان

جَریه در قرآن و اهمیتی که این کتاب به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد. همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است. ولی این اندیشه به آن معنی نیست که جَریه باطنی که از لحاظ کیفیت تفاوتی با جَریه پیامبرانه ندارد. قرآن در این شرایط از آنکه واقعیتی حیاتی باشد از آن جَریه‌ها بی‌نیاز باشد. چراکه قرآن انفس یا خود و آفاق یا جهان را منابع علم و معرفت می‌داند؛ به عبارت دیگر خداوند نشانه‌های خود را هم در جَریه درونی آشکار می‌سازد و هم در جَریه بیرونی و وظیفه آدمی آن است که معرفت بخشی همه سیماهای جَریه را در معرض قضاوت قرار دهد. اندیشه خاتمیت نبوت پیامبر اسلام را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهایی حیات و وحی، جانشین شدن کامل عقل به جای وحی نبوی است. چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش پروژه ختم نبوت آن است که عقل انسان در برابر جَریه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای پیدا می‌کند. چراکه این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است. این نوع اعتقاد به ولایت اشخاص داشتن باعث توقف رشد و نمو شخصیت در انسان می‌شود. فونکسیون پروژه ختم نبوت آن است که در برابر ما چشم‌انداز تازه‌ای از معرفت، در میدان جَریه درونی می‌گشاید. این کار تنها نیمی از شعار مسلمانی است که البته در خدمت نیم دیگر می‌باشد که بسترساز برهنه کردن نیروهای طبیعی از لباس خالقیتی که فرهنگ‌های کهن بر آنها پوشانده می‌شود. بنابراین بدین ترتیب است که اسلام روح مشاهده از روی نقادی در جَریه خارجی را به ما آموزش می‌دهد در نتیجه به جَریه باطنی و عارفانه. هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارف باشد. اکنون باید به چشم یک جَریه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر جَریه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد. این مطلب از وضع پیامبر اسلام در برابر جَریه روانی ابن صیاد آشکار می‌شود. وظیفه عرفا در اسلام، تنظیم و تنسيق جَریه باطنی بوده است. در ضمن این مطلب را باید پذیرفت که ابن خلدون تنها مسلمانی است که با

روحی کاملاً علمی به این مطلب توجه کرده است. ولی جَریه درونی تنها یک منبع معرفت بشری است. به مدلول قرآن، دو منبع دیگر معرفت نیز هست که یکی از آن دو تاریخ است و دیگری علم طبیعت است و با کاوش در این دو منبع معرفت است که روح اسلام به بهترین صورت آشکار می‌شود. قرآن آیات و نشانه‌های حقیقت نهایی را در خورشید و ماه و دراز شدن سایه و پی هم آمدن شب و روز و گوناگونی زبان‌ها و رنگ‌ها و جانشین شدن روزهای خوشبختی و بدبختی به جای یکدیگر در میان مردم یعنی سراسر طبیعت بدان صورت که به وسیله ادراک حسی بشری متجلی می‌شود. می‌داند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۳۶ - سطر ۱۶ به بعد).

و باز در این رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی در تبیین ترم ایدئولوژی می‌گوید:

«ایدئولوژی از دو کلمه ایده یعنی فکر، آرمان، عقیده است و لوژی یعنی منطق و شناخت. پس ایدئولوژی یعنی عقیده‌شناسی. ایدئولوژی عبارت از عقیده و شناخت عقیده است و به معنی اصطلاحی بینش و آگاهی ویژه‌ای است که انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی که بدان وابسته است دارد و آن را توجیه می‌کند و بر اساس آن مسئولیت‌ها و راه‌حل‌ها و جهت‌یابی‌ها و موضع‌گیری‌ها و آرمان‌های خاص و قضاوت‌های خاصی پیدا می‌نماید و در نتیجه به اخلاق و رفتار و سیستم ارزش‌های ویژه‌ای معتقد می‌شود» (م. آ. ج - ۱۶ - ص ۴۲).

و در ادامه آن می‌گوید:

«ایدئولوژی عقیده‌ای است که جهت اجتماعی ملی و طبقاتی انسان را و همچنین سیستم ارزش‌ها، نظام اجتماعی، شکل زندگی جامعه و حیات بشری را در همه ابعادش تفسیر می‌کند و به چگونه‌ای؟ و چه می‌کنی؟ و چه باید کرد؟ و چه باید بود؟ پاسخ می‌دهد» (م. آ. ج - ۲۳ - ص ۴۳).

و بالاخره آخرین تعریف از ایدئولوژی می‌گوید:



«دقیق‌ترین تعریفی که جوهر و حقیقت و نقش اساسی ایدئولوژی را می‌شناساند این است که: ایدئولوژی ادامه‌گریزه در انسان است» (م. آ- ج ۲۳ - ص ۱۱۱)

باری، بدین ترتیب بود که ما در فرایند درونی حرکت‌مان (در سال‌های ۵۵ - ۵۸) در باب موضوع اول، یعنی در خصوص جمع‌بندی حرکت نظری و عملی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی منهای وجه مشترک رویکرد آنها به ایدئولوژی و منهای تفاوت ایدئولوژی در رویکرد آنها، با رویکرد کارل مارس به ایدئولوژی، به اصل مهم «پیوند ایدئولوژی و استراتژی در رویکرد اقبال و شریعتی دست پیدا کردیم» چرا که برای اقبال و شریعتی «ایدئولوژی ظرفی است که می‌خواهند اندیشه‌های خود را در باب وجود و انسان و تاریخ و جامعه مطرح نمایند»، بنابراین در رویکرد اقبال و شریعتی، «ایدئولوژی نه آگاهی کاذب است» (آنچنانکه کارل مارکس در ایدئولوژی آلمانی مطرح می‌کند) و «نه کشانیدن سنت‌ها به عرصه قدرت و باید و نبایدها می‌باشد» (آنچنانکه داریوش شایگان و به تقلید از او حسین حاجی فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش مطرح می‌کنند) بلکه برعکس «ایدئولوژی در رویکرد اقبال و شریعتی: تبیین چرایی‌ها و توضیح چگونگی‌ها می‌باشد» که بدون تردید «خود پیوند دو مؤلفه چرایی و چگونگی نمایش پیوند بین ایدئولوژی و استراتژی برای ما می‌باشد» چراکه بدون «فهم چرایی‌ها و چگونگی‌ها، ما هرگز نمی‌توانیم وارد فرایند تدوین استراتژی برای رفتن و حرکت کردن بشویم.»

موضوع دومی که برای ما در فرایند درونی حرکت‌مان (در سال‌های ۵۵ تا ۵۸) در عرصه تدوین نظری استراتژی حرکت مطرح گردید، «خودویژگی‌های محوری استراتژی تحول‌خواهانه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی بود». یادمان باشد که مهمترین ادعای اقبال و شریعتی، «بازسازی حرکت انحطاط‌ستیزانه

سید جمال در مشرق زمین بود» و البته هم اقبال و هم شریعتی «ضرورت تاریخی حرکت خودشان را در استمرار و بازسازی نظری و عملی حرکت انحطاط‌ستیزانه سیدجمال تعریف می‌کردند». شعار مشترک اقبال و شریعتی که عبارت بود از: «نجات اسلام قبل از مسلمین» خود در این رابطه قابل تبیین می‌باشد. همچنین «پروژه مشترک اقبال و شریعتی که همان پروژه بازسازی نظری و عملی اسلام و مسلمین در قرن بیستم به صورت تطبیقی بود» تنها در این چارچوب قابل تفسیر است.

مع اولوصف، از آنجائیکه «ما در تحلیل نهائی، ضرورت تاریخی و اجتماعی حرکت‌مان (از آغاز الی الان) در استمرار حرکت سید جمال و اقبال و شریعتی تعریف کرده‌ایم» پر واضح است که «فهم خودویژگی‌های استراتژی تحول‌خواهانه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی حرکت نظری و عملی اقبال و شریعتی برای ما در عرصه تدوین نظری استراتژی حرکت‌مان یک ضرورت استراتژیک بود» که بدین ترتیب در جمع‌بندی خودمان (در فرایند درونی حرکت در سال‌های ۵۵ تا ۵۸) در باب موضوع دوم به این دستاورد نظری رسیدیم:

الف - هر حکومت دینی که متولیان آن خودشان را مفسران دین بدانند مستبدترین حکومت تاریخ بشر خواهند بود.

ب - شورانیدن نظری و عملی توده‌ها در راستائی برپائی قسط و عدالت در جامعه تنها از مسیر تحول فرهنگی از پائین جامعه حاصل می‌شود، نه توسط کسب قدرت سیاسی از بالا و یا جابجائی قدرت سیاسی در بالا.

ج - مسلح کردن توده‌های اعماق جامعه به یک فکر و رویکرد نو بسیار سخت‌تر از کسب قدرت سیاسی از بالا می‌باشد.

د - تحولات هر جامعه تنها معلول و مولود و سنتز



«دینامیزم همان جامعه می‌باشد» و هرگز مکانیزم تحول و حرکت یک جامعه دیگر را نمی‌توان به صورت انطباقی جایگزین دینامیزم جامعه خودمان جهت تحول و حرکت تطبیقی بکنیم.

ه - در رویکرد اقبال و شریعتی (برعکس رویکرد پیشاهنگی مسلط بر تحولات اجتماعی جهان در قرن بیستم که معتقد به حرکت درآوردن موتور بزرگ توسط موتور کوچک پیشاهنگ حزبی و چریکی و ارتش خلقی از بالا بودند) «حرکت دینامیک موتور بزرگ، تنها مولود و سنتز دیالکتیک شرایط ذهنی و شرایط عینی آن جامعه کنکرت می‌باشد.»

و - هم اقبال و هم شریعتی بر این باور بودند که در «دوران خاتمیت نبوت، هیچ اتوریته‌ای غیر از عقل انسان نمی‌تواند بر انسان حکومت کند.»

ز - اسلام اقبال و اسلام شریعتی «اسلام اجتماعی و سیاسی است نه اسلام حکومتی و فقهاتی» چراکه هم اقبال و هم شریعتی مانند هابرماس بر این باور بودند که «دین در حوزه عمومی یا اجتماعی دارای فونکسیون اجتماعی مثبت می‌باشد» و لذا در همین رابطه بود که هم اقبال و هم شریعتی، «دین در حوزه اجتماعی را همان دین سیاسی تعریف می‌کردند و سکولاریسم سیاسی را جدائی دین از حوزه حکومتی می‌دانستند،

نه جدائی دین از حوزه اجتماعی و عمومی.»

ح - هم در رویکرد اقبال و هم در رویکرد شریعتی «آگاهی و خودآگاهی به عنوان موتور به حرکت درآوردن جامعه، امری درونی و دینامیک می‌باشد که نباید به صورت انطباقی از بیرون از جامعه به جامعه تزریق بشود» و لذا در این رابطه بود که در رویکرد هر دو آنها «روشنگری، تولید آگاهی توسط پیشگام و فراگیر کردن و یا توده‌ای کردن آن آگاهی‌ها می‌باشد.»

ط - نه اقبال و نه شریعتی «تولید سیاست در عرصه کسب قدرت و یا مشارکت در قدرت در جامعه از بالا، تولید آگاهی و خودآگاهی تعریف نمی‌کردند.»

ی - از آنجائیکه ایمان هم در دستگاه فکری اقبال و هم در دستگاه فکری شریعتی، «ایمان اجتماعی بود نه ایمان فردی» لذا به همین دلیل هم اقبال و هم شریعتی «ایمان را در چارچوب خودآگاهی جهانی و تاریخی و اجتماعی و طبقاتی تعریف می‌کردند، نه به صورت امری مجرد و ذهنی و فردی و یا صوفیانه و عرفانی.»

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com



«جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» اکنون در چرخه

«بحران استراتژی» و «بحران هدایت‌گری عملی»

و «بحران تئوری برنامه سیاسی» قرار دارد

«خودی» محمد اقبال لاهوری است که می‌توانیم در راستای «نهادینه کردن نظری استراتژی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد شریعتی، هسته فردگرایانه شعار عرفان، آزادی و برابری شریعتی را از بحران تئوریک و فلسفی و نظری نجات بدهیم» و لذا در این رابطه داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که «بدون فیلتر منظومه معرفتی خودی محمد اقبال امکان نجات بحران هسته اولیه تئوری شریعتی چه در عرصه انسانی و چه در عرصه اجتماعی و حتی در عرصه تاریخی وجود ندارد.»

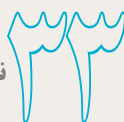
ج - از نظر شریعتی تنها توسط خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی، سنتز انتقال دیالکتیک طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به احساس گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است که می‌توان جنبش‌های خودبنیاد و خودرهاساز و خودسامانگر و خودسازمانده و خودرهبر را به حرکت درآورد و قطعاً بدون خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی، جنبش‌های خودبنیاد گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت خود به خودی پیدا می‌کنند که در تحلیل نهایی همین جوهر خود به خودی بسترساز رکود و شکست این

ب - تنها توسط تئوری «خودمحوری و خودشکنی و خودنگری و پرده‌داری» حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بزرگ معلم تاریخ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که می‌توان به صورت تئوریک و فلسفی و نظری جنبش‌های خودبنیاد و خودرهاساز و خودسامانده و خودسازمانگر و خودرهبر، نهادینه فلسفی و فرهنگی و تئوریک و ایدئولوژیک کرد» پر واضح است که «تا زمانیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و به موازات آن جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی اقتصادی و سیاسی و مدنی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به تئوری خودبنیاد و خودگر و خودشکن و خودنگر و پرده در محمد اقبال مسلح نشوند، هرگز و هرگز این جنبش‌های خودبنیاد نمی‌توانند به صورت نظری و تئوریک و فلسفی، خود را نهادینه نمایند». بر این مطلب بیافزائیم که هرگونه جنبش خودبنیاد تا زمانیکه توسط تئوری خودگر و خودنگر و خودشکن و پرده در محمد اقبال مسلح نشوند، «نمی‌توانند حرکت خود را از ورطه پراگماتیسم و روزمرگی به عرصه پراکسیس سه مؤلفه‌ای طبیعی و اجتماعی و باطنی هدایت نمایند.»

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد	حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور	خودگری. خودشکنی. خودنگری پیدا شد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل	حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد
آرزو بی‌خبر از خویش باغوش حیات	چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر	تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

کلیات اشعار محمد اقبال - فصل افکار - ص ۲۱۵ - سطر ۳ به بعد

مع الوصف در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در دوران سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در دوران افقی جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته بر این باور بوده است که تنها توسط تئوری و فلسفه و منظومه معرفتی



جنبش‌های خودبنیاد می‌گردد.

د - در رویکرد شریعتی «مستضعفین» به این خاطر تنها نیروی بالنده و جامعه‌ساز و دارای پتانسیل انقلابی می‌باشند که به صورت مستقیم در آتش ظلم ثلاثه «زر و زور و تزویر» قدرت‌های مثلث حاکم می‌سوزند، بنابراین در این رابطه است که از نظر شریعتی تنها مکتب وم درسه آموزش مستضعفین همان زندگی روزمره آنها می‌باشد نه کلاس‌های آکادمیک مجرداندیش، مع الوصف از نظر شریعتی وظیفه پیشگام رهبری مستضعفین نیست، بلکه تنها وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بسترسازی برای مبارزه درازمدت طبقاتی و سیاسی و اجتماعی جنبش‌های خودبنیاد مدنی و سیاسی و اقتصادی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران می‌باشد.

ه - از نظر شریعتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نه باید پشت سر گروه‌های اجتماعی مستضعفین حرکت کنند و نه باید بیش از یک گام از جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین در عرصه مبارزه مطالباتی و صنفی و سیاسی و مدنی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه فاصله بگیرند.

و - از نظر شریعتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چیزی نیستند، مگر بخش آگاه جنبش‌های گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه.

ز - در منظومه معرفتی شریعتی وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها وسیع کردن بخش آگاه جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سه عرصه صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشد.

ح - تکیه بر «خودآگاهی» در دیسکورس شریعتی، کلید رمز و موفقیت حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

ط - «خودآگاهی» در دیسکورس شریعتی موتور حرکت جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه بزرگ

برابری طلبانه طبقه زحمتکش شهر و روستا می‌باشد.

«فکر و عمل دو مرحله پشت سر هم و مقدم و موخر نیست و میان این دو، رابطه علیت یک جانبه برقرار نیست، بلکه میان این دو، رابطه علیت متقابل و دو جانبه‌ای وجود دارد که به طور مداوم در تأثیر و تأثر از یکدیگرند و چنانکه یکی از برجسته‌ترین متفکران اجتماعی قرن ما بیان کرده است، میان عقیده و عمل یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد» (م.آ. ج ۷- ص ۲۴).

«رسالت روشنفکر در یک کلمه عبارت است از: وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار موجود در جامعه به احساس و آگاهی توده‌ها» (م.آ. ج ۴).

«من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه حلول کرد و او را بیدار نمود. با او زبان و احساس مشترک یافت و حرف زد. این تنها راه ممکن است و تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است. مبارزه با مذهب تنها نتیجه‌ای که داشته است اسارت بیشتر مردم در چنگ دسیسه‌های سرمایه‌داری غرب بوده است. یک مذهبی که مذهبش را از او می‌گیرند چه می‌شود؟ یک روشنگر می‌شود؟ هرگز» (م.آ. ج ۳۳ ص ۱۰۳۲).

«این روشنفکر به وسیله مبارزه با مذهب در جامعه اسلامی توده‌ها را از قطب روشنفکری می‌هراساند و می‌رماند و او را برای فرار از دست روشنفکر ضد مذهبی، به عوامل ارتجاعی و انحرافی و استعماری (روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی) که به ظاهر حامی مذهبند پناه می‌برد و به این شکل رابطه مردم با روشنفکر قطع می‌شود و روشنفکر تنها می‌ماند» (م.آ. ج ۲۰- ص ۲۸۴).

«روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد» (م.آ. ج ۲۰- ص ۲۸۳).

«مبارزه روشنفکران علیه مذهب در جامعه‌های اسلامی بزرگترین خدمت را به عمال جنایت و ارتجاع و دشمنان فریبنده مردم (که همان روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی می‌باشد) کرده است،

زیرا با مخالفت اینان توده مردم مذهبی دست از دین برنمی‌دارند، ولی کسانی که (همان روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای) خود را پاسدار دین و وضع خود را منطبق با دین معرفی می‌کنند زیر پایشان محکم‌تر می‌شود و در حمله به نهضت روشنفکری و عدالت‌خواهی و آزادی قوی دست‌ترمی‌شوند. روشنفکر جامعه ما باید این دو اصل را بداند که اولاً جامعه ما اسلامی و ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک است. اگر یک متفکر بتواند نهضت خود را برای بیداری و آگاهی و رشد اجتماعی و فرهنگی توده‌های ما بر این پایه استوار کند موفقیتش حتمی و سریع است» (م. آ. ج - ۲۰ - ص ۲۸۳).

ی - اگر فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) حرکت شریعتی در حسینیه ارشاد اوج حرکت شریعتی در عرصه پراتیک اجتماعی تعریف نمائیم و برای فهم منظومه عملی و نظری شریعتی فرایند جنبش روشنگری ارشاد سال‌های ۴۷ تا ۵۱ محور و ترازو قرار بدهیم، بدون تردید می‌توانیم مضمون و جوهر منظومه عملی و نظری شریعتی، جنبش روشنگری تعریف نمائیم.

ک - شعار استراتژیک جنبش روشنگری ارشاد شریعتی همان شعاری است که شریعتی در کنفرانس «قاسطین، مارقین و ناکثین» در نیمه دوم سال ۵۱ (قبل از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک پهلوی) مطرح می‌نماید؛ یعنی شعار «آگاهی، آزادی و برابری» که در مقایسه با شعار محمد اقبال یعنی «آزادی، برابری و همبستگی» و شعار انقلاب کبیر فرانسه یعنی «آزادی و برابری و برادری» و شعار انقلاب اکتبر روسیه یعنی «صلح، نان، آزادی» این حقیقت برای ما روشن می‌سازد که شریعتی آزادی و برابری را محصول آگاهی و خودآگاهی می‌داند، نه برعکس.

ل - شریعتی موتور حرکت جنبش‌های خودبنیاد، حرکت دیالکتیک طبقاتی و سیاسی و اجتماعی می‌داند که البته توسط آگاهی بدل شده به خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی مادیت پیدا می‌کند.

م - در شعار استراتژیک شریعتی (که همان «آگاهی، آزادی و برابری» می‌باشد) برابری و آزادی در عرصه پراتیک اجتماعی محصول آگاهی و خودآگاهی

می‌باشد در صورتی که در شعار استراتژیک محمد اقبال (که همان آزادی و برابری و مسئولیت اجتماعی یا همبستگی می‌باشد) آزادی و برابری محصول همبستگی اجتماعی می‌باشد، بنابراین در این رابطه است که بزرگترین دغدغه محمد اقبال پیوند جوامع مسلمان می‌باشد و باز در این رابطه است که آنچه بیش از هر موضوعی محمد اقبال آزرده ساخته بود، «تفرقه جوامع مسلمان از بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی بود» و اگرچه محمد اقبال در فرایند پسا - فروپاشی امپراطوری عثمانی به صورت موقت از دولت - ملت‌ها و به خصوص از حکومت ترکان جوان در ترکیه حمایت می‌کرد، ولی بدون تردید دغدغه نهائی محمد اقبال پیوند جوامع مسلمین در چارچوب دموکراسی و سوسیالیست یا آزادی و برابری بود؛ و مع الوصف در این رابطه است که در شعار محمد اقبال، دموکراسی و سوسیالیسم اجتماعی در جوامع مسلمان تنها سنتز همبستگی جوامع مسلمان می‌باشد و تا زمانیکه جوامع مسلمان نتوانند به همبستگی دست پیدا کنند هرگز و هرگز نخواهند توانست به دموکراسی و سوسیالیسم پایه‌دار دست پیدا کنند.

ن - در دیسکورس شریعتی، آگاهی و خودآگاهی همان کاری می‌کند که همبستگی در منظومه نظری و عملی محمد اقبال می‌کند؛ و البته در عرصه مقایسه دو شعار استراتژیک شریعتی و محمد اقبال است که می‌توانیم به ضرس قاطع به این داوری دست پیدا کنیم که «موتور حرکت منظومه عملی و فکری شریعتی آگاهی و خودآگاهی می‌باشد» و آنچنانکه بر سر در معبد آکادمی افلاطون نوشته شده بود که «کسی که هندسه نمی‌داند، وارد نشود»، بر سر در معبد منظومه عملی و نظری شریعتی نوشته شده است که «کسی که خودآگاهی (سنتز آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی) نمی‌فهمد وارد این منظومه عملی و نظری نشود».

س - آنچنانکه همبستگی رمز فهم منظومه عملی و نظری محمد اقبال می‌باشد، خودآگاهی رمز فهم منظومه عملی و نظری شریعتی است. ♦

ادامه دارد

دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی «جنبش اجتماعی است»

برای نجات جامعه ایران از

«استثمار انسان از انسان» «استبداد سیاسی رژیم مطلقه فقهی حاکم»

«استعمارزدائی حافظه فرهنگ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران»

اجتماعی به عنوان یک جنبش اجتماعی در جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران ساخت.

یادمان باشد که شریعتی پیوسته بر این باور بود که «دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان دو امر انتخابی باید در جامعه بسازیم، نه اینکه (مانند کارل مارکس) منتظر ظهور جبری آن به عنوان محصول روبنای روابط تولیدی باشیم» و یا به عبارت دیگر در رویکرد شریعتی «بدون ساختن دموکراسی» (به عنوان یک جنبش اجتماعی نه شکل نظام سیاسی) در جامعه ایران، نمی‌توانیم به ساختن «سوسیالیسم اجتماعی» (نه سوسیالیسم طبقاتی مورد ادعای کارل مارکس) به عنوان یک «جنبش اجتماعی دمکراتیک تکوین یافته از پائین دست پیدا کنیم». عنایت داشته باشیم (که برعکس رویکرد کارل مارکس) در رویکرد شریعتی «هم سوسیالیسم و هم دموکراسی یک انتخاب است نه جبر تحمیل شده توسط روابط تولید حاکم» و لذا بدین ترتیب است که در رویکرد شریعتی «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی جامعه محور او، تنها دینامیزمی است که می‌تواند جامعه سرمایه‌داری سودمحور

ج - برعکس رویکرد لنین در «چه باید کرد؟» که معتقد است که «طبقه کارگر توسط آگاهی برون از طبقه توسط روشنفکر و پیشاهنگ به حرکت در می‌آیند»، شریعتی بر این باور است که «تنها آگاهی دیالکتیکی برخواسته از محیط زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه (طبقه متوسط شهری) و برابری طلبانه (طبقه کار و زحمت) می‌تواند در وجدان جمعی و طبقه‌ای و تاریخی این گروه‌های اجتماعی بدل به خودآگاهی و حرکت و جنبش بشود.»

د - شریعتی بر این باور است که «مستضعفین به عنوان نیروی بالنده و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز و جهان‌ساز در چارچوب نیازهای مادی زندگی خود حرکت می‌کنند، نه بر پایه دانش و ذهنیت مجرد و انتزاعی روشنفکران برون از طبقه خود.»

ه - در رویکرد شریعتی، «آزادی حق انتخاب در عرصه فردی و اجتماعی می‌باشد» که البته در راستای این «حق انتخاب» شریعتی معتقد به «آزادی اجتماعی از عرصه‌های استثمار و استبداد و استثمار می‌باشد» و در رویکرد او بدون دستیابی به «رهائی از بند استثمار انسان از انسان و استبداد سیاسی حاکم و استثمار از حافظه فرهنگی و تاریخی جامعه، امکان حق انتخاب در عرصه فردی و اجتماعی پیدا نمی‌کند». تبیین «سوسیالیسم اجتماعی» (نه سوسیالیسم طبقه‌ای خاص کارل مارکس) در «بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای» به عنوان «یک جنبش اجتماعی» (نه یک ایدئولوژی مجرد و انتزاعی برون از طبقه آنچنانکه لنین در «چه باید کرد؟» خود تبیین می‌نماید)، در رویکرد شریعتی تنها و تنها در این رابطه قابل تفسیر و تبیین می‌باشد؛ و لذا بدین ترتیب است که در رویکرد شریعتی (بر خلاف رویکرد کارل مارکس) «بدون آزادی و دموکراسی سه مؤلفه‌ای نمی‌توان سوسیالیسم را انتخاب کرد و سوسیالیسم

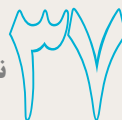
و فردمحور به طرف آینده سوسیالیسم اجتماعی جامعه محور و انسان محور و ارزش محور حرکت بدهد» و از اینجا است که می توان نتیجه گرفت که در رویکرد شریعتی «سوسیالیسم و دموکراسی یک پروژه نیست بلکه یک جنبش اجتماعی است که برای نجات جامعه از استثمار انسان از انسان و استثمارزدائی حافظه فرهنگی و حافظه تاریخی و استبدادزدائی از بالائی های قدرت به کار گرفته می شود» و از اینجا است که در نگاه شریعتی «هم دموکراسی و هم سوسیالیسم صورتی پروسسی و تدریجی دارند» و به علت «جوهر انتخابی که دارند» می توانند در پیوند با یکدیگر قرار بگیرند.

بدین ترتیب است که در نگاه شریعتی «بدون دموکراسی نمی توان سوسیالیسم را معنی کرد، آنچنانکه بدون سوسیالیسم هم نمی توان دموکراسی را تعریف کنکرت و اجتماعی و تاریخی کرد» و باز در این رابطه است که در نگاه شریعتی «دموکراسی سوسیالیستی تنها مکانیزم حل تضادهای اجتماعی در جامعه استثمارزده و استبدادزده و استثمارزده ایران می باشد» و جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای «برابری و آزادی برای همه انسان ها فارغ از جنسیت و قومیت و نژاد و مذهب و غیره می خواهد» و جنبش اجتماعی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای شریعتی، «آزادی و آگاهی و برابری تبار انسان در همه اعصار می داند، نه تنها برای جامعه سنتز نظام سرمایه داری» و در جنگ آلترناتیوها و گفتمان های امروز جامعه بزرگ ایران، جنبش اجتماعی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای شریعتی «تنها گزینه ای است که می تواند به صورت درازمدت مناسبات سرمایه داری حاکم را همه جانبه به چالش بکشد» و مسیر عبور از سرمایه داری در چارچوب حرکت از پائین نه تغییر از بالا، تعریف و تبیین نماید.

لذا از اینجا است که استراتژی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای شریعتی (برعکس رویکرد کارل مارکس که تنها از طریق انقلاب از بالا و کسب قدرت سیاسی

و دولت از بالا و به وسیله درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری از بالا و در چارچوب دیکتاتوری پرولتاریا تحلیل می کند)، بر استراتژی تحول همه جانبه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی توسط موتور خودآگاهی و با رویکرد اجتماعی کردن سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی تکیه می کند؛ و همچنین از اینجا است که در دیسکورس شریعتی «نگهداری دموکراسی و سوسیالیست از کسب و خلق خود دموکراسی و سوسیالیسم مشکل تر می باشد». البته تنها مسیر نگهداری پایدار دموکراسی سه مؤلفه ای در جامعه (برعکس رویکرد مصدق که بر دموکراسی پارلمانی از بالا تکیه می کرد) تکیه بر نظام شورائی تکوین یافته از پائین جامعه می باشد.

۴ - تا زمانیکه جنبش اجتماعی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای در فرایند برابری طلبانه خود و در راستای نفی تبعیضات (از تبعیضات طبقاتی تا تبعیضات جنسیتی و قومیتی و آموزشی و اعتقادی و مذهبی و سیاسی) موجود جامعه ایران مادیت پیدا نکند (آنچنانکه در فرایند پسا شهریور ۵۷ با ظهور تمام قد طبقه کارگر تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران شاهد بودیم) «موقعیت انقلابی در جامعه ایران شکل نمی گیرد» و البته این مهم زمانی به انجام می رسد که علاوه بر «پیوستگی و همبستگی دو مؤلفه مبارزه آزادی خواهانه و برابری طلبانه» و «پیوند طبقه کار و زحمت با طبقه متوسط شهری» و «پیوند خیابان با کارخانه» و «پیوند جنبش آکسیونی و خیابانی با جنبش اعتصابی» و «مبارزه طبقاتی طبقه کار و زحمت بتواند بر مبارزه مطالباتی سه مؤلفه ای صنفی و سیاسی و مدنی برتری پیدا کند» و «رهبری و راهبری و هژمونی (به صورت جمعی نه فردی) در دست طبقه کار و زحمت و حزب برخاسته از جنبش های برابری طلبانه و آزادی خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (تکوین یافته از پائین نه از بالا) قرار بگیرد» و طبقه کار و زحمت تمام قد به صورت یک طبقه به عرصه بیایند؛ و از همه مهمتر اینکه جنبش کارگران صنعت نفت ایران بتواند در



عرصه میدانی علاوه بر رهبری جنبش اعتصابی طبقه کارگران ایران، رهبری جنبش خیابانی و آکسیونی طبقه متوسط شهری ایران را هم در دست بگیرند.

داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ شاهد بودیم تا زمانیکه جنبش کارگران صنعت نفت ایران تمام قد به میدان نیایند، «موقعیت انقلابی» در جامعه ایران شکل نمی‌گیرد. پر واضح است که هر گونه «شعار فروپاشی و سرنگون طلبانه و رژیم چنج و فروپاشی قبل از موقعیت انقلابی در جامعه ایران، نه تنها فونکسیون مثبتی ندارد بلکه برعکس به دلیل اینکه قبل از وضعیت انقلابی شعار سرنگون طلبانه، باعث امنیتی شدن فضا برای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی می‌گردد و در وضعیتی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد و شرایط برای سرکوب این جنبش‌ها آماده می‌گردد و بالا رفتن هزینه مبارزه امکان فراگیر شدن جنبش و بسیج فراگیر توده‌ای غیر ممکن می‌گردد»، این همه باعث می‌شود تا شعارهای سرنگون طلبانه و رژیم چنج خارج‌نشینان (به دنبال کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود) فونکسیون منفی و راست‌گرایانه برای جامعه مدنی جنبشی مستقل مطالباتی و طبقاتی ایران داشته باشد.

بر این مطلب بیافزائیم که طرح شعار سرنگونی و رژیم چنج (ماقبل وضعیت انقلابی توسط خارج‌نشینان) تنها فونکسیونی که دارد، اعلام هویت برای رقیب جدید در بازار کسب قدرت سیاسی و جنگ آلترناتیوها می‌باشد. البته بحران آلترناتیوها و جنگ جریان‌های سیاسی در میدان کسب هویت (در خارج از کشور) همه و همه مولود و سنتز این خطای آنها می‌باشد که «فکر می‌کنند جریان‌های سیاسی خارج‌نشین اپوزیسیون و آلترناتیو واقعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط تندپیچ جامعه ایران می‌باشند» غافل از اینکه «تنها اپوزیسیون و تنها آلترناتیو واقعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فقط و فقط جامعه مدنی

جنبشی مطالباتی و طبقاتی مستقل تکوین یافته از پائین در داخل کشور ایران می‌باشد» و طبیعتاً هر گونه ادعای آلترناتیوی یا پروژه مدیریت گذار و غیره توسط جریان‌های سیاسی راست و چپ خارج‌نشین تنها فونکسیونی که دارد ایجاد «اهرم فشار در دست دولت (فاشیست و نژادپرست و دموکراسی‌ستیز و مهاجرستیز و ضد اخلاق محیط زیست و نماینده جناح هار امپریالیسم آمریکا) ترامپ جهت پیشبرد سیاست امپریالیستی خود در منطقه می‌باشد». مع الوصف، در این رابطه است که در چارچوب این خطای تاریخی و استراتژیک، هر کدام از جریان‌های خارج‌نشین خود را تنها آلترناتیو و تنها اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌دانند و در این چارچوب پیوسته اعلام می‌کنند که «من مصییم و خصمم مخطی» و هر کدام از این جریان‌های سیاسی خارج‌نشین «یک چتری در دست گرفته‌اند و با شعارهای مثل رژیم چنج یا سرنگونی و یا مدیریت مسیر گذار و غیره فراخوانی جهت آمدن دیگران به زیر چتر خود می‌دهند» سر می‌دهند، در صورتی که خطای مشترک همه جریان‌های سیاسی خارج‌نشین چه راست و چه چپ این است که پس از ۴۰ سال هنوز به این واقعیت دست پیدا نکرده‌اند که:

اولاً اپوزیسیون و آلترناتیو واقعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فقط و فقط در داخل کشور می‌باشند نه در خارج از کشور و بدون تردید هر گونه حرکت دموکراتیک و دینامیک و مستقل تحول خواهانه و انقلابی و اصلاح‌گرایانه تکوین یافته از پائین فقط و فقط از توان این جامعه مدنی جنبشی داخل کشور بر می‌آید، نه جریان‌های سیاسی هویت‌طلب خارج از کشور؛ که مثل جگر زولیکها هر کدام بر طبل قدرت طلبانه خود می‌کوبند و البته همه آنها سورنا را از دهان گشادش می‌نوازند.

ثانیاً این اپوزیسیون واقعی داخل کشور فقط و فقط همان جنبش‌های دو مؤلفه‌ای طبقاتی و مطالباتی می‌باشند که به صورت حلزونی در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم را با تکیه بر



منابع قدرت خود به صورت دموکراتیک و دینامیک به چالش کشیده‌اند؛ و مستقل از جریان‌های سیاسی خارج‌نشین به صورت خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر در شکل مارپیچی و حلزونی حرکت رو به جلو داشته‌اند؛ و نسبت به هر گونه رهبرسازی و شخصیت‌سازی دوره‌ای بوق‌های امپریالیسم خبری و تبلیغات جریان‌های سیاسی خارج‌نشین، گوششان را پر کرده‌اند؛ و البته به همین دلیل است که تقریباً دستاورد نهائی ۴۱ ساله بوق‌های امپریالیسم خبری و تبلیغات جریان‌های سیاسی خارج‌نشین در دو جبهه راست و چپ (از صدای آمریکا تا بی‌بی‌سی و تا سلطنت‌طلبان نگون‌بخت و مجاهدین خلق و جریان‌های تجزیه‌طلب قومیتی و چپ غیر مذهبی و حامیان جنگ‌طلبان و تحریم‌های همه‌اقتصادی جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا و دولت فاشیست و نژادپرست و مهاجرستیز و دموکراسی‌ستیز و ضد اخلاق زیست محیطی ترامپ) برای مردم ایران صفر می‌باشد؛ و حداکثر دستاوردی هم که برای آن جریان‌ها داشته است، تکیه بر خیزش‌های بی‌سر و بی‌رهبر و متمیزه و بی‌هدف و بی‌برنامه و بی‌گفتمان و کور مثل خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ می‌باشد تا بتوانند در خلاء رهبری و سازماندهی و برنامه و گفتمان این خیزش‌ها توسط بوق‌های تبلیغاتی امپریالیست خبری رهبری خود را به شکلی بر این خیزش‌ها کور قالب کنند؛ و از این خیزش‌های کور یارگیری و یا پیاده‌نظام برای کسب قدرت سیاسی آینده خود بسازند. آنچنانکه سعدی در این رابطه می‌گوید:

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی

چه دیدم عاقبت گرگم تو بودی

۵ - بین «جنبش سوسیالیستی» و «جنبش کارگری» تفاوت وجود دارد، آنچنانکه بین «جنبش اجتماعی

سوسیالیستی» و «جنبش کارگری سوسیالیستی» تفاوت وجود دارد و بین «سوسیالیست جامعه‌محور» و «سوسیالیسم دولت‌محور» نیز تفاوت از فرش تا عرش می‌باشد. البته هرگز نباید جوهر تمامی جنبش‌های کارگری (آنچنانکه کارل مارکس به خطا می‌پنداشت) تبیین جوهر سوسیالیستی بکنیم، چراکه آنچنانکه در فرایند پسا جنگ بین‌الملل اول در آلمان شاهد بودیم خود هیتلر و هیولای نازیسم و فاشیسم در آلمان مولود انتخابات کارگری و جنبش کارگری آلمان و حمایت همه جانبه جنبش کارگری آلمان از هیتلر و نازیسم و فاشیسم بود، مع الوصف، از آنجائیکه «موضوع جنبش سوسیالیستی انسان بما هو انسان و انسان فی نفسه می‌باشد» و از آنجائیکه مشکل عمومی و مشترک بشر امروز در کره زمین عبارت است از:

الف - گرم شدن زمین و به چالش کشیده محیط زیست بشر.

ب - تهدید قدرت اتمی امپریالیستی و متروپل سرمایه‌داری جهانی.

ج - عمیق شکاف بین شمال و جنوب در چارچوب رویکرد نئولیبرالیسم حاکم،

بنابراین در این رابطه است که در تحلیل نهائی می‌توان داوری کرد که «جنبش سوسیالیستی و جنبش دموکراسی خواهانه علاوه بر اینکه یک جنبش اجتماعی می‌باشند، یک جنبش انسان‌محور و جامعه‌محور و دموکراسی‌محور (نه لیبرالیسم‌محور) آن هم به صورت دموکراسی سه مؤلفه‌ای است.» ♦

ادامه دارد

کدامین «استراتژی»؟

«مردم را از این‌ها بگیریم»؟

«این‌ها را از مردم بگیریم»؟

«از طریق مبارزه مکانیکی برای کسب قدرت سیاسی از بالا، به صورت دفعی توسط تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ (آنچنانکه رویکرد چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی و حزب طراز نوین لنینیستی بر طبل آن می‌کوبیدند) مردم را به صورت مکانیکی از بالائی‌های قدرت جدا کرد.»

ج - برای جدا کردن مردم از بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر، «باید از پائین حرکت کرد» (برعکس استراتژی: «این‌ها را از مردم بگیریم» که توسط رویکرد ترور و چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزب طراز نوین لنینیستی از بالا به انجام می‌رسند).

د - استراتژی: «مردم را از این‌ها بگیرید، باید بر سه مؤلفه حرکت فرهنگی، حرکت اجتماعی و حرکت سیاسی در راستای حرکت رهائی‌بخش از اسارت فرهنگی، اسارت اجتماعی، اسارت سیاسی و اسارت اقتصادی استوار باشد». پر پیداست که هرگونه حرکت تک مؤلفه‌ای در این رابطه محکوم به شکست می‌باشد.

ه - برای تحقق استراتژی: «مردم را

باری، بدین ترتیب است که «مردمی که خواه به دلیل ناآگاهی و خواه به دلیل مرعوب‌شدگی، حقی برای خود قائل نیستند، نمی‌توان آنها را از بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر گرفت.»

سادساً برای گرفتن مردم از بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر، در مقیاس توده‌ای تنها در شرایطی امکان‌پذیر می‌باشد که توده‌ها وارد فرایند برانگیختگی خودبنیاد شده باشند و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در فرایند برانگیختگی توده‌ها در مقیاس بس بزرگ کاری دشوار و غیرممکن شده باشد.

سابعاً جدا کردن مردم از بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر «تنها از مسیر عمق رشد فرهنگ اجتماعی از پائین ممکن شدنی می‌باشد، نه جابجائی قدرت در بالا» بنابراین در این رابطه است که «مسلح کردن جامعه به یک فکر و رویکرد نو، برای کندن آنها از وابستگی به بالائی‌های قدرت بسیار مهمتر و سخت‌تر از کسب قدرت سیاسی از بالا توسط جریان‌های سیاسی و نخبگان از بالا می‌باشد» چراکه حداقل در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، با اینکه بارها و بارها توسط قدرت‌های خارجی و یا جنبش‌ها و انقلاب‌های مردمی، مردم ایران قدرت‌های سیاسی مستبد و توتالیتر حاکم جابجا شده‌اند، با همه این احوال «استبداد سیاسی در جامعه بزرگ ایران پیوسته به صورت خشن‌تر از گذشته باز تولید شده است». ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی خمینی به عنوان «سنتز جدید سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، مشتی نمونه خروار در این رابطه می‌باشد.»

ب - استراتژی گرفتن مردم از بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر (برعکس استراتژی گرفتن این‌ها از مردم که صورت پروژه‌ای دارد) «صورت پروسسی دارد» بنابراین هرگز نمی‌توان

سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان برنامه ایجابی و آلترناتیوی وضع موجود می‌تواند بستر ساز ایجابی جهت دستیابی به استراتژی مردم را از این‌ها بگیرد بشود» چراکه:

۱ - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط «اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی، قدرت را بین جامعه تقسیم می‌نماید.»

۲ - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) برعکس رویکرد سوسیالیسم مارکسی کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و سوسیالیسم حزب - دولت لنین و انترناسیونال اول و سوم، «ساختن دموکراسی سوسیالیستی را از فرایند انقلاب سیاسی توسط کسب قدرت سیاسی از بالا و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا (به عنوان شکل دولت آنچنانکه پلخانوف و لنین در کنگره دوم سوسیال دموکرات‌های روسیه مطرح و به تصویب رساندند، یعنی همان عاملی که باعث شکست مارکسیسم در اشکال مختلف آن در قرن بیستم گردید و همان عاملی که باعث گردید تا مارکسیسم در تمامی اشکال آن قرن بیستم را برای بشریت بدل به قرن فاجعه بکنند و همان عاملی که باعث فروپاشی سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم اردوگاهی و سوسیالیسم حزب - دولت لنین در دهه آخر قرن بیستم گردید) شروع نمی‌کنند»، بلکه برعکس از آنجائیکه در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «دموکراسی سوسیالیستی یک انتخاب توسط جامعه می‌باشد نه جبر تاریخی» (آنچنانکه مارکسیسم تبیین و تعریف می‌نماید) در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا «جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای را توسط اراده اجتماعی خود جامعه بسازند» و در راستای ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، به صورت آگاهانه و در چارچوب اراده جمعی و انتخاب جامعه

از این‌ها بگیرد» (نه اینها را از مردم بگیرد) تنها در شرایطی می‌تواند مادیت اجتماعی در جامعه بزرگ ایران پیدا کند که «توازن قوا در عرصه میدانی به سود توده‌های اعماق جامعه یا دو جبهه اردوگاهی طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت تغییر پیدا کند» به عبارت دیگر «تا زمانیکه توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های جامعه ایران تغییر پیدا نکند، امکان تحقق استراتژی جدا کردن مردم از این‌ها وجود ندارد». مع الوصف، در این رابطه است که برای اینکه توازن قوا بتواند به سود پائینی‌های جامعه تغییر پیدا کند، «باید ابتدا پائینی‌های جامعه بزرگ ایران دارای قدرت بشوند» و تا زمانیکه پائینی‌های جامعه ایران دارای قدرت نشوند هرگز امکان تغییر توازن قوا به سود آنها ممکن نمی‌باشد، بدون تردید «تنها منبع قدرت پائینی‌های جامعه ایران جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد»، در نتیجه سازماندهی و تشکل پائینی‌های جامعه ایران، در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد باعث اگراندیس‌مان شدن قدرت پائینی‌های جامعه ایران در عرصه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران می‌گردد، بنابراین، در این رابطه است که می‌توانیم جمع‌بندی کنیم که تا زمانیکه جامعه مدنی جنبشی (در دو جبهه برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت و آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری) در پائینی‌های جامعه ایران مادیت پیدا نکنند، علاوه بر اینکه «امکان تغییر توازن قوا به سود پائینی‌های جامعه ایران وجود پیدا نمی‌کند، امکان جدا کردن توده‌ها از بالائی‌های قدرت هم وجود پیدا نمی‌کند.»

پر پیداست که در این رابطه، «شعار دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در عرصه اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زور و زور و تزویر هم قابل تحقق نخواهد بود». باری، بدون تردید «دموکراسی



است که «این ساختن ضرورتاً از پائین شکل می‌گیرد نه از بالا تزیق می‌شود»، بنابراین در چارچوب استراتژی جدا کردن مردم از این‌ها است که ساختن دموکراسی سوسیالیستی باید با تکیه بر تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی از پائین تکوین پیدا کند، به عبارت دیگر بدون تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی از پائین نه تنها امکان رهائی جامعه از اسارت فرهنگی و مذهبی (فقه‌زده و استعمارزده و تصوف‌زده دنیاگریز و اختیارستیز) و اسارت اجتماعی استخفاف‌زده و اسارت سیاسی استبدادزده و اسارت اقتصادی استثمارزده وجود ندارد، مهم‌تر از آن اینکه شرایط عینی و ذهنی جهت ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران مادیت پیدا نمی‌کند، به عبارت دیگر در «ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای باید بر اصل تقدم تحول فرهنگی و اجتماعی بر تحول سیاسی یا کسب قدرت سیاسی تکیه محوری بشود».

۳ - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برعکس سوسیالیسم مارکسی و سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی (که در عرصه الگوسازی دارای «رویکرد انطباقی بوده‌اند») در «عرصه الگوسازی برای جامعه متکثر و بزرگ و رنگین کمان ایران به جای کپی - پیست کردن از تجارب گذشته جوامع اروپائی و غیره، در چارچوب رویکرد تطبیقی، توسط کشف دیالکتیک کنکرت و مشخص جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران عمل می‌نماید» و لذا بدین ترتیب است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در رویکرد ۴۳ ساله گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین، «یک ایدئولوژی و یک پروژه نیست» بلکه برعکس آنچنانکه بارها و بارها تکرار کرده‌ایم و هرگز و هرگز از این تکرارهای خود هم خسته

نمی‌شویم، در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی یک جنبش و یک پروسس می‌باشد که به صورت تطبیقی با کشف دیالکتیک کنکرت جامعه ایران، از درون در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص و خودویژگی‌های جامعه بزرگ ایران مادیت پیدا می‌کند» و علاوه بر اینکه در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «رویکرد اردوگاهی و مبارزه اردوگاهی (دو جبهه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه تکوین یافته از پائین) جایگزین مبارزه تک مؤلفه‌ای طبقاتی می‌شود» و علاوه بر اینکه در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (به عنوان یک جنبش نه به عنوان یک ایدئولوژی و یک پروژه) از «تکیه منحصر به فرد و مطلق کردن طبقه کارگر در عرصه رویکرد اردوگاهی خود پرهیز می‌شود، برنامه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خود را هم از دل جنبش‌های اردوگاهی دو جبهه‌ای برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت و آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری استخراج می‌نماید» و البته باز هم تاکید می‌کنیم که همه این‌ها در عرصه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به علت همان «جایگزین کردن رویکرد اردوگاهی به جای رویکرد تک طبقه‌ای می‌باشد» چراکه در چارچوب منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر، «تنها توسط جامعه مدنی جنبشی دو جبهه‌ای آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت امکان سازندگی پیدا می‌کند» به عبارت دیگر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «دموکراسی نخبه‌گرایانه و دموکراسی حزبی تکوین یافته از بالا و دموکراسی انطباقی نیست» بلکه برعکس دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «دموکراسی جنبشی و دموکراسی تکوین یافته از پائین و دموکراسی حرکت



افقی جامعه می باشد.»

دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «امکان دستیابی به رویکرد اردوگاهی در عرصه دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های جامعه وجود ندارد.»

۷ - در چارچوب همین رویکرد است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌تواند «در بستر دموکراسی خود را تعریف نماید» و اصلاً بدین ترتیب است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌تواند «به عنوان دموکراسی تعریف بشود». یادمان باشد که آنچنانکه بارها مطرح کرده‌ایم، در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی «سوسیالیسم در عرصه دموکراسی تعریف می‌شود» نه آنچنانکه سوسیالیسم مارکسی نیمه دوم قرن نوزدهم برای مرزبندی با دموکراسی بورژوازی به جای اینکه سوسیالیسم را در عرصه دموکراسی تعریف نماید، «دموکراسی را در عرصه سوسیالیسم تعریف می‌کرد». عنایت داشته باشیم که این تعریف و تبیین در انقلاب اکتبر روسیه توسط پیشنهاد پلخانف و حمایت لنین در کنگره دوم سوسیال دموکرات‌ها از دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت مادیت پیدا کرد که در تحلیل نهائی باعث گردید تا «دیکتاتوری پرولتاریا جایگزین دموکراسی بشود.» ♦

ادامه دارد

۴- در چارچوب رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (برعکس رویکرد حزب - دولت لنینیستی) «معتقد به انتقال آگاهی از بیرون به اردوگاه دو جبهه‌ای پائینی جامعه جهت اعتلای حرکت آنها نمی‌باشد» بلکه برعکس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه بر این باور است که «آگاهی باید از دل جنبش‌های خودبنیاد گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران تکوین پیدا کند». شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «آگاهی صورت مجرد ندارد، بلکه دارای جوهر کنکرت و مشخص می‌باشد» که البته جنبش پیشگامان «باید این آگاهی کنکرت و مشخص را با سلاح دیالکتیک از دل مبارزه صنفی و طبقاتی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران کشف نمایند» و در عرصه جنبش‌های افقی همان گروه‌های اجتماعی «این آگاهی را وارد وجدان آن گروه‌های اجتماعی بکند» و از اینجا است که می‌توان فهم کرد که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «دموکراسی جامعه محور است» نه مانند رویکرد لیبرالیسم بورژوازی «دموکراسی فردمحور.»

۵ - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «از مبارزه کارخانه و خیابان یا مبارزه جنبشی افقی شروع می‌شود نه از نظریه پردازی مجرد و ذهنی» و «از مسیر عمق رشد فرهنگ اجتماعی از پائین‌های جامعه حاصل می‌شود نه توسط جابجائی قدرت سیاسی در بالا.»

۶- دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در چارچوب رویکرد اردوگاهی (نه رویکرد طبقاتی توسط مطلق کردن طبقه کارگر) «عامل پیوند دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت می‌گردد» و قطعاً بدون رویکرد

«شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷» مردم ایران در ترازوی

«شکست انقلاب مشروطیت» و

«جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»



کنند و کسانی که حاضر به تأیید این حزب نباشند یا باید به خارج از کشور بروند و یا در زندان‌ها جای بگیرند) معماری کرد و البته همین رویکرد اقتدارگرایانه او در سال ۵۵ با ورود کارتر به کاخ سفید و دعوت شاه از او به ایران و رقص مشترک همسرش فرح دیبا با کارتر که فیلم آن را نزد سید کاظم شریعتمداری مرجع تقلید حوزه بردند و همان فیلم باعث شکاف بین شریعتمداری و دربار گردید و در ادامه آن سرگردانی و ناتوانی شاه در تصمیم‌گیری کلان و خورد باعث گردید تا حتی پیشنهاد صدیقی از جبهه ملی به او در خصوص قبول دولت به شرط اینکه شاه در مملکت بماند و از مملکت فرار نکند نپذیرفت، همه و همه از نظر این دسته عامل استارت اولیه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید.

باری در پاسخ به سؤال دوم، در خصوص «علت یا علل استحاله خیزش ضد استبدادی سال ۵۷ به وضعیت انقلابی» مانند استارت پروسه تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (که فوقاً مطرح کردیم) نظریات مختلفی مطرح شده است. به طوری که دسته‌ای علت این استحاله را «سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله پس از سقوط دولت شریف امامی و جایگزینی

دسته دیگر در پاسخ به سؤال فوق استارت اولیه تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ «در فقدان توسعه سیاسی به موازات توسعه اقتصادی دهه ۴۰ در فرایند پسا فرم ارضی سال ۴۲ و پسا افزایش اکران دیسمان قیمت نفت در سال ۵۳ (که حاصل آن گسترش طبقه متوسط شهری بود) می‌دانند». از نظر این دسته از آنجائیکه آزادی‌خواهی در تمامی مؤلفه‌ها - آنچنانکه ارسطو می‌گوید - خواسته محوری و اصلی طبقه متوسط شهری می‌باشد در نتیجه همین فقدان آزادی بیان و دیگر مؤلفه‌های آزادی باعث گردید تا طبقه متوسط شهری از سال ۵۶ مانند بمب ساعتی منفجر بشوند و کل رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را به چالش بکشند. بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد این دسته طبقه متوسط شهری جامعه ایران هنوز در صدد انتقام‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (آنچنانکه در جنبش دانشجویی ایران در عرصه تداوم ۱۶ آذر ۳۲ شاهد بودیم) از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بگیرند؛ و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که باعث سرنگونی تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران به دست مثلث شوم روحانیت حوزه‌های فقه‌تئی و دربار پهلوی و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا شده بود، خندق پر نشدنی بین رژیم کودتائی پهلوی و طبقه متوسط شهری می‌دانستند. به هر حال در رویکرد این دسته رویکرد اقتصادی رژیم کودتائی پهلوی از فرایند دهه ۴۰ در ایجاد طبقه متوسط شهری حالت گورکنی داشته است که خود گورکن در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ در این گور جای گرفت و به خاک سپرده شد.

دسته دیگر در پاسخ به سؤال فوق در خصوص استارت اولیه تکوین پروسه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بر این باورند که «بیماری سرطان طحال شاه که او در ۲۳ فروردین سال ۵۳ و در تعطیلات نوروزی‌اش به عمق این بیماری آگاهی پیدا کرد عامل استارت ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ می‌باشد» چراکه شاه در راستای گارانتی کردن قدرت برای فرزندش از همان زمان از پزشکان فرانسوی‌اش درخواست کرد تا آنان کاری کنند که حداقل تا دو سال دیگر او زنده بماند؛ و در ادامه همین پروژه بود که او پروژه حزب رستاخیز (به عنوان تنها حزبی که همه مردم ایران باید آن را تأیید



دولت از هاری می‌دانند». در رویکرد این دسته فونکسیون اصلی این سرکوب «استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی بود» چراکه از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ طبقه کارگر ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران تمام قد وارد مبارزه ضد استبدادی با رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی شدند و جنبش خیابانی را در کنار جنبش اعتصابی خود کامل کردند و توانستند در عرصه ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ کارخانه را با خیابان متصل نمایند و توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران اصلی ابرجنبش ضد استبدادی ۵۷ تغییر بدهند. البته در تحلیل این دسته اگر چه سرکوب خونین ۱۷ شهریور باعث استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی شد و باعث گردید تا طبقه کارگر ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران به میدان بیایند و شرایط برای پیوند جنبش اعتصابی با جنبش آکسیونی و اعتراضی خیابانی فراهم شود. در نتیجه همین شرایط وضعیت انقلابی پسا ۱۷ شهریور ۵۷ باعث گردید تا رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت گردد و دنباله‌روی جنبش طبقه کارگری آن در فرایند پسا ۱۷ شهریور و در عرصه وضعیت انقلابی از رهبری خمینی و در ادامه آن قرار گرفتن عکس خمینی در سطح کره ماه همه مولود و سنتز همان استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی تحلیل می‌کنند.

دسته دیگر عامل استحاله جامعه ایران به وضعیت انقلابی در سال ۵۷ «فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد می‌دانند» که بیش از ۴۰۰ نفر از مردم آبادان زنده زنده در آتش سوختند. موقعیت شهر آبادان و حضور محوری کارگران صنعت نفت در آبادان و نقش هژمونی کارگران صنعت نفت در عرصه جنبش کارگری ایران و جایگاه نفت در اقتصاد حاکم و زندگی مردم ایران در نظر این دسته همه بسترهائی بودند تا آتش‌سوزی سینما رکس آبادان عامل استحاله خیزش جامعه ایران به وضعیت انقلابی بشود. هر چند که البته بعداً مشخص شد که افراد آتش‌افروز سینما رکس آبادان به تحریک جریان‌های مذهبی وابسته به روحانیت شهر آبادان عمل کرده بودند.

باری، چه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، چه اصلاحات ناقص

سال ۴۲، چه بحران اقتصادی سال ۵۵ - ۵۶، چه رشد طبقه متوسط شهری، چه بیماری سرطان طحال شاه، چه ورود کارتر در سال ۵۵ به کاخ سفید (و تکیه او و حزب دمکرات آمریکا بر رفرم در کشورهای پیرامونی جهت تثبیت دست‌نشانده‌های سیاسی خودشان) و چه دخالت کشورهای متروپل سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا در نشست گوادلوپ در بی‌طرفی و عدم حمایت ارتش از شاه و حمایت ارتش از خمینی، چه سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷، چه آتش‌سوزی سینما رکس ۲۸ مرداد ۵۷ شهر آبادان به عنوان علل تحول پروسه تکوین و استحاله فرایندهای ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تحلیل نمائیم، خروجی نهائی همه آنها این شد که خمینی در نیمه دوم سال ۵۷ با تکیه بر ۸۰ هزار مسجد و حسینیه و امامزاده و تکیه و مراکز مذهبی و ۱۸ هزار روحانیت داخل کشور ایران بتواند ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را به صورت سنتی تحت رهبری و هژمونی خودش نهادینه و سازماندهی نماید.

در این رابطه بود که او با شعار: «یک ملت و یک رهبر» و «همه با هم» و «حزب فقط حزب‌الله - رهبر فقط روح‌الله» آنچنان هژمونی خود را بر ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تثبیت کرد که او در فرایند پسا ۲۲ بهمن نه تنها توانست به صورت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری جامعه ایران را آنچنان استحاله کند که بخش بزرگی از جامعه رنگین کمان قومی و مذهبی و اجتماعی و سیاسی ایران دیگر امید چندانی به تغییر رو به جلو نداشته باشند؛ و از آن مرحله بود که خمینی توانست گفتمان ولایت فقیه خودش را در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقهائی نهادینه بکند و رویکرد مشروعیت شکست خورده دوران مشروطیت را بازتولید نماید. هر چند که خمینی در فرایند پسانهادینه کردن گفتمان ولایت فقیه خود، از آن گفتمان ولایت فقیه خودش هم عبور کرد و در راستای تبیین و نهادینه کردن قدرت ولایت مطلقه فقهائی خود (که طبق گفته خود او قدرت خدا دارد و می‌تواند در راستای حفظ نظام مطلقه فقهائی حکم به تعطیلی نماز و روزه مسلمانان ایران هم بدهد) گفتمان مصلحت نظام را جایگزین گفتمان ولایت

فقیه کرد و توسط همین جایگزینی گفتمان مصلحت نظام به جای گفتمان ولایت فقیه قبلی خود بود که او توانست:

اولاً با اینکه موضوع فقه «جامعه» نیست و از فقه نمی‌توان «قانون اجتماعی» برای امروز جامعه ایران درآورد، با «جایگزین کردن فقیه دست نشانده و وابسته به خود و قدرت حاکم به جای فقه» در چارچوب «گفتمان مصلحت نظام»، «قوانین حکومتی» را جایگزین «قوانین اجتماعی» مدرن هدایت‌گر جامعه بکند.

ثانیاً برعکس ابرجنش مشروطیت (که مردم برای قانون و آزادی مبارزه می‌کردند و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حتی در زمانیکه رضا شاه مجلس مشروطیت را طویله می‌نامید، مردم ایران دو هدف قانون و آزادی مشروطیت را دنبال می‌کردند) در رژیم مطلقه فقهی نهادینه شده خمینی (آنچنانکه شیخ فضل‌الله نوری می‌گفت: «منحوس‌ترین کلمه برای مردم ایران کلمه آزادی است») و می‌گفت: «طرح کلمه قانون برای نابودی کردن فقه حوزه‌های فقهی می‌باشد») نه تنها «اقتصاد مال خرها» شد و نه تنها آنچنانکه خود خمینی می‌گفت «همه هدف انقلاب ۵۷ پیاده کردن احکام فقهی شد» و از نظر خمینی با پیاده شدن احکام فقهی حوزه کار و رسالت روحانیت تمام شده می‌باشد، از همه مهمتر اینکه خمینی قدرت مطلقه فقهی خود را تقدیم شده از آسمان می‌دانست نه تنفیذ شده از جانب مردم به او و لذا در این رابطه بود که در «دیسکورس خمینی مقبولیت اجتماعی او، مولود مشروعیت آسمانی او بود نه بالعکس» و در همین رابطه بود که او می‌گفت: «اگر همه مردم ایران بگویند آری، اسلام (خود او) بگوید نه، آن نه درست است.»

ثالثاً خمینی با شعار: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» خشن‌ترین چهره اسلام حکومتی در تاریخ بشر را به نمایش گذاشت و همین استراتژی «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» خمینی بود که او در دهه ۶۰ (قبل از صدور اسلام فقهی خود به خارج از کشور توسط جنگ و دخالت در کشورهای منطقه) جهت مقابله با مخالفین رویکرد خود در داخل کشور

این خشونت فاجعه‌آمیز را به کار گرفت؛ و حمام خون در داخل کشور به راه انداخت و در ادامه همین استراتژی جنگ طلبانه او بود که شاهدیم که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهی حاکم صدور انقلاب و حل تضادهای داخلی این رژیم تنها در بستر بحران‌سازی و بحران‌آفرینی و جنگ‌های نیابتی منطقه و ترور و کشتار انجام گرفته است و در شرایطی که طبق گفته دولت روحانی ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیون نفری ایران زیر خط فقر به سر می‌برند و برای تأمین حداقل معیشت زندگی بخور نمیر خود نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای حکومت می‌باشند، این رژیم فاجعه دم از پیروزی در مبارزه با فتنه داخل و خارج خود می‌زند.

رابعاً خمینی توانست در چارچوب دو گفتمان «ولایت فقیه» و «مصلحت نظام» در راستای تثبیت قدرت مطلقه فقهی خود ایده‌های قدرت طلبانه خود را به صورت ایدئولوژی حکومتی درآورد و با بحران‌سازی سیاسی و اقتصادی و نظامی در داخل و خارج از کشور و زندگی در آن بحران‌ها، آزادی و عدالت و قانون و کرامت انسانی در جامعه ایران را در پای ابربحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی ذبح شرعی بکند.

خامساً خمینی توسط تعریف کردن حقوق انسانی و اجتماعی مردم نگون‌بخت ایران در چارچوب احکام دگماتیست تکلیفی و تقلیدی و تعبدی فقهی حوزه‌های فقهی آنچنان عدالت حقوقی و عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی مردم ایران را به چالش کشید که در ۱۷ اسفند ماه سال ۵۷ یعنی ۲۵ روز بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ مردم ایران با اعلام فتوا رسماً اعلام کرد که زنان ایران بدون حجاب نمی‌توانند در ادارات دولتی کار کنند و در ادامه همین رویکرد بود که او نه تنها شکل‌بندی فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و عقیدتی مردم ایران را به چالش کشید، حتی در شکل‌بندی لباس زنان جامعه ایران هم دخالت کرد و انتخاب در لباس و حجاب برای نیمی از جامعه بزرگ ایران امری اجباری و دستوری کرد. ♦

پایان

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

اصول «رنالیسم دینی»

در منظومه معرفتی محمد اقبال

عرفان محمد اقبال بر انسان مختار استوار می‌باشد.

سابعاً آنچه‌آنکه که قبلاً هم مطرح کردیم تفاوت «عرفان اقبال» با عرفان گذشتگان مسلمان قبل از او، «معلول و مدلول دو نوع خداشناسی می‌باشد» آنچه‌آنکه خدای عارفان پیش از اقبال آنچه‌آنکه مولوی می‌گوید:

در کف شیر نر خونخواره‌ایم

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

خدائی جبار و بی تفاوت به وجود بوده است، اما خدای اقبال خدای خالق و نوآور و با اراده و مختار می‌باشد.

باری بدین ترتیب است که ما می‌توانیم دومین رکن رنالیسم دینی محمد اقبال را «پیوند خدا و انسان» بدانیم. لذا در این رابطه است که محمد اقبال در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام که تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام می‌باشد، ص ۲۰۳ - سطر ۱۶ می‌گوید:

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند.»

از آنجائیکه اقبال در بازسازی عرفان و تصوف ۱۴ قرن گذشته مسلمانان به دنبال «انسان مختار به عنوان جانشین خداوند خالق و نوآور و با اراده و مختار بود» لذا اقبال در ابیات فوق به ریشه تکوین انسان باز می‌گردد و می‌گوید: «از جهان قانونمند وجود مجبور، برای اولین بار انسان مختار آفریده شد» و این «اختیار انسان در چهار مشخصه او مادیت پیدا می‌کند که عبارتند از: خودگری یا آفرینندگی و یا خالق بودن انسان و خودنگری و یا مراقبه آزادانه انسان از خودش و خودشکنی یا خودسازی مستمر خودش و بالاخره پرده‌داری که می‌تواند تمام اسرار وجود را (که حافظ در غزل: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمان زدن - ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت / با من راه نشین باده مستانه زدند - به آن اشاره می‌کند) فاش کند.»

ثانیاً در ابیات فوق محمد اقبال تعریفی از انسان ارائه می‌دهد که عبارت است از اینکه «انسان موجودی است که خودش، خودش را می‌شناسد و خودش، خودش را بازسازی می‌کند.»

ثالثاً اقبال در ابیات فوق به این دلیل انسان را معجزه خلقت می‌داند که «انسان موجود مختاری است که از بستر مجبور جهان تکوین پیدا کرده است.»

رابعاً اقبال در اشعار فوق معتقد است که انسان از بدو تکوین در وجود، «عشق» در وجود او هم تکوین پیدا کرده است.

خامساً اقبال در ابیات فوق توسط ترم «پرده‌داری» بر این باور است که «اسراری ستر عفاف ملکوت حافظ که به دست انسان فاش گردیده است، همان اختیار انسان می‌باشد» که از نظر اقبال عرفان مدرن باید بر پایه این اختیار استوار بشود.

سادساً آنچه که از مضمون ابیات فوق محمد اقبال قابل فهم است اینکه «تفاوت عرفان اقبال با عرفان ۱۴ قرن گذشته مسلمانان در این است که محور عرفان گذشتگان (که محمد اقبال عرفان گوسفندی می‌نامد) بر انسان مجبور استوار بوده است، در صورتی که محور



در این گفته، اقبال از نیاز سه گانه مشترک همه انسان‌ها، موضوع «آزادی روحانی فرد» دلالت بر «رابطه بی‌واسطه و مستقیم بین خدا و انسان می‌کند» که بدون تردید از نظر اقبال این رابطه مستقیم بین خدا و انسان بر پایه «خودی» انسان استوار است.

نقطه نوری که نام او خودی است

زیر خاک ما شرار زندگی است

از محبت می‌شود پاینده‌تر

زنده‌تر سوزنده‌تر تابنده‌تر

از محبت اشتغال جوهرش

ارتقای ممکنات مضمورش

کلیات اشعار اقبال - فصل اسرار خودی - ص ۱۴ - سطر ۱۹ به بعد

باری، از همین جا است که بعضی اعتقاد دارند که اصلاً فلسفه اقبال فلسفه «خودی» می‌باشد و بدون فهم جایگاه «خودی» در اندیشه اقبال امکان فهم جوهر و مضمون فلسفه اقبال وجود ندارد. مع الوصف، بدین ترتیب است که خود اقبال در این رابطه داوری می‌کند و می‌گوید:

منکر حق نزد ملاً کافر است

منکر خود نزد من کافرتر است

در این بیت محمد اقبال می‌خواهد بگوید که در اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی «کافر فقهی کسی است که انکار خدا می‌کند، اما در رویکرد من کافر کسی است که خودش را انکار می‌کند» و باز در این رابطه است که محمد اقبال در غزلی دیگر می‌گوید:

زخاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست

جلی دگری در خور تقاضا نیست

بلک جم ندهم مصرع نظیری را

کسی که کشته نه شد از قبیله ما نیست

اگر چه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت

تو دل گرفته نه باشی که عشق تنها نیست

توره‌شناس نه‌ئی و زمقام بی‌خبری

چه نغمه ایست که در بریط سلیمی نیست

نظر بخویش چنان بسته‌ام که جلوه دوست

جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست

بیا که غلغله در شهر دلبران فکنیم

جنون زنده دلان هرزه گرد صحرا نیست

زقید و صید نهنگان حکایتی آور

مگو که زورق ما روشناس دریا نیست

مرید همت آن رهروم که پا نگذاشت

به جاده‌ئی که در و کوه و دشت و دریا نیست

شریک حلقه رندان باده پیما باش

حذر زبیعت پیری که مرد غوغا نیست

برهنه حرف نه گفتن کمال گویائیست

حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست

کلیات اشعار اقبال - می‌باقی - ص ۲۴۹ - سطر اول به بعد

آنچه از ابیات فوق اقبال قابل فهم است اینکه:

اولاً اقبال در این غزل به صراحت می‌گوید: «دوران ارسال پیامبران به پایان رسیده است و ما در مرحله ختم نبوت قرار داریم و دیگر نباید منتظر آمدن پیامبر جدیدی باشیم» بنابراین در چارچوب همین رویکرد به ختم نبوت پیامبران است که اقبال نتیجه‌گیری می‌کند که «لازمه اعتقاد به ختم نبوت پیامبران، اعتقاد به خویش و بازگشت به خودی است». در این رابطه است که محمد اقبال بی‌اندازه در رویکرد و نظریه‌های خود برای موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام اهمیت قائل می‌شود؛ و ختم نبوت پیامبران بستر رشد عقلانیت بشر و عامل تکیه انسان بر خویش می‌داند.

زخاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست

جلی دگری در خور تقاضا نیست

ثانیاً محمد اقبال در ابیات فوق هسته فلسفه و نظریات خودش را در چارچوب تکیه بر «خودی» تعریف می‌کند و در این رابطه می‌گوید: «آنچنان مشغول مراقبه در خود شده‌ام که با اینکه تجلی خداوند تمام هستی را گرفته است من متوجه خودی می‌باشم.»



نظر به خویش چنان بسته‌ام که جلوه دوست

جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست

ثالثاً در ابیات فوق محمد اقبال دوباره به نقد مغرب زمین می‌پردازد و می‌گوید «هر چند که مغرب زمین توسط تکیه بر عقل صرف توانسته‌اند قدرتمند بشوند ولی در این رابطه باید جایگاه عشق در خلاء معنا در مغرب زمین فراموش نکنیم.»

اگرچه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت

تو دل گرفته نه باشی که عشق تنها نیست

رابعاً در ابیات فوق محمد اقبال در چارچوب رویکرد نظری و عملی خود توسط پروژه بازسازی عملی و نظری و حرکت دو مؤلفه‌ای نظری و عملی‌اش تلاش می‌کند که عرصه مبارزه مسلمانان را از جنگ‌های داخلی و تضادهای بیهوده و فلج‌کننده جوامع مسلمین، به سمت دشمن بزرگ خارجی که همان امپریالیسم جهانی و نظام سرمایه‌داری بین‌المللی می‌باشد، هدایت نماید؛ که البته این مهم در ابیات فوق به این صورت مطرح می‌کند: «باید در اندیشه صید نهنگان دریا باشیم و نگوئیم که برای صید نهنگان کشتی ما توان سیر در دریا ندارد.»

زقید و صید نهنگان حکایتی آور

مگو که زورق ما روشناس دریا نیست

خامساً در ابیات فوق محمد اقبال به جوامع مسلمان در قرن بیستم هشدار می‌دهد که «مسیر مبارزه رهایی‌بخش مسیری سخت و صعب می‌باشد» و بدین ترتیب رهبری جنبش‌های رهایی‌بخش مسلمانان باید انسان‌های انقلابی باشند نه مردان ارتجاعی و عاقبت‌طلب و غیر انقلابی. لذا در ابیات فوق محمد اقبال مسلمانان را تشویق می‌کند که «دنباله‌رو رهبران انقلابی جهت تغییر اجتماعی و سیاسی خود باشند و از رهبران عاقبت‌طلب در این عرصه دوری کنند». البته در این ابیات این مهم محمد اقبال با نقد رویکرد حافظی که می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مطرح می‌کند و می‌گوید:

مرید همت آن رهروم که پا نگذاشت

به جاده‌ئی که در و کوه و دشت و دریا نیست

شریک حلقه رندان باده‌پیما باش

حذر زبیعت پیری که مرد غوغا نیست

و باز در همین رابطه است که محمد اقبال در غزلی دیگر آرزوی خودش در قرن بیستم و در شرایطی که (تنها توسط جنگ اول بین‌الملل بیش از ۴۰ میلیون نفر توسط این جنگ امپریالیستی کشته شدند و کشتار و ویرانی این جنگ به تنهای از مجموع جنگ‌های ویرانگر تاریخ بشر بیشتر بوده است) استعمار امپریالیستی تمامی جوامع مسلمان را زمین‌گیر کرده بود و نظام سرمایه‌داری جهانی جوامع مسلمان را به استثمار سه‌گانه ملت از ملت، طبقه از طبقه و فرد از فرد گرفتار کرده بود، مطرح می‌کند و می‌گوید:

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست

با من بیا که مسلک شبیرم آرزوست

از بهر آشیانه خس اندوزیم نگر

باز این نگر که شعله درگیرم آرزوست

گفتند لب به بند و زاسرار ما مگو

گفتم که خیر نعره تکبیرم آرزوست

گفتند هر چه در دلت آید زما بخواه

گفتم که بی‌حجابی تقدیرم آرزوست

از روزگار خویش ندانم جز این قدر

خواهم زیاد و تعبیرم آرزوست

کو آن نگاه باز که اول دلم ربود

عمرت دراز باد همان تیرم آرزوست

کلیات اشعار محمد اقبال - می‌باقی - ص ۲۴۸ - سطر ۷ به بعد

ادامه دارد

«ما» چه می‌گوئیم؟

منهای فقاقت شریعتی (که همان اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد) در جامعه بزرگ و رنگین کمان جنسیتی و قومی و مذهبی و فرهنگی و سیاسی و زبانی و غیره ایران مادیت پیدا نکند، زن ایرانی نمی‌تواند به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی دست پیدا کند، با همه این احوال بر این باوریم که مناسبات سرمایه‌داری حاکم علاوه بر اینکه بستر ساز بهره‌کشی مضاعف زنان ایران می‌باشد مهم‌تر از همه اینکه، مناسبات سرمایه‌داری حاکم باعث شده است که «زن ایرانی را به صورت یک کالا در خدمت قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکم قرار بدهد».

لذا تا زمانی که با نفی این مناسبات غارت‌گر و رانتی و نفتی و خصولتی و دولتی «از زن ایرانی کالازدائی نشود» امکان رهائی زن ایرانی از تبعیضات تحمیلی حقوقی و مدنی و اجتماعی و قضائی و اقتصادی و سیاسی وجود ندارد.

یادمان باشد که در دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم در مصاحبه با اوریانا فالاچی در تحلیل خودش از زن ایرانی، مدلی و تحلیلی ارتجاعی‌تر از خمینی از زن ایرانی عرضه کرد. بدین خاطر

ساده‌ساز فراموش نکنیم که برعکس جنبش زنان ایران (که در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقاقتی حاکم جنبش رهائی‌بخش خودشان را از جنبش کسب حقوق اجتماعی و حقوق مدنی آغاز کردند و هنوز هم گرفتار همین مرحله هستند) جنبش زنان در جامعه مغرب زمین در راستای جنبش رهائی‌بخش خود از جنبش ضد بهره‌کشی آغاز کردند و همین انتخاب جنبش ضد بهره‌کشی در مغرب زمین توسط جنبش زنان آن سرزمین باعث گردید تا علاوه بر اینکه شرایط برای رهائی زنان مغرب زمین از بهره‌کشی مضاعف نظام سرمایه‌داری فراهم بشود، این رویکرد و تاکتیک جنبش زنان مغرب زمین باعث جذب حمایت اکثریت عظیم کارگران و پرولتاریای صنعتی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری شد؛ که البته جذب حمایت زحمتکشان کشورهای متروپل سرمایه‌داری از قرن نوزدهم (توسط جنبش زنان مغرب زمین) شرایط برای اعتلای جنبش زنان و دستیابی جنبش زنان مغرب زمین به مطالبات و خواسته‌های خود فراهم ساخت؛ و در ادامه همین موفقیت پی در پی جنبش زنان مغرب زمین بود که جنبش زنان توانستند نه تنها به خواسته صنفی و اقتصادی و ضد بهره‌کشان خود دست پیدا کنند، بلکه مهم‌تر از همه اینکه توانستند به خواسته‌های تاریخی و مدنی و اجتماعی و سیاسی خود در عرصه مسیر رهائی‌بخش دست پیدا کنند.

فراموش نکنیم که تا دهه سوم قرن بیستم زنان مغرب زمین حتی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و تعیین سرنوشت سیاسی خودشان را هم نداشتند، بنابراین در این رابطه است که مسیر رهائی جنبش زنان اروپا می‌تواند به عنوان یک مدل و تجربه تاریخی در برابر جنبش زنان ایران قرار بگیرد تا در راستای تعیین استراتژی و تاکتیک‌های خود در این شرایط به این واقعیت و حقیقت برسند که در جامعه ایران «بدون تغییر مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری جنبش زنان ایران نمی‌تواند حتی به خواسته‌های مدنی و اجتماعی خود دست پیدا کند». هر چند که ما بر این امر واقفیم که علاوه بر اینکه نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران یک نظام غیر متعارف غارت‌گرانه و رانتی و خصولتی و دولتی و نفتی می‌باشد و به این موضوع آگاهیم که ریشه اسارت مضاعف و تبعیض حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی زنان ایران، در رویکرد زن‌ستیزانه اسلام فقاقتی و اسلام روایتی نهفته می‌باشد و تا زمانی که رویکرد اسلام



در این چارچوب است که ما می‌گوئیم استراتژی مبارزه رهایی‌بخش جنبش زنان ایران مانند جنبش زنان اروپا باید از مسیر مبارزه با کالائی شدن زن ایرانی در مناسبات سرمایه‌داری حاکم عبور کند.

ما می‌گوئیم جنبش رهایی‌بخش زنان ایران در عرصه استراتژی کالازدائی و ضد بهره‌کشی خود توسط همبستگی و پیوستگی با شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویان و غیره بهتر می‌تواند حتی جنبش ضد تبعیض حقوق مدنی و حقوق اجتماعی خود را دنبال کند و به دستاوردهائی برسد.

ما می‌گوئیم «جنبش کالازدائی کردن نظام سرمایه‌داری حاکم» در شاخه‌های مختلف مبارزه با «کالائی شدن نیروی کار» و مبارزه با «کالائی شدن آموزش» و مبارزه با «کالائی شدن بهداشت و مسکن» و غیره می‌تواند شرایط برای همزمنی جنبش زنان ایران بر جنبش مطالباتی صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی امروز جامعه ایران فراهم بکند، چرا که کالازدائی از نیروی کار و آموزش و بهداشت و مسکن تنها شعار محوری است که تمامی شاخه‌های جنبش مطالباتی را به هم پیوند می‌دهد.

ما می‌گوئیم جنبش زنان ایران برای دستیابی به مطالبات خود اگر تمامی آیتم‌های مطالباتی خود را در پیوند با هم دنبال نمایند و به صورت مکانیکی نخواهند خواسته‌های خود را مطرح کنند، این امر باعث می‌گردد تا جنبش زنان ایران جهت رهایی از وضعیت تدافعی فعلی و دستیابی به مطالبات حداقلی و حداکثری به این واقعیت برسند که در پله اول در جامعه ایران باید مناسبات سرمایه‌داری حاکم را به چالش بکشند چراکه بر این باوریم که در شرایط فعلی که ابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی، کشتی رژیم مطلقه فقهاتی را به گل

نشانده است، بدون تردید به چالش کشیده کشیدن ساختاری مناسبات سرمایه‌داری غارت‌گرانه و رانتی و نفتی و خصولتی و دولتی حاکم، علاوه بر اینکه می‌تواند اسلام ولایتی حاکم را به چالش بکشد، توانائی به چالش کشیدن اسلام دگماتیست هزار ساله فقهاتی و روایتی حوزه‌های فقهی را هم دارد. پر واضح است که به موازات تغییر ساختاری مناسبات سرمایه‌داری موجود و کالازدائی از نیروی کار و از زن ایرانی و از آموزش و بهداشت و مسکن و غیره، شرایط برای دستیابی به مطالبات مدنی و اجتماعی و صنفی و اقتصادی و سیاسی زنان ایران فراهم می‌شود.

۱۳ - در خصوص «جوهر سوسیالیسم» در رویکرد ما در قالب مدل دموکراسی سوسیالیستی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری برنشتاینی) یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی (که همان «زر و زور و تزویر» مورد اعتقاد معلم کبیرمان شریعتی می‌باشد) ما می‌گوئیم، سوسیالیسم در این مدل برعکس «سوسیالیسم کلاسیک» نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و «سوسیالیسم دولتی» قرن بیستم که از «لغو مالکیت خصوصی شروع می‌شد» در مدل دموکراسی سوسیالیستی، «سوسیالیسم از فرایند کنترل اجتماعی سرمایه آغاز می‌شود». یادمان باشد که دموکراسی سوسیالیستی در دیسکورس ما در چارچوب اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی قابل تعریف است؛ بنابراین همین «اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای» شرایط برای تکوین «سوسیالیسم انتخابی» (نه سوسیالیسم زائیده جبر ابزار تولید کارل مارکسی) توسط «کنترل اجتماعی سرمایه» در جامعه بزرگ ایران فراهم می‌سازد.

قابل ذکر است که برای انجام «لغو مالکیت خصوصی» (توسط پرولتاریای صنعتی در عرصه تئوری و نظری بود که نظریه‌پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه



دوم قرن بیستم و در رأس آنها) کارل مارکس از زمان نوشتن کتاب «نقد برنامه گوتا» تا پایان عمر خود برای ۱۱ بار دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان «شکل دولت» جهت خلع ید مالکیت خصوصی از بورژوازی حاکم مطرح کرد؛ و در سوسیالیسم دولتی که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه شکل گرفت در کنگره دوم سوسیال دموکرات‌های روسیه، پلخانیف با حمایت لنین، دیکتاتوری پرولتاریای مطرح شده کارل مارکس (جهت خلع ید بورژوازی از مالکیت خصوصی سرمایه‌های شهر و روستا در روسیه) به عنوان شکل دولت در روسیه پسا انقلاب اکتبر پیشنهاد کرد و به تصویب رسانید.

عنایت داشته باشید که در رویکرد کارل مارکس «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان شکل دولت توسط حاکمیت جنبش پرولتار بر دستگاه دولت پس از متلاشی کردن ماشین دولت بورژوازی تکوین پیدا می‌کند، در صورتی که در رویکرد پلخانیف و لنین در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات‌های روسیه، در چارچوب تئوری حزب طراز نوین لنین این دیکتاتوری پرولتاریا می‌بایست توسط حزب کمونیست (خارج از طبقه کارگر که خود را نماینده طبقه کارگر می‌داند) به عنوان ماشین دولتی تکوین پیدا کند؛ و طبعاً آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت اولین وظیفه ماشین دولت دیکتاتوری پرولتاریا «لغو مالکیت خصوصی بر سرمایه‌ها می‌باشد» به خاطر همین اولویت لغو مالکیت خصوصی در وظایف دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود که کارل مارکس معتقد است که: «بدون انقلاب پرولتری امکان لغو مالکیت خصوصی وجود ندارد» و باز در همین رابطه بود که چه در رویکرد سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا (انترناسیونال اول) و چه در رویکرد سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم (انترناسیونال سوم) کسب قدرت سیاسی در چارچوب انقلاب سوسیالیستی جهت نابود کردن مناسبات سرمایه‌داری مرحله اول محوری استراتژی

تمامی سوسیالیست‌های انترناسیونال اول و سوم بود؛ و البته در این رویکرد که بر محور «لغو مالکیت خصوصی» به عنوان اولین گام جهت نابود کردن مناسبات سرمایه‌داری استوار می‌باشد (آنچنانکه در تمامی انقلابات سوسیالیستی دولتی قرن بیستم که همگی متأثر از انقلاب اکتبر روسیه و رویکرد لنینیستی بودند، شاهد بودیم) علاوه بر اینکه این امر باعث ظهور جنگ‌های داخلی در این کشورها و در رأس آنها شوروی سابق شد و با توجه به اینکه دولت تک حزبی طراز نوین کمونیستی لغو مالکیت خصوصی به جانشینی از شوراهای زحمتکشان تکوین از پائین جامعه به انجام می‌رسانید، همین امر باعث گردید تا نطفه دولت به صورت یک هیولای بوروکراسی در این کشورها و در رأس آنها در شوروی سابق ظاهر بشود؛ که به قول آنتونیو گرامشی: «از آنجائیکه هسته سخت این هیولای بوروکراسی، حزب واحد کمونیست حاکم بود همین پیوند بین حزب واحد کمونیست با دولت بستر ساز ظهور هیولای دولت فاشیستی در شوروی در دوران استالین گردید»؛ که البته آنچنانکه که در دهه آخر قرن بیستم شاهد بودیم همین ماشین دولت فاشیستی باعث فروپاشی سوسیالیسم دولتی قرن بیستم در جهان گردید.

ما می‌گوئیم «سوسیالیسم» در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد ما (به جای اینکه از لغو مالکیت خصوصی توسط ماشین دولت و دیکتاتوری پرولتاریا و کسب قدرت سیاسی شروع بکند) از «کنترل اجتماعی سرمایه» (در جامعه توسط جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل دینامیک تکوین یافته از پائین) آغاز می‌نمایند؛ و در چارچوب همین «کنترل اجتماعی سرمایه» در جامعه است که دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی می‌تواند به عنوان آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری مطرح بشود. طبیعی است که مدل «تکوین سوسیالیسم انتخابی از

طریق کنترل اجتماعی سرمایه» در مقایسه با «مدل تکوین سوسیالیسم از طریق لغو مالکیت خصوصی توسط دیکتاتوری پرولتاریا»:

اولاً در این رویکرد از آنجائیکه «کنترل اجتماعی بر سرمایه» در جامعه (به جای «ماشین دولت و دیکتاتوری پرولتاریا») توسط خود نهادهای اجتماعی تکوین یافته از پائین در اشکال مختلف سندیکاها و اتحادیه‌ها و شوراها و غیره انجام می‌گیرد. با عنایت به اینکه انجام کنترل اجتماعی سرمایه توسط پروسس دموکراتیزه شدن جامعه از پائین به انجام می‌رسد (نه به صورت یک پروژه و یک نسخه از پیش مشخص شده از طریق تزریق از بالا آنچنانکه در قرن بیستم شاهد بودیم) همین امر باعث می‌گردد که در «مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» انجام این پروسس دموکراتیزه کردن نیازمند به کسب قدرت سیاسی از بالا و رویکرد آنتاگونیستی نباشد، چراکه آنچنانکه در قرن بیستم تجربه گردید، هم استراتژی کسب قدرت سیاسی و هم جایگزین شدن رویکرد تک حزبی، حزب طراز نوین لینن و هم رویکرد آنتاگونیستی باعث می‌گردد تا اولین قتل این استراتژی خود دموکراسی سه مؤلفه‌ای باشد.

پر واضح است که عدم تکوین دموکراسی در کشورهای مدعی سوسیالیستی قرن بیستم مولود همین رویکرد انحرافی «حزب - دولت» و عمده کردن «لغومالکیت خصوصی» به عنوان اولین منزل حرکت دولت جدید بود. فراموش نکنیم که همین انحراف سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم باعث گردید که تمامی دموکراسی‌های موجود در جهان در کشورهای دارای مناسبات سرمایه‌داری ظهور بکنند؛ و آنچنان این قصه جدی شد که نظریه پردازان سرمایه‌داری جهانی از بعد از فروپاشی نظام سوسیالیست دولتی قرن بیستم، شعار پیوند ناگسستنی بین لیبرالیسم اقتصادی با لیبرالیسم سیاسی سر دادند و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری قرن بیستم کشورهای

متروپل سرمایه‌داری را به عنوان پایان تاریخ اندیشه بشری مطرح کردند.

ثانیاً در مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط «کنترل اجتماعی سرمایه» (برعکس مدل لغو مالکیت خصوصی سرمایه) آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در درس ۱۳ اسلام‌شناسی ارشاد تبیین می‌کند «سرمایه‌های مولود ماشین صنعتی و ابزار تولید بیش از آنکه متعلق به طبقه خاصی از جامعه باشد، متعلق به کل جامعه است» و لذا به همین دلیل «مدل کنترل اجتماعی سرمایه» توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، در اشکال نهادینه شده سندیکاها و اتحادیه‌ها و شوراها می‌تواند خود «فرایندی از پروسس دموکراتیزه کردن جامعه در راستای تحقق مدل دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت توسط نهادهای دموکراتیک تکوین یافته از پائین بشود»؛ و لذا بدین ترتیب است که برعکس رویکرد سوسیالیسم کلاسیک و سوسیالیسم دولتی قرن بیستم، دیگر مدل «کنترل اجتماعی سرمایه» نه تنها باعث قربانی شدن دموکراسی در پای سوسیالیسم نمی‌شود، بلکه برعکس خود سوسیالیزه شدن جامعه عامل تعمیق دموکراسی به عنوان یک پرو سه و به عنوان یک نظام اجتماعی (نه نظام صرف سیاسی) در جامعه می‌گردد. ♦

ادامه دارد

استحاله

«انسان در خود» به «انسان برای خود»

باری، به این ترتیب است که اقبال در عبارات فوق برای «عبادات» (محصول تجربه دینی پیامبر اسلام) روحیه اجتماعی قائل است. یادمان باشد که اقبال در چارچوب منظومه معرفتی خودش، هرگز برای «عبادات صوفیانه روحیه اجتماعی و دیگرسازی و فرهنگ‌سازی و هویت‌سازی قائل نیست». مع الوصف، بدین ترتیب است که در رویکرد محمد اقبال «تمامی اشکال و صورت‌های عبادات و مناسک اسلامی از نماز و روزه تا حج و تمدن‌سازی و جامعه‌سازی و فرهنگ‌سازی و انسان‌سازی و حتی شب قدر ذکر شده در سوره قدر قرآن مراتب وجودی بوده است که از معراج وجودی و اگزستانسی پیامبر اسلام حاصل شده است» و بنابراین در این رابطه است که در چارچوب رویکرد محمد اقبال «انجام عبادات اعم از نماز و روزه و حج، تجربه وجودی و یا تجربه دینی مسلمانان، در چارچوب آنچه که پیامبر اسلام (در بستر تجربه عمودی یا معراجی و تجربه افقی یا اسرائی) کرده است، می‌باشد» به عبارت دیگر «انجام عبادات برای محمد اقبال تمرین آنچه که پیامبر کرده است، می‌باشد.»

آبروی ما زنام مصطفی است
کعبه را بیت الحرم کاشانه‌اش
کاسب افزایش از ذاتش ابد
تاج کسری زیر پای امتش
قوم و آئین و حکومت آفرید
تا به تخت خسروی خوابید قوم
دیده او اشکبار اندر نماز
قاطع نسل سلاطین تیغ او
مسند اقوام پیشین در نورد
همچو او بطن ام گیتی نژاد
با غلام خویش بر یک خوان نشست
دختر سردار طی آمد اسیر
چادر خود پیش روی او کشید
پیش اقوام جهان بی‌چادریم
در جهان هم پرده‌دار ماست او
آن بیاران این باعدا رحمتی
مکه را پیغام لاثرب داد
آتش او این خس و خاشاک سوخت
اوست جان این نظام و او یکی‌ست
نعره بی‌باکانه زد افشا شدیم
می‌تپد صد نغمه در آغوش من
خشک چوبی در فراق او گریست
طورها بالذ زگرد راه او
صبح من از آفتاب سینه‌اش
ای خنک شهری که آنجا دلبر است
جمله عالم بندگان و خواجه اوست

در دل مسلم مقام مصطفی است
طور موجی از غبار خانه‌اش
کمتر از آنی زاوقاتش ابد
بوریا نمون خواب راحتش
در شبستان حرا خلوت گزید
ماند شبها چشم او محروم نوم
وقت هیجا تیغ او آهن گداز
در دعای نصرت آمین تیغ او
در جهان آئین نو آغاز کرد
از کلید دین در دنیا گشاد
در نگاه او یکی بالا و پست
در مصافی پیش آن گردون سریر
دخترک را چون نبی بی‌پرده دید
ما از آن خاتون طی عریان‌تریم
روز محشر اعتبار ماست او
لطف و قهر او سرا پا رحمتی
آن که بر اعدا در رحمت گشاد
امتیازات نسب را پاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکی‌ست
سرمنکون دل او ما بدیم
شور عشقش در نی خاموش من
من چه گویم از تو لایش که چیست
هستی مسلم جلی گاه او
پیکرم را آفرید آئینه‌اش
خاک یثرب از دو عالم خوشتر است
نسخه کونین را دیباچه اوست

کلیات اشعار اقبال لاهوری - فصل اسرار خودی - ص ۱۵ - سطر ۱۳ به بعد

پر پیداست که با این رویکرد می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تنها «عباداتی برای محمد اقبال عبادات دینی و اسلامی می‌باشد که آن عبادات تمرین تجربه وجودی پیامبر اسلام بوده باشد». باری، در این رابطه است که برای اقبال «عبادات غیر پیامبرانه برای مسلمانان، حداکثر از هویت‌سازی اجتماعی برخوردار می‌باشد، نه تجربه انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه و فرهنگ‌سازانه» بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اقبال و شریعتی به «عبادات از طریق دین و توسط تجربه دینی و تمرین تجربه دینی پیامبر اسلام اعتقاد دارند، نه عبادات سنتز تجربه فردی و عارفانه و صوفیانه امثال مولوی» لذا به همین دلیل است که معلم کبیرمان شریعتی در وصف مولوی می‌گوید: «با همه ارزشی که برای مولوی در عرصه تمامی وجودی فردی قائلم، اما در عرصه اجتماعی و جامعه‌سازانه، اندیشه‌های مولوی را سم مهلک برای بشر امروز می‌دانم»، آنچنانکه محمد اقبال منظومه معرفتی حافظ را برای بشر امروز سم مهلک می‌داند.

فراموش نکنیم که هم شریعتی و هم اقبال به «نماز و روزه و حج به عنوان تجربه فردی و اجتماعی انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه و فرهنگ‌سازانه، از طریق دین و اسلام تطبیقی بازسازی شده اعتقاد دارند» نه از طریق «تجربه عارفانه مولوی و یا حافظ و غیره». اقبال و شریعتی «تجربه عارفانه مولوی و دیگر عرفا در قالب تجربه دینی پیامبر اسلام فهم می‌نمایند نه (مانند حسین حاجی فرج دباغ معروف به عبدالکریم سورش و محمد مجتهدی شبستری و مصطفی ملکیان) تجربه دینی پیامبر اسلام را در قالب تجربه باطنی عرفا فهم می‌کردند» و یا به عبارت دیگر «به جای اینکه پیامبر اسلام را در آئینه مولوی فهم کنند (شریعتی و اقبال) مولوی را در آئینه پیامبر اسلام فهم می‌کردند» که البته این دو رویکرد از فرش تا عرش متفاوت از هم می‌باشند.

به هر حال تنها در چارچوب «رویکرد تجربه دینی» (نه

تجربه عارفانه و صوفیانه) اقبال و شریعتی به عبادات است که علاوه بر اینکه «عبادات می‌توانند روحیه جمعی و پراکسیس انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه و فرهنگ‌سازانه داشته باشند، در عرصه معراج عمودی وجودی و اگزستانسی، عبادات و از جمله روزه می‌تواند انسان در خود را، به انسان برای خود تغییر بدهد». همان است‌حاله‌ای که قرآن در آیه ۱۱ سوره رعد مکانیزم آن را مطرح می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - خداوند وضعیت جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خود آن جامعه از درون وضعیت خود را تغییر بدهند» مطابق این آیه قرآن:

اولاً «تغییر انفسی» (در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام) برای «تغییر آفاقی» می‌باشد نه بالعکس.

ثانیاً «تغییر انفسی» و «تغییر آفاقی» در رویکرد قرآن یک «تغییر دیالکتیکی» می‌باشند که در چارچوب این تغییر دیالکتیکی، دو تغییر انفسی و آفاقی، «علاوه بر کنش فردی و اجتماعی در پیوند با یکدیگر، همدیگر را کامل‌تر از آنچه که هستند می‌کنند.» ثالثاً «تغییر آفاقی» همان تغییر برونی (سیاسی و اقتصادی و اجتماعی) می‌باشد، برعکس «تغییر انفسی» که همان تغییر درونی و معراجی برای فرد و تغییر درونی فرهنگی و اسرایی برای جامعه می‌باشند» که در هر دو صورت «آیه فوق این موضوع را فرموله می‌کند که هر گونه تغییر برونی آفاقی، در گرو تغییر درونی انفسی (هم در فرد و هم در جامعه) می‌باشد.»

رابعاً آنچنانکه محمد اقبال در عبارات فوق مطرح می‌کند «تغییرات انفسی باید در سه عرصه باورها و احساسات و اراده‌ها صورت بگیرد» که این مهم تنها در چارچوب «تجربه دینی ممکن می‌باشد، نه تجربه صرف صوفیانه و عارفانه» و از این جا است که «عابد تطبیقی می‌تواند در بستر عبادت، روزه، انسان در خود را بدل به انسان برای خود بکند» چراکه در رویکرد محمد اقبال و شریعتی «انسان برعکس آنچه که ارسطو می‌گوید ذات ندارد، بلکه به جای

ذات تاریخ دارد» و مع الوصف، بدین ترتیب است که «همین انسان تاریخ‌دار می‌تواند در کادر عبادات و از جمله روزه شرایط برای پراکسیس وجودی جهت تکامل وجودی خود فراهم کند» و همین «پراکسیس انسان تاریخ‌دار» (نه انسان ذات‌دار ارسطویی) اقبال و شریعتی است که باعث می‌گردد تا «عابد تطبیقی در بستر روزه، با تغییر انسان تماشاگر به انسان بازی‌گر، انسان در خود را بدل به انسان برای خود بکند» با همان توصیفی که قرآن در آیه ۱۹۰ سوره آل عمران مطرح می‌کند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - همانا در خلقت آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی است برای صاحبان خرد - آنهایی که چه در حالت ایستاده و چه در حالت نشسته با عبادت خود به تفکر در وجود می‌پردازند و به این نتیجه می‌رسند که هستی بر باطل آفریده نشده است» (سوره آل عمران - آیه ۱۹۰ و ۱۹۱).

مطابق این آیه قرآن، آنچنانکه محمد اقبال در عبارت فوق مطرح کرده است: «عبادت خواه فردی باشد و خواه اجتماعی (اگر به صورت تطبیقی توسط عابد انجام بگیرد) تجلی اشتیاق درونی است برای دریافت جوابی در سکوت هراسناک جهان» که «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»، بنابراین تا زمانی که از «انسان ذات‌گرای ارسطویی به انسان تاریخ‌دار قرآن و اقبال و شریعتی تکیه نکنیم و تا زمانی که از انسان تماشاگر صرف ارسطو، به انسان بازی‌گر قرآن و اقبال و شریعتی روی نیاوریم، روزه، رمضان (قرآن و پیامبر اسلام) نمی‌تواند انسان در خود را به انسان برای خود (آنچنانکه قرآن این تحول و استحاله در سوره قدر را به صورت قدر مطرح می‌کند) استحاله وجود دهد.»

یادمان باشد که بزرگترین کشف پیامبر اسلام در دهه ماه آخر رمضان پانزدهمین سال فاز حرائی‌اش در غار

حراء این بود که «جهان معنا دارد و جهان خالی از معنا نیست و خداوند معنای جهان است، همان خداوند که اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ می‌باشد» و همچنین پیامبر اسلام کشف کرد که «انسان هم خالی از معنا نمی‌باشد و مانند جهان معنا و هدف دارند.»

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ - و چون پروردگارت به ملائکه گفت که من می‌خواهم در زمین جانشینی برای خود بیافرینم، ملائکه به خداوند گفتند آیا تو می‌خواهی مخلوقی بیافرینی در زمین که تباهی کند و خون‌ها بریزد؟ با اینکه ما ملائکه تو را به پاکی ستایش می‌کنیم. خداوند در پاسخ به این سؤال ملائکه گفت که من چیزهایی در باب این جانشین خود می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ و در آنجا بود که خداوند پس از اینکه همه نام‌ها را به آدم آموخت آن نام‌ها را بر ملائکه عرضه کرد؛ و خطاب به ملائکه گفت: اگر راست می‌گوئید مرا از نام‌ها خیر دهید، ملائکه در پاسخ به خداوند گفتند: که تو را تنزیه می‌کنیم و ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نداریم. چراکه دانای فرزانه تویی. سپس خداوند خطاب به آدم گفت: با نام‌ها ملائکه را آگاه کن؛ و از بعد از این بود که خداوند باز خطاب به ملائکه گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم» (سوره بقره - آیات ۳۰ - ۳۳). ♦

ادامه دارد

«قاعده» یا «استثناء»؟

رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی و جنبش حق‌طلبانه امام حسین سه ضلع مثلثی می‌باشند که در راستای مادیت بخشیدن انسانی و اجتماعی دو اصل توحید و عدالت برای همیشه حرکت کنند. یادمان باشد که ب‌اعتنا شکست جنبش اصلاح‌گرایانه امام علی و جنبش حق‌طلبانه امام حسین در قرن اول هجری شرایط برای نهادینه شدن تجزیه اسلام تاریخی و جامعه مسلمان و در نتیجه انحطاط اسلام و مسلمین در طول ۱۴ قرن گذشته فراهم گردید هر چند که در قرنهای آغازین تا قرن پنجم به علت فتوحات نظامی و گسترش جوامع مسلمین در غرب تا شرق عالم و پیوند فرهنگ مسلمانان با فرهنگ‌های جوامع بزرگ و متمدن جهان آن روز مسلمانان نمی‌توانستند در جوامع خود که از حق و عدالت تهی بود انحطاط خود را احساس کنند ولی بدون تردید از زمانیکه گرد و غبار فتوحات مسلمانان خاموش شد انحطاط خزننده جوامع مسلمان آشکار گردید و گرچه از قرن پنجم این انحطاط توسط افرادی مانند امام محمد غزالی مطرح گردید و در

اما دو خصیصه ایجابی جنبش حق‌طلبانه عاشورای حسین عبارتند از اینکه:

۱- این جنبش آنچنانکه امام حسین در وصیت‌نامه‌اش به برادرش محمد حنفیه نوشته است، در راستای اصلاح‌گری اجتماعی جوامع مسلمین بوده است «إِنِّي لَمُ أَخْرَجُ أَشْرَاءً، وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا، وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي، أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَاسِيرِ بَسِيرَةِ جَدِي وَابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ» (مقتل الحسین - ص ۱۵۶) نه کسب قدرت سیاسی.

۲- آنچنانکه در انتهای وصیت‌نامه امام حسین به محمد بن حنفیه دیدیم، امام حسین حرکت خودش و جنبش حق‌طلبانه عاشورا را در ادامه جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی می‌داند و اسیر بسیره جدی و ابی» می‌داند بنابراین جنبش حق‌طلبانه امام حسین که با شعار: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ...» - ای مردم، آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل رویگردان نیستند، در چنین شرایطی مرگ برای مؤمن در مبارزه با باطل و کسب حق لقاء پروردگار می‌باشد» به تاریخ معرفی شده است، زمانی می‌تواند به عنوان جنبش قاعده در حرکت عدالت‌خواهانه شیعه علی مطرح شود که در ادامه جنبش عدالت‌خواهانه امام علی با شعار: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ صَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلَ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضِيقُ» - سوگند به خدا اموال مردم را پس می‌گیرم اگر چه در مهریه زنان‌شان رفته باشد چرا که در عدالت گشایشی است و کسی که برای او عدالت تنگ باشد، ستم برای او تنگ‌تر خواهد بود» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵).

همچنین جنبش حق‌طلبانه عاشورای حسین زمانی می‌تواند برای انسان‌ها به عنوان یک قاعده مطرح شود که در ادامه جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام با شعار: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد. در این

قرن هشتم توسط عبدالرحمان بن خلدون تونسوی در مقایسه با رنسانس اروپا که از قرن چهاردهم میلادی شروع شد بود در اواخر کتاب «مقدمه تاریخ» خود آژیر خطر این انحطاط به صدا درآمده بود ولی به صورت مشخص از قرن هیجدهم با انحطاط تمدنی و نظامی سه امپراطوری بزرگ مسلمانان یعنی امپراطوری عثمانی و امپراطوری صفوی و امپراطوری گورکانی در هندوستان و اشغال مصر توسط ناپلئون شرایطی فراهم گردید تا جوامع مسلمان به خود بیایند و نسبت به انحطاط تمدنی و انحطاط اجتماعی و انحطاط سیاسی و انحطاط اقتصادی خود، خودآگاهی پیدا کنند و به موازات این خودآگاهی بود که جنبش انحطاطزدائی از قرن هیجدهم در جوامع مسلمان روند رو به اعتلایی پیدا کرد و البته در قرن نوزدهم هم با ظهور سیدجمال الدین اسدآبادی جنبش انحطاطزدائی در جوامع مسلمان صورتی فراگیر و همه جانبه پیدا کرد ولی از آنجائیکه سیدجمال هر چند در تشخیص بیماری و آفت جوامع مسلمان درست عمل کرد و انحطاط جوامع مسلمان را به عنوان آفت اصلی این جوامع مطرح کرد اما با همه این احوال سیدجمال در تجویز نسخه برای این بیماری دچار اشتباه گردید چراکه سیدجمال راه نجات از انحطاط تمدنی مسلمانان در تکیه بر سلاطین مقتدر، عساکر جرار و روحانیت جلیل می‌دید. آنچنانکه خود او در مقالات جمالیه تحت عنوان چرا مسلمین ضعیف شدند؟ می‌گوید: «تمام ملوک روی زمین از نام اجداد گرامی ما بر خود می‌لرزیدند و در حضورشان تخاذل و فروتنی می‌کردند و از رم و فرنگ اسیر می‌آوردیم، از حبشه غلام و کنیز می‌گرفتیم، بتان هند را سرنگون می‌کردیم، بتخانه‌ها را خراب می‌کردیم، علمای جلیل، سلاطین مقتدر، عساکر جرار داشتیم، صاحب ثروت و مکنت بودیم، به اجانب محتاج نبودیم، لوازم زندگانی را خود فراهم می‌کردیم، به یک کلمه جامعه همه اسباب پاک را صحیح و تمام نعمت‌های خداوندی را در وجه اکمل داشتیم. لکن جملگی از

دستمان به در رفت و در عوض فقر و پریشانی، ذلت و نکبت، احتیاج و مسکنت، بندگی و عبودیت در ما پیدا شد.»

باری، بدین ترتیب بود که سیدجمال جنبش انحطاطزدائی در جوامع مسلمین به صورت همزمان و فراگیر از سرگرفت ولی متأسفانه از آنجائیکه سیدجمال می‌خواست جنبش انحطاطزدائی در جوامع مسلمان از بالا و توسط سه قدرت عساکر جرار و سلاطین مقتدر و روحانیت جلیل به انجام برساند، شکست خورد. هر چند که در اواخر عمرش خود به این شکست واقف گردید و به این جمع‌بندی و آگاهی رسید که جنبش انحطاطزدائی او از بالا و توسط اصحاب قدرت نمی‌تواند به سرانجامی برسد و دریافت که تنها مسیر رهائی از انحطاط توسط جنبش‌های تکوین یافته از پائین ممکن می‌باشد ولی تا پایان خود او نتوانست در راستای اعتلای جنبش‌های انحطاطزدائی تکوین یافته از پائین در جوامع مسلمان گامی بزرگ بردارد و لذا به همین دلیل سیدجمال نتوانست اعتلای جنبش‌های انحطاطزدائی تکوین یافته از پائین را بیند لذا در این رابطه بود که جانشینان سیدجمال از عبده تا محمد اقبال و از محمد اقبال تا شریعتی در قرن بیستم در ادامه حرکت انحطاطزدائی سید جمال تلاش کردند تا با آسیب‌شناسی حرکت سیدجمال ریل‌گذاری جدیدی در مسیر جنبش انحطاطزدائی او در جوامع مسلمان بکنند.

نخستین گام در این رابطه محمد عبده از همراهان سیدجمال برداشت و مهمترین تشخیص محمد عبده در این رابطه آن بود که او برعکس سیدجمال دریافت که عامل انحطاط مسلمین انحطاط خود اسلام تاریخی می‌باشد لذا به همین دلیل بود که محمد عبده در فرایند پسا وفات سیدجمال شعار سیدجمال که بر پایه «نجات مسلمین قبل از اسلام» استوار بود برعکس کرد و نخستین بار شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» سر داد و در رابطه با این شعار بود که محمد



عبده برای نجات اسلام شعار «سلفیه و بازگشت به اسلام قرن اول» سر داد و البته از آنجائیکه محمد عبده بازوی اجرائی استراتژی نجات اسلام قبل از مسلمین روحانیت حوزه‌های فقه‌ای و در رأس آنها روحانیت الازهر مصر تعریف می‌کرد در نتیجه همین تکیه انحرافی محمد عبده بر روحانیت حوزه‌های فقه‌ای جهت نجات اسلام و جهت نهادینه کردن اسلام نجات یافته در جوامع مسلمان او هم مانند سیدجمال شکست خورد. ولی با شکست محمد عبده حرکتی که او شروع کرده بود در فرایند پسا وفات محمد عبده در جوامع مسلمان در دو شاخه کواکبی و رشیدرضا جاری شد هر چند شاخه کواکبی در مسیر مبارزه ضد استبدادی جریان پیدا کرد اما شاخه رشیدرضا به علت پیوند با وهابیت و خاندان سعودی در عربستان مسیر ارتجاعی پیدا کرد که مطابق آن اسلام فقه‌ای دولتی و حکومتی در جوامع مسلمان جاری گردید که شاگردانی مانند سیدقطب و حسن البنا از مؤسسين اخوان المسلمین بالاخره در چارچوب همان رویکرد اسلام فقه‌ای حکومتی رشیدرضا حرکت کردند و در ادامه آنها بود که جریان‌های القاعده و سردمداران اسلام فقه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران و جریان‌های داعش و غیره و که امروز از شرق آسیا تا غرب آفریقا به خاک و خون کشیده‌اند همه در این رابطه تکوین پیدا کرده‌اند.

باری اگر چه جریان محمد عبده در تحلیل نهائی در ادامه راه سیدجمال با ظهور رشیدرضا و شاگردان او امثال سیدقطب به انحراف و فقه حکومتی کشیده شدند ولی نباید فراموش کنیم که به موازات آن جریان از آغاز قرن بیستم در ادامه حرکت سیدجمال جنبش دیگری تحت هژمونی محمد اقبال لاهوری در هندوستان آغاز گردید که این جنبش پس از آسیب‌شناسی حرکت سیدجمال در تحلیل نهائی به این واقعیت رسیدند که:

اولاً برعکس رویکرد سیدجمال انحطاط اسلام باعث

انحطاط مسلمین شده است.

ثانیاً برای نجات جوامع مسلمان باید از نجات اسلام از انحطاط آغاز کنیم.

ثالثاً برای نجات اسلام به جای شعار «به‌سازی» انطباقی سیدجمال باید با شعار «بازسازی تطبیقی کل دستگاه مسلمانی» توسط «اجتهاد در اصول و فروع» اسلام مورد تجدید بنا قرار بدهیم.

رابعاً در رویکرد این جریان «بدون بازسازی کل اسلام امکان دستیابی به جنبش‌های انحطاط‌زدائی تکوین یافته از پائین در جوامع مسلمان وجود ندارد» و لذا در این رابطه است که این جریان مبارزه با اتوریته‌ها و در رأس آنها مبارزه با سازمان روحانیت به عنوان متولیان رسمی دین در جوامع مسلمان در نوک پیکان حرکت خود قرار دادند. لذا در این راستا بود که در ادامه جنبش بازسازی و جنبش انحطاط‌زدائی محمد اقبال لاهوری بود که معلم کبیرمان شریعتی از نیمه دوم قرن بیستم جنبش انحطاط‌زدائی محمد اقبال را در روند جدیدی قرار داد. بدین ترتیب در این رابطه است که هم اقبال و هم شریعتی به عنوان مصلحین جوامع مسلمان توانستن حرکت اصلاح‌گرایانه‌ای در ادامه جنبش اصلاح‌گرایانه امام علی و امام حسین در جوامع مسلمان بازتولید تطبیقی نمایند و در چارچوب جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی و جنبش حق‌طلبانه امام حسین رویکرد تطبیقی خود را مادیت‌نظری و عملی ببخشند. ◇

پایان



رویکرد

«سپهر عمومی و اجتماعی و تحول خواهانه»

امام علی در نهج البلاغه

ما نمی‌توانیم قرآن و نهج البلاغه را به حرف درآوریم. بر این مطلب اضافه کنیم که وجه مشترک دو رویکرد فقیهانه تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تعبدگرا با رویکرد دنیاستیز و اختیارستیز و اجتماع‌ستیز عارفانه، «همین جوهر رویکرد فردی آنها می‌باشد.»

رابعاً به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه به سه شکل ممکن شدنی می‌باشد: روش دگماتیستی، روش انطباقی و روش تطبیقی. در روش دگماتیستی توسط فقه و عرفان فردگرایانه مولوی و غیره ما قرآن و نهج البلاغه را به حرف درمی‌آوریم، در صورتی که در روش انطباقی در چارچوب سپهر عمومی و اجتماعی و تحول خواهانه «ما حرف زمان خودمان را با زبان قرآن و نهج البلاغه مطرح می‌کنیم» و در رویکرد تطبیقی در چارچوب سپهر پراتیک اجتماعی و عمومی و تحول خواهانه «ما حرف قرآن و نهج البلاغه را با زبان زمان مطرح می‌کنیم.»

باری، مهم‌ترین مشخصه نهج البلاغه آنچنانکه محمد عبده در مقدمه شرح بر نهج البلاغه امام علی مطرح

نکته‌ای که در اینجا طرح آن ضرورت دارد اینکه، وقتی که می‌گوئیم در «رویکرد انطباقی توسط حرف زمان و زبان قرآن و نهج البلاغه، این‌ها را به حرف درمی‌آورند» این به معنای این نیست که در «رویکرد انطباقیون دیگر حرف قرآن و نهج البلاغه اصلاً مطرح نیست» بلکه برعکس منظور آن است که در «رویکرد انطباقیون حرف زمان بر حرف خود قرآن و نهج البلاغه اولویت دارد» در صورتی که برعکس «در رویکرد تطبیقیون حرف قرآن و نهج البلاغه بر حرف زمان اولویت پیدا می‌کند». خلاصه اینکه:

اولاً هم قرآن و هم نهج البلاغه صامت هستند و تا زمانی که این قرآن و نهج البلاغه به حرف درنیاوریم امکان هدایت‌گری برای ما ندارند و تنها مجبوریم توسط قرائت و دیگر صورت‌های صوری از آنها تجلیل نمائیم. ثانیاً برای به حرف درآوردن قرآن و نهج البلاغه مجبوریم که این به حرف درآوردن در بستر سپهر پراتیک اجتماعی و عمومی تحول خواهانه جامعه خودمان صورت بگیرد؛ و دلیل این امر همان است که هم قرآن و هم نهج البلاغه در بستر سپهر پراتیک اجتماعی و عمومی جامعه عصر خودشان تکوین پیدا کرده‌اند، به عبارت دیگر غیر از پنج آیه اول سوره اقرآء هیچ آیه دیگر قرآن در غار حرا بر پیامبر نازل نشده است، بلکه برعکس تمامی آیات دیگر قرآن در صحنه پراتیک عمومی و جامعه‌سازانه و تحول خواهانه اجتماعی پیامبر اسلام در طول ۲۳ ساله دوران مکی و مدنی بر پیامبر اسلام نازل شده است. همچنین در خصوص محتوای نهج البلاغه هم چه خطبه‌ها و چه نامه‌ها و چه کلمات کوتاه حکمت امام علی در دوران ۲۵ سال دوران سکوت و کناره‌گیری آن حضرت تکوین پیدا نکرده است، بلکه برعکس تمامی محتوای نهج البلاغه که یک سوم نامه‌ها و خطبه‌های و کلمات قصار امام علی می‌باشند، در طول دوران نزدیک به پنج سال خلافت یا دوران سپهر پراتیک اجتماعی و عمومی و تحول خواهانه جامعه آن حضرت تکوین پیدا کرده‌اند.

ثالثاً هرگز در چارچوب سپهر فردگرایانه رویکرد فردی فقیهانه و عارفانه



می‌کند، همان چند بعدی بودن کتاب نهج‌البلاغه می‌باشد؛ که شاید اگر بخواهیم در این رابطه داروی بکنیم، باید بگوئیم که «در چند بعدی بودن نهج‌البلاغه در میان تمامی کتاب‌های نوشته شده، کتابی بی‌مثال می‌باشد». بطوریکه آنچنانکه محمد عبده می‌گوید، اگر در برگی از کتاب نهج‌البلاغه ما با گوینده و نویسنده‌ای عارف و زاهد بی‌بدیل روبرو هستیم، در برگی دیگر از کتاب نهج‌البلاغه ما با خطیبی روبرو می‌شویم که خداوند سخن بیان و کلام است؛ و در برگی دیگر از نهج‌البلاغه ما با یک سر فرمانده بزرگ نظامی روبرو می‌شویم که خداوند جهاد و دفاع و مقاومت است و در برگی دیگر از نهج‌البلاغه ما با حکیمی روبرو می‌شویم که خداوند اندیشه است و مانند سقراط به تجزیه و تحلیل مسائل می‌پردازد و در برگ دیگر از نهج‌البلاغه ما با خداوند قلمی روبرو می‌شویم که با نامه‌های خودش نشان می‌دهد که قلم مانند مومی در اختیار او می‌باشد؛ و در برگ دیگر از نهج‌البلاغه با خداوند وفا و محبت به عنوان یک دوست در کنار آموزگار بزرگش پیامبر اسلام روبرو می‌شویم؛ و در برگی دیگر (نامه ۳۱) از نهج‌البلاغه به عنوان یک پدر برای امام حسن، «مانیفست انسان و جامعه و تاریخ و وجود را تبیین می‌نماید» و در برگ دیگر از نهج‌البلاغه در نامه به عثمان حنیف (نامه ۴۵) به عنوان یک مدیر بزرگ که مانند عقاب از بالا بزرگترین امپراطوری تاریخ بشر را رصد می‌نماید، روبرو می‌شویم و در برگی دیگر از نهج‌البلاغه مانند عهد نامه مالک اشتر (نامه ۵۳) ما به عنوان یک سیاستمدار بزرگی که تمامی مؤلفه‌های مدیریت کشوری و لشکری و اقتصادی و اجتماعی برای مدیریت کشور مصر برای مالک اشتر تعریف می‌نماید روبرو می‌شویم.

فراموش نکنیم که در تحلیل نهائی «چند بعدی بودن کتاب نهج‌البلاغه، مولود و سنتز چند بعدی بودن شخصیت خود امام علی می‌باشد» که آنچنانکه خود امام علی در نهج‌البلاغه می‌فرماید این شخصیت چند

بعدی بودنش مولود پرورش او در دامن پیامبر اسلام بوده است و بدون تردید «بدون آموزش و پرورش امام علی در دامن پیامبر اسلام، امکان ظهور چنین شخصیتی وجود نمی‌داشت.»

«وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَ صَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلَدٌ يُضْمَنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَ يَمْسِنِي جَسَدَهُ وَ يَشْمُنِي عَرْفَهُ وَ كَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقُمْنِيهِ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ وَ لَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُ أُمَّهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ وَ أَشْمُرُ رِيحَ النَّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّبَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ وَ لَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ لَمَّا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ فُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ

- شما موقعیت خویشاوندی نزدیک و منزلت ویژه مرا نزد پیامبر می‌دانید. از همان اوان شیرخوارگی پیامبر مرا به دامن می‌گرفت و به سینه‌اش می‌چسباند و در بستر خویش در پناه می‌گرفت و بوی دلاویزش را در مشامم می‌ریخت در کودکی لقمه را می‌جوید و آن‌گاه از دهانش بیرون می‌آورد و در دهان من می‌گذاشت، پیامبر هرگز نه از من دروغی در گفتار دید و نه خطایی در کردار و البته خداوند از همان آغاز شیرخوارگی بران بزرگوار سترگ‌ترین فرشتگان خویش را گمارده بود تا شب و روز او را به راه فضیلت‌ها و نیکی‌های اخلاقی رهنمون باشند من نیز از او پیروی می‌کردم درست مانند کودکی که پا به پا مادر راه می‌سپارد. پیامبر در جبهه تربیت فرمانده‌ام بود و من برای او چون لشکری بودم. لذا هر روز پرچمی بر می‌افراخت و به من فرمان می‌داد که از آن پیروی کنم. پیامبر هر سال



در غار حرا مدتی به خلوت می‌نشست و در آن مدت تنها من او را می‌دیدم و جز من کسی دیگر به دیدار او توفیق نمی‌یافت. هنوز اسلام در هیچ خانواده‌ای شکل نگرفته بود مگر آنجا که رسول خدا و خدیجه بود و من سومین آنان بودم؛ و من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و شمیم پیامبری را می‌شنودم و اندوهناکی شیطان را به هنگام در رسیدن وحی بر پیامبر شنیدم و پرسیدم یا رسول‌الله این چه آوایی؟ فرمود این شیطان است که از پیروی شدن به نومیدی رسیده است، تو محرم استان ملکوتی هستی و آنچه من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و چشم‌های حق بین تو نیز ملکوت را شاهد است و آنچه من می‌بینم تو نیز می‌بینی جز آنکه تو پیامبر نیستی، اما تو وزیری و خیر با تو باد؛ و من با پیامبر بودم آنگاه که جمعی از بزرگان قریش آمدند و گفتند: ای محمد تو دعوی دار امر عظیمی شده‌ای که نه پدران تو و نه هیچ یک از تبار تو به خود اجازه چنین بلند پروازی‌ایی را نداده‌اند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۹۲ - ص ۳۰۰ - سطر ۶ به بعد).

باری، بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که آنچنانکه قرآن محصول و سنتز تکامل وجودی و اگزستانسی پیامبر اسلام در ۱۵ سال فاز حرائی و ۲۳ سال فاز جامعه‌سازانه مکی و مدنی بوده است، نهج‌البلاغه محصول تکامل وجود و اگزستانسی امام علی در سه فرایند ۲۳ سال مکتب‌سازانه اسلام و ۲۵ ساله وحدت‌طلبانه و ۵ ساله عدالت‌طلبانه امام علی بوده است. بدون تردید باید بگوئیم که نهج‌البلاغه محصول پراکسیس ۵۳ ساله امام علی بوده است، چراکه «تنها در پراکسیس است که انسان در حال ساختن، ساخته می‌شود» و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «تنها در پراکسیس است که انسان با ساختن ساخته می‌شود و پراکسیس محصول درهم آمیختگی عمل و نظر می‌باشد» و آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

«این پراکسیس حاصل نمی‌شود، مگر اینکه فرد

توسط تجربه وجودی و یا تجربه دینی به دنبال یک تحول اجتماعی باشد» و لذا تا زمانیکه «فرد در عرصه پراکسیس وجودی با پراکسیس تحول‌خواهانه اجتماعی پیوند با بی‌نهایت پیدا نکند، پراکسیس وجودی - اجتماعی نمی‌تواند پرورشگاه بزرگ مردانی چون امام علی بشود» و مع الوصف، در توصیف خودویژگی‌های پراکسیس وجودی - اجتماعی سازنده امام علی بوده است که خود او در این رابطه می‌فرماید:

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ اغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُمْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَثْتُمْ حَتَّى شُنْتُ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتِ وَ مُلِكتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانَ وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ [وَ] قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَثْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَانَ بْنَ حَسَانَ الْبَكْرِي وَ أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا وَ لَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْزِعُ جِلْبَاهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَابِدَهَا وَ رَعْتُهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَ لَا أَرِيْقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا - آگاه باشید که من شما را شب و روز، پنهان و آشکار برای پیکار با سپاهیان معاویه دعوت نمودم و پیوسته به شما گفتم پیش از آنکه آنان به شما هجوم بیاورند شما در حمله بر آنان پیشدستی کنید سوگند به خدا هیچ قومی در خانه خود مورد هجوم قرار نگرفت مگر اینکه دلیل شد این غامدی است که سوارانش به شهر انبار تاختند و حسان بن حسان بگری را کشتند و سواران شما را از پادگان‌ها بیرون راندند. به من خبر رسیده است که مردانی از آن سپاهیان بر زن غیر مسلمانی (که معاهده همزیستی در جوامع اسلامی زندگی او را تأمین نموده است) هجوم برده و خلخال از پا و دستبند از دست آنان درآورده‌اند و گردنبندها و گوشواره‌های آنها را به یغما برده‌اند این مظلومان در برابر آن غارتگران جز گفتن انا لله و انا الیه راجعون یا سوگند دادن به رحم و دلسوزی



و نظر آنچنانکه از آموزگار بزرگ خویش پیامبر اسلام آموخته بود.

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ - من مبعوث شدم که اخلاقی را تکمیل کنم که در آن روح مکرمت هست» (پیامبر) پایه اصلی اخلاق را بر کرامت انسان تبیین می‌کرد آنچنانکه قرآن بر همین پایه استوار کرده است.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا - به تحقیق ما بنی آدم یا انسان را کرامت دادیم و آنها را بر هستی سوار کردیم و روزیشان دادیم از طیبات و برتری‌شان دادیم بر بسیاری از آنان که آفریدیم» (سوره الاسرا - آیه ۷۰). ♦

ادامه دارد

چاره‌ای نداشتند آنگاه سپاهیان خونخوار با دست پر و کامیاب برگشته‌اند نه زخمی بر یکی از آنان وارد شده و نه خونی از آنان ریخته شده است اگر به خاطر این حادثه مردی مسلمان از شدت تأسف بمیرد، مورد ملامت نخواهد بود، بلکه مرگ برای انسان مسلمان به جهت تأثر از این حادثه در نظر من امریست شایسته» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۷ - ص ۶۹ - سطر ششم به بعد).

باری، در این رابطه آنچه که در نهج البلاغه امام علی قابل توجه می‌باشد موضوع معیار اخلاق در رویکرد امام علی می‌باشد؛ که برای فرموله کردن آن در اینجا باید بگوئیم که:

اولاً اخلاق در رویکرد امام علی و نهج البلاغه امری ورای دینی می‌باشد. «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا - هرگز بنده دیگری مباش، چون خداوند ترا آزاد آفریده است» (وصیت‌نامه امام علی به امام حسن).

ثانیاً معیار اخلاق در رویکرد امام علی بر چهار پایه انسان، عدالت، کرامت و تکامل استوار می‌باشد.

بدین ترتیب که در رویکرد امام علی «اخلاق، انسان محور می‌باشد نه فقه محور و نه حتی دین محور» و در این رابطه است که در رویکرد امام علی «انسان فی نفسه و انسان بما هو انسان دارای حقوق طبیعی می‌باشند» و از زمان تولد همه انسان‌ها آزاده آفریده شده‌اند و آنچنان که عیسی مسیح می‌فرمود: «شنبه برای انسان است نه انسان برای شنبه» و در خصوص عدالت محوری اخلاق در رویکرد امام علی بر ستون عدالت استوار می‌باشد.

«فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ صَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ - برای جامعه گشایش در عدالت است و بی شک کسی که عدالت برای او تنگ باشد جور و ستم بر او تنگ‌تر خواهد بود» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵ - ص ۵۷ - سطر ۲).

در خصوص اخلاق مکرمتی امام علی در عرصه عمل



تبیین «دین پیامبرانه» در مسیر



«جنبش رهائی بخش بشریت»

پیامبر اسلام

«عَبَسَ وَتَوَلَّى - أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى - وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهَ يَرْكَبُ - أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى - أَمَّا مَنْ اسْتَعْجَلَ - فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى - وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبُ - وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى - وَهُوَ يَخْشَى - فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى - (ای پیامبر) چرا چهره در هم کشیدی و روی گردانیدی - آن زمانیکه آن کور ضعیف به سمت تو روی آورد - تو چه می‌دانی که این کور ضعیف در این مسیر برتر آید - و پیام تو برای او سود ببخشد - و اما (آن) اصحاب بالائی قدرت که تو با آنها در حال مذاکره هستی) نسبت به پیام تو بی‌نیاز هستند - چرا ای پیامبر به این اصحاب قدرت روی می‌آوری و دل می‌دهی - نیست بر تو تعهدی و مسئولیتی که این اصحاب قدرت هدایت نمی‌شوند - و اما مسئولیت و تعهد هدایت‌گری تو مربوط به آن ضعیفی می‌شود که به سوی تو آمده و در راه حرکت تو جهد و جهاد می‌کند - و تنها اوست که نگران این حرکت می‌باشد (پس چرا توای پیامبر از او بی‌اعتنائی روی می‌گردانی؟)»

فراموش نکنیم که سوره قلم از سوره‌های آغازین فرایند مکی پیامبر اسلام می‌باشد و تعجب نکنیم که پیامبر اسلام در اوج ضعف جنبش رهائی بخش خود در سال‌های آغازین تکوین حرکتش با شعار «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکم را به چالش می‌کشد.

۲۴ - کلمه «اساطیر» در آیه «إِذَا تَثَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» جمع اسطوره است و اسطوره در اینجا به معنای داستان‌های خرافی می‌باشد و قرآن در این آیه فونکسیون جبهه مخالف جنبش رهائی بخش پیامبر اسلام در برابر آیات قرآن و حرکت آگاهی بخش این جنبش مطرح می‌نماید و به صورت صریح به پیامبر اسلام اعلام می‌کند که جنبش آگاهی بخش او در چارچوب آیات قرآن تنها مشمول هدایت‌گری جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه می‌باشد نه اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت «زر و زور و تزویر» حاکم، لذا اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت در برابر جنبش آگاهی بخش قرآن می‌گویند، این آیات قرآن جز داستان‌های خرافی قدیم چیز جدیدی نیست. برعکس این توده‌های به ظلم کشیده شده سیاسی و اقتصادی هستند که از آیات قرآن تو طوفان آگاهی و جنبش و حرکت فهم می‌کنند.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (سوره حدید - آیه ۲۵) به عبارت دیگر آنچه از آیه «إِذَا تَثَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» سوره قلم قابل فهم است اینکه، ای پیامبر مخاطب جنبش آگاهی بخش تو توده‌های پائینی جامعه هستند نه اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت در بالا. لذا به همین دلیل است که در سوره عبس قرآن حتی خود پیامبر را به نقد و انتقاد می‌کشد و خطاب به پیامبر می‌گوید: «ای پیامبر جنبش آگاهی بخش قرآن را در پای رابطه با اصحاب سه مؤلفه‌ای بالائی‌های قدرت ذبح نکن.»



چونکه اعمی طالب حق آمده است

بهر فقر او را نباید سینه خست

تو حریصی بر رشاد مهتران

تا بیاموزند علم از سروران

احمد ا دیدی که قومی از ملوک

مستمع گشتند گشتی خوش که بوک

این رئیسان یار دین کردند خوش

بر عرب اینها سرند و بر حبش

بگذرد این صیت از بصره و تبوک

زانکه «الناس علی دین الملوک»

زین سبب تو از ضریر مهدی

رو بگردانیدی و تنگ آمدی

کاندرین فرصت کم افند این مناخ

تو زیارانی و وقت تو فراخ

مزدحم می‌گردیم در وقت تنگ

این نصیحت می‌کنم نز خشم و جنگ

احمد نزد خدا این یک ضریر

بهرتر از صد فیصر است و صد وزیر

یاد «الناس معادن» هین بیار

معدنی باشد فزون از صد هزار

معدن لعل و عتیق و مکتنس

بهرتر است از صد هزاران کان مس

احمد اینجا ندارد مال سود

سینه باید پر زعشق و درد و دود

اعمی روشندل آمد در میند

پند او را ده که حق اوست پند

مثنوی - مولوی

۲۵ - کلمه «بلاء» در آیه «إِنَّا بَلَوْنَاكُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» به معنای امتحان است.

۲۶ - کلمه «صرم» در این آیات به معنای چیدن میوه از درخت است.

۲۷ - کلمه «استثناء» که مصدر فعل «یستثنون» می‌باشد در این آیات به معنای این است که بعضی از افراد را از حکم کل کنار بگذاریم.

۲۸ - کلمه «إذ» در «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» (آیه ۱۷) «ظرف زمان» است برای فعل «بلونا» یعنی آنها را در زمانی به امتحان کشاندیم که سوگند خوردند که به زودی در همین صبح فردا میوه‌های باغ‌شان را می‌چینند. از این جمله بر می‌آید که صاحبان آن باغ قبل از رسیدن فردای مذکور دور هم جمع شده بودند و در غیاب مردم و جامعه بدون استثناء کل مال را متعلق به خود می‌دانستند و می‌خواستند جامعه و مردم را از حق‌شان محروم کنند پس بدین ترتیب بود که «فَطَافَ عَلَیْهَا» آن باغ و آن مال و آن قدرت اقتصادی بلائی «من ربک» در برگرفت و نابود شدند در حالیکه «وَهُمْ نَائِمُونَ» اصحاب قدرت در خواب بودند و نمی‌توانستند پروسه نابودی قدرت خود را از قبل پیش‌بینی کنند، لذا «فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» این همه باعث گردید تا آن قدرت آنها مانند شب تار سیاه بشود.

باری آنچه که از قصه و مثال «إِنَّا بَلَوْنَاكُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» ۱۷ آیه (آیات ۱۷ تا ۳۳) سوره قلم قابل فهم است اینکه قرآن با ذکر این قصه و مثال می‌خواهد بگوید که:

اولاً بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای بر مردم در همین دنیا به علت انفجار از پائین دچار عذاب و نابودی می‌شوند قبل از اینکه گرفتار عذاب بزرگ آخرت بشوند.

ثانیاً بالائی‌های سه مؤلفه‌ای غاصب قدرت هرگز در این دنیا نمی‌توانند زوال و نابودی قدرت خودشان (توسط پائینی‌ها) از قبل پیش‌بینی کنند و برعکس چنین فکر می‌کنند که قدرت برای آنها همیشه پایدار و زوال‌ناپذیر می‌باشد و در غیبت توده‌ها می‌توانند پیوسته بر خر مراد قدرت سوار باشند و لذا به همین دلیل پیوسته به جای اینکه در فکر انتقال قدرت به مردم باشند در راستای هر چه بیشتر افزایش این قدرت تلاش می‌کنند و همین تلاش آنها جهت افزایش قدرت آنها را بدل به گورکنی می‌کند که در تلاشند تا با دست‌ان خویشتن خود را بکنند.

ثالثاً این صاحبان قدرت آن زمانی به خود می‌آیند که شعله‌های آتش پائینی‌های قدرت تمامی مؤلفه‌های قدرت سه گانه آنها در دنیا را نابود کرده‌اند و آنجاست که آنها پشیمان می‌شوند و تلاش می‌کنند با تعویض لباس برای بازتولید قدرت گذشته خود به

مهمتر از آن اینکه دیگر از باغ و میوه باغ قدرت محروم شده ایم.»

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا نُسَبِّحُونَ - قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَؤْمُونَ - قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ» اینجا بود که «قَالَ أَوْسَطُهُمْ» جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون قدرت در برابر هسته سخت تمامیت قدرت (هر چند در طول دوران حاکمیت جهت مشارکت در قدرت دنباله‌رو هسته سخت قدرت بودند در شرایطی که زیرساخت‌های قدرت آنها توسط صبح آگاهی توده‌ها به لرزه درآمده است و توده‌ها با خیزش دی ماه ۹۶ و جنبش‌های فراگیر مطالباتی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ساکنان حاکمیت اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت را به لرزه در آورده‌اند) سخن از نقد قدرت می‌کنند و خطاب به هسته سخت قدرت می‌گویند: «نگفتیم این روز فرا خواهد رسید». البته دیگر در آن روز هم صدا با جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومت طرفداران هسته سخت قدرت هم خواهند گفت که همه ما در نگهداری قدرت برای خویش بر خویش ظلم کردیم پس در اینجا است که: «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَؤْمُونَ» جناح‌های درونی قدرت رو به یکدیگر نهاده و بعضی بعض دیگر را به خاطر ظلمی که مرتکب شده‌اند به باد ملامت و سرزنش می‌گیرند و فریاد خواهند زد که «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ - ای وای بر ما صاحبان قدرت که گروهی متجاوز از حد بودیم و برای پروردگار و مردم شریک در قدرت آنها شدیم و خداوند را یگانه در ربوبیت ندانستیم و البته باز هم دل از قدرت نمی‌کنند و می‌گویند ما امیدواریم دوباره بهتر از باغ قدرت قبلی صاحب باغ قدرت جدیدی بشویم.»

«كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ - و هر آینه عذاب آخرت برای آنها بزرگ‌تر است اگر بفهمند» علت اینکه در این آیه قرآن می‌گوید برای این اصحاب قدرت و صاحبان باغ عذاب آخرت بزرگتر از این عذاب می‌باشد، آن است عذاب دنیا از قهر توده‌های مردم برای آنها حاصل می‌شود در صورتی که عذاب آخرت از قهر الهی نسبت به غاصب قدرت توده‌های تکوین پیدا می‌کند. ♦

ادامه دارد

سوی مردم و پروردگار برگردند ولی البته این رغبت و تمایل دروغین آنها عذاب مردم و خدا بر آنها در دنیا و آخرت بر نمی‌گرداند و این پشیمانی آنها نظیر همان پشیمانی قصه صاحبان باغ می‌باشد که آنها هم پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت نمودند و به دروغین سوی پروردگارشان متمایل شدند ولی این تمایل هرگز به درد ایشان هم نخورد چراکه در زمانی اینها مجبور به خوردن جام زهر و رقص قهرمانانه می‌شوند که توده‌ها به حرکت در آمده‌اند و به جوهر ضد مردمی بالائی‌های قدرت آگاهی پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب است که عذاب خداوند بر آنها در این دنیا جاری می‌گردد و البته بر آنها عذاب آخرت سخت‌تر از عذاب دنیا می‌باشد اگر بفهمند.

در این رابطه است که از آیه ۲۱ تا ۲۵ این سوره می‌گوید: «فَتَنَادُوا مُصْحِحِينَ - أَنْ ائِدُوا عَلَيَّ حَزْبَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ - أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ - وَغَدُوا عَلَيَّ حَزْبٍ قَادِرِينَ - هنگامیکه این صاحبان باغ یا اصحاب بالائی‌های سه مؤلفه‌ای قدرت صبح آگاهی توده‌ها را احساس می‌کنند باز یکدیگر را به قصد رفتن به باغ و چیدن میوه‌ها در غیاب توده‌های به پا خواسته صدا می‌کنند و به هم دیگر می‌گویند: صبح شد بر خیزید به سوی باغ قدرت خود روان شویم، پس بدین ترتیب بود که آنها به سوی باغشان رفتند در حالی که به طور آهسته و مخفیانه بر علیه مردم و توده‌های به پا خواسته محروم جامعه با یکدیگر مشورت می‌کردند و می‌گفتند «أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ» امروز برعکس گذشته باید رفتن مان به سوی باغ و قدرت از توده‌های جامعه مخفی نگه داریم تا توده‌ها خبردار نشوند و گرنه آنها به سراغ قدرت غصب شده خودشان می‌آیند و ناچارمان می‌کنند تا به تقسیم قدرت با آنها تن در دهیم. «فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَالُونَ - بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ - پس چون صبح به باغ رسیدند دیدند که از باغ قدرت آنها دیگر چیزی باقی نمانده است و تمامی برنامه‌های دیشب آنها جهت محاصره هر چه بیشتر قدرت سه مؤلفه‌ای نقش بر آب شده است و حنای آنها دیگر رنگی ندارد اینجا بود که به یکباره به خود آمدند و گفتند «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ما چه گمراه بودیم که به خود وعده می‌دادیم تا در صبح توده‌ها باز هم میوه‌چین قدرت توده‌ها بشویم.»

«بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ - البته نه تنها گمراه بودیم بلکه